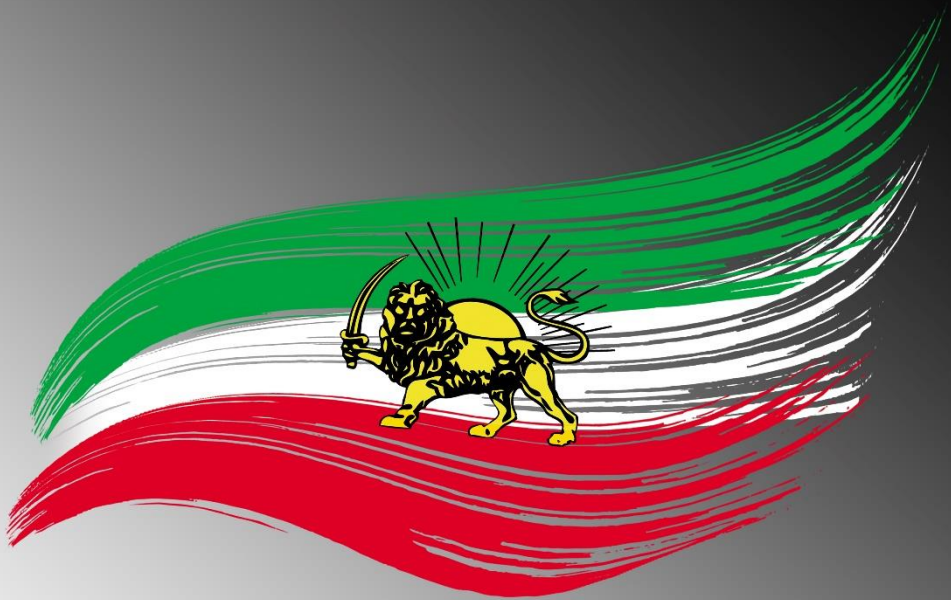


ملی گرایان مردم گرا

مانیفستی برای هواداران پادشاهی پارلمانی



نویسنده: مهدی میرقادر

(مبارز نستوه)

ملی گرایان مردم گرا

مانیفستی برای هواداران پادشاهی پارلمانی

نویسنده:

مهدی میرقادری (مبارز نستوه)

انتشارات:

به صورت شخصی در کشور ترکیه

به نام آهورامزداى ايران



این کتاب را به روح دو لبر مرد تاریخ معاصر ایران، **رضا شاه بزرگ** و

محمد رضا شاه بزرگ تقدیم می نمایم، باشد که ماملت ایران، قدر دل که زحمت این

ملی گریا، مردم کرد در جهت رشد و رفاه و آبادانی کشور ما، باشیم.

فرو چو، چکد **خونم** از قلب پاک

خدا شاه، مینهن نویسد به خاک

مهد میرقادر (مبارز نستوه)

پیشگفتار

کتابی که مطالعه می کنید حاصل تجربیات شخصی من در مبارزه چندین ساله علیه نظام اشغالگر جمهوری اسلامی و همچنین زندگی در زیر سایه این حکومت و بررسی راه‌های بازگشت به یک ایران آزاد و نیرومند می باشد. هدف از نوشتن این کتاب ارائه یک مانیفست (بیاننامه) برای هواداران پادشاهی پارلمانی است. این کتاب در ۱۰ فصل تالیف شده: که فصل اول اختصاص به زندگی نامه و مبارزاتم داشته؛ ۸ فصل بعدی مربوط به بررسی حکومت آینده ایران تحت یک نظام پادشاهی پارلمانی است و در فصل آخر نگاهی به روز بعد از جمهوری اسلامی می اندازیم.

در مرتبه نخست تلاش من بر ترویج هر چه بیشتر این کتاب بین یاران بوده و به همین دلیل این کتاب را با هزینه شخصی به چاپ رساندم و با چشم پوشی از منافع چاپ کتاب توسط انتشارات، تصمیم گرفتم که سریعا این کتاب را به صورت الکترونیکی به یاران داخل کشور برسانم از این رو اگر این کتاب را مفید یافتید می توانید به وسیله راه‌های ارتباطی که در زیر ذکر شده است با من تماس گرفته و به صورت داوطلبانه در این پروژه همیاری مالی نمایید.

مهدی میرقادری (مبارز نستوه)

تابستان ۲۵۷۶ شاهنشاهی

راه‌های ارتباط با من:

Email: 1mmirghaderi@gmail.com

Telgeram: [@MobarezNastooH](https://www.tlgrm.com/@MobarezNastooH)

Facebook: <https://www.facebook.com/mobarez2010>

Instagram: [mobarez.nastooH](https://www.instagram.com/mobarez.nastooH)

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۸	۱ فصل اول: زندگی نامه
۱۸	۱-۱ تولد تا کودکی
۲۰	۲-۱ کودکی تا نوجوانی
۲۳	۳-۱ نوجوانی تا جوانی
۳۲	۴-۱ از آغاز جوانی تا دهه سوم زندگی
۳۵	۵-۱ آشنایی با جنبش ایران فردا
۳۷	۶-۱ مبارز نستوه
۳۸	۷-۱ قیام ۱۳۸۸ معروف به جنبش سبز
۴۲	۸-۱ اختلاف در جنبش ۱۳۸۸
۴۵	۹-۱ ۶ دی ۱۳۸۸ به اوج رسیدن قیام
۴۹	۱۰-۱ از ۶ دی ۱۳۸۸ تا ۲۵ بهمن ۱۳۸۹

صفحه	عنوان
۵۱	۱۱-۱ زندگی شخصی در حاشیه مبارزات
۵۶	۱۲-۱ پس از جنبش تا خروج از ایران
۶۵	۱۳-۱ زندگی در ترکیه
۷۲	۲ فصل دوم: حکومت و دولت
۷۲	۱-۲ مقدمه
۷۶	۲-۲ دولت مطلوب من
۷۷	۳-۲ تاسیس حزب
۷۹	۴-۲ اهداف
۸۱	۵-۲ اساس کار حزب
۸۴	۳ فصل سوم: پادشاهی پارلمانی
۸۴	۱-۳ مقدمه

صفحه	عنوان
۸۴	۲-۳ تاریخ پادشاهی
۸۶	۳-۳ بررسی نظام پادشاهی برای آینده ایران
۸۷	۴-۳ پرسش‌ها و پاسخ‌ها
۹۳	۵-۳ ایرادها و اشکالات وارده و پاسخ به آنها
۱۰۰	۴ فصل چهارم: اقتصاد
۱۰۰	۱-۴ اقتصاد در جمهوری اسلامی
۱۰۱	۲-۴ شکاف طبقاتی دهه دوم انقلاب
۱۰۳	۳-۴ اقتصاد ایران و نظریه‌ها
۱۰۳	۴-۴ سه نظریه رایج اقتصادی
۱۰۶	۵-۴ اقتصادی برای آینده ایران
۱۰۹	۶-۴ اقتصاد ملی‌گرایان مردم‌گرا

صفحه	عنوان
۱۱۲	پاسخ به ایرادات ۷-۴
۱۱۹	نتایج سیستم اقتصادی مردم گرایانه ۸-۴
۱۲۱	فلسفه کار در دولت ملی گرایان مردم گرا ۹-۴
۱۲۳	مساله تولید ملی ۱۰-۴
۱۲۸	۵ فصل پنجم: نظام قضایی آینده کشور
۱۲۸	بی عدالتی در جمهوری اسلامی ۱-۵
۱۳۲	عدالت چیست؟ ۲-۵
۱۳۲	رابطه بین جرم و مجازات ۳-۵
۱۳۳	علت جرایم ۴-۵
۱۳۵	اصول زیربنایی سیستم قضایی نوین ۵-۵
۱۴۰	اصول مجازات ها ۶-۵

صفحه	عنوان
۱۴۰	۷-۵ مجازات اعدام
۱۴۴	۸-۵ مجازات زندان
۱۴۶	۹-۵ راه حلی به نام طرح خدمت اجتماعی
۱۴۸	۱۰-۵ عقیم سازی جنایتکاران خطرناک
۱۴۸	۱۱-۵ نتیجه گیری
۱۵۲	۶ فصل ششم: نظام آموزشی
۱۵۲	۱-۶ نظام آموزشی در جمهوری اسلامی
۱۵۴	۲-۶ حذف دروس زائد در آینده ایران
۱۶۰	۳-۶ آموزش و پرورش و ایجاد شغل
۱۶۲	۴-۶ جایگاه ورزش
۱۶۳	۵-۶ پایان دوره آموزشی و طرح خدمت به وطن

صفحه	عنوان
۱۶۵	۶-۶ نتیجه گیری
۱۶۸	۷ فصل هفتم: جامعه و آزادی های اجتماعی
۱۶۸	۱-۷ جمهوری اسلامی در دهه شصت
۱۶۸	۲-۷ دهه هفتاد و ظهور خاتمی
۱۷۲	۳-۷ آزادی ها در دهه ۸۰ و ۹۰ شمسی
۱۷۳	۴-۷ تعریف آزادی
۱۷۷	۵-۷ پرسش و پاسخ هایی در مورد آزادی
۱۷۹	۱-۵-۷ داستان چادر سیاه
۱۸۲	۶-۷ خانواده
۱۸۳	۷-۷ معضلات جامعه ایران
۱۸۳	۱-۷-۷ ازدواج

صفحه	عنوان
۱۹۰	۲-۷-۷ معضل اعتیاد
۱۹۲	۳-۷-۷ معضل فقر و تبعیض طبقاتی
۱۹۳	۴-۷-۷ معضل افزایش نامناسب جمعیت
۱۹۴	۵-۷-۷ معضل تن فروشی
۱۹۸	۸ فصل هشتم: احیای هویت ملی
۱۹۸	۱-۸ جمهوری اسلامی و هویت ملی
۲۰۰	۲-۸ مساله انتخاب نام و کلمات پارسی
۲۰۱	۱-۲-۸ درود و بدرود
۲۰۲	۲-۲-۸ انتخاب نام
۲۰۳	۳-۸ احیای جشن‌های باستانی ایران
۲۰۶	۴-۸ احیای جشن‌های ۲۵۰۰ ساله

صفحه	عنوان
۲۰۶	۵-۸ شناسایی و نگهداری آثار باستانی
۲۱۰	۹ فصل نهم: جدایی دین از حکومت (سکولاریسم)
۲۱۰	۱-۹ نگاهی به تاریخچه مذهب در ایران
۲۱۲	۲-۹ دخالت دین در حکومت
۲۱۶	۳-۹ وجود و عدم وجود خدا
۲۱۷	۴-۹ چارچوب های پذیرش ادیان
۲۱۷	۱-۴-۹ عدم دخالت در سیاست و حکومت
۲۱۹	۲-۴-۹ عدم مداخله در نظم عمومی و آرامش جامعه
۲۲۰	۳-۴-۹ جلوگیری از انجام گفتار و اعمال تحریک آمیز
۲۲۱	۴-۴-۹ عدم اجبار کودکان به پذیرفتن دین خاص
۲۲۲	۵-۹ سوالات رایج در باب سکولاریسم

صفحه	عنوان
۲۲۸	۱۰ فصل دهم: بازگشت به خانه
۲۲۸	۱-۱۰ آخرین سخن
۲۲۹	۲-۱۰ پایین کشیدن پرچم جمهوری اسلامی
۲۲۹	۳-۱۰ ادغام ارتش و سپاه در ارتش ملی ایران
۲۳۰	۴-۱۰ تغییر در نیروی انتظامی
۲۳۰	۵-۱۰ تغییر برنامه های رادیو و تلویزیون
۲۳۱	۶-۱۰ شروع کار ایرانیان داوطلب
۲۳۲	۷-۱۰ بازگشت به خانه

در طول سالها مبارزه با جمهوری اسلامی برای رسیدن به آزادی و زندگی بهتر برای مردم ایران، موفق به آشنایی با بسیاری از دوستان در فضای مجازی شدم که تا به امروز در کنارم باقی مانده و همزمان واقعی بوده اند. در کتاب موجود که احتمالا نسخه پی دی اف آن نیز در دست شما خواهد بود جملات مناسبی برای نقل قول کردن و قرار دادن در فضای مجازی وجود دارد. لذا از همه یاران عزیزم که تا به امروز همراه و همسنگر من بودند می خواهم در صورت نقل قول از این کتاب با استفاده از هشتگ [#ملی گرایان_مردم گرا](#) باعث ترویج هر چه بیشتر این کتاب در فضای مجازی شوند، چون به باور من عرصه فضای مجازی عرصه مناسبی برای توزیع اطلاعات به داخل کشورمان است و از این راه خواهیم توانست به سرعت این کتاب را در سراسر ایران پخش کنیم.

تقدیم نامه

تقدیم به:

از طرف:

فصل اول

زندگی نامه

۱ فصل اول: زندگی نامه

۱-۱ تولد تا کودکی

من در شهر تاریخی اقلید^۱ فارس در روز سی خرداد ماه سال ۲۵۴۵ شاهنشاهی (۱۳۶۵ هجری شمسی) متولد شدم. پدرم نظامی ارتش شاهنشاهی و مادرم یک زن خانه دار بود. من چهارمین فرزند خانواده از پنج فرزند بودم. روزگاری که به دنیا آمدم طبق گفته‌ها، پدرم در جبهه‌های جنگ حمله عراق به ایران به سر می‌برد و مادرم به تنهایی مسئولیت اداره ما را به عهده داشت. از دوران طفولیت فقط صدای نوحه‌های آهنگران و کویته‌پور که مردم را برای رفتن به جنگ تحریک می‌کردند و همینطور روزی که خمینی مرد و خبر آن از بلندگوهای مساجد شهر و بلندگوهای سیار بر روی ماشین‌های سپاه پخش می‌شد را به خوبی به خاطر دارم. صحنه دیگری که از سنین ۴ یا ۵ سالگی در خاطرم مانده است روزی بود که یک نفر را در میدان اصلی شهر به دار آویختند، صحنه گنگ و شاید ترسناکی بود، ولی عجیب است که پس از گذشت این همه سال هنوز شبی از آن صحنه در ذهنم مانده است.

من جزو آن گروه بودم که به آنها متولدین دهه ۶۰ می‌گفتند. عصر فرمانروایی خمینی بر

۱ اقلید شهری در شمال استان فارس که ۱۵۰ کیلومتر از آرامگاه کورش فاصله دارد و در دوران ساسانی جزو شهرک‌های شهر تاریخی استخر به شمار می‌آمده است.

ملت بخت برگشته ایران، عصری که هزاران انسان شریف همچون نظامیان ارتش شاهنشاهی از دم تیغ گذشتند. عصری که دو کانال تلویزیون بیشتر وجود نداشت که معمولاً یا برق قطع می شد یا باید هزار بار آنتن را می چرخانیدیم تا با تلویزیون های قدیمی آن زمان یک نیمچه تصویر از یک کارتون را ببینیم. عصری بود که شیر خشک کمیاب بود و برای نفت باید در صفوف طولانی می ایستادیم و هزار پارتی و آشنا پیدا می کردیم که بتوانیم نفتی را برای زمستان تهیه کنیم. من همه اینها را با وجود داشتن سن کم می دیدم و حس می کردم.

در آن زمان رسانه ها و مبلغین رژیم سعی داشتند که خمینی را برای ما یک امام مقدس جلوه دهند. امام مقدسی که حتی صحبت درباره اش جرم سنگین داشت چه برسد به توهین یا انتقاد معمولی. خمینی برای من کودک یک بت مقدس بود ولی همیشه در افکار کودکان خود به این می اندیشیدم که چرا این فرد مقدس دستور اعدام و کشتن انسانهای بیشماری را داده است. تناقضات فکریم زمانی شدت می گرفت که اطرافیان نیز متناقض صحبت می کردند، از یک سو از فراوانی و رفاه در زمان شاه سخن می گفتند و از یک سو خمینی را مقدس جلوه می دادند. شاید اگر رهنمون های بزرگان برای آگاه سازی از دوران شاه و شخصیت شاه نبود هنوز در آن جهل مرکب به سر می بردم.

در مجموع دوران کودکی یک شیخ تاریک از سختی ها و مشکلات بود که بیشتر هم سن و سال های من در دهه شصت تجربه کرده اند.

۲-۱ کودکی تا نوجوانی

اولین روزی که به مدرسه پای نهادم را به خوبی به خاطر دارم. با پدرم عازم مدرسه شدیم. آنقدر اشتیاق داشتم که شب تا صبح به خواب نرفتم. وقتی وارد حیاط مدرسه شدم تنها یک نفر از من جلوتر به مدرسه آمده بود و اسمش امیر بود. این نشان می داد که یک نفر از من اشتیاق زیادتری داشته که به مدرسه بیاید و به آرزوهای خود برسد. امیر را نزدیک ۱۵ سال بعد دیدم در حالی که روی یک نیسان آبی رنگ انار می فروخت. پیدا بود که آن میزان اشتیاق برای آمدن به مدرسه برای او کافی نبوده و نتوانسته شغل مورد علاقه خود را پیدا کند.

در آن زمان مدارس ابتدایی پنج ساله بودند و باید طی مدت پنج سال کلاس های اول تا پنجم را به پایان می رساندیم. وقتی روزهای اول مدرسه آغاز شد تقریباً بیشتر رویاهایی که من از مدرسه داشتم نقش بر آب شد. با دیدن ناظم های خشن که باید از ترسشان خود را در جایی پنهان می کردید و دانش آموزانی که انگار هر یک از قحطی گریخته اند و برخی معلمینی که فقط به مادیات و گذران زندگی فکر می کردند و حتی دانش آموزان را اسباب تمرین شکنجه یا شکست های زندگی خود می ساختند و هزاران مشکل دیگر، من را از مدرسه متنفر ساخت. البته بودند معدود معلمینی که بنای دلسوزی داشتند ولی آنقدر اندک بودند که در آن دریای پر آشوب اثری از آنها دیده نمی شد.

از آن قرآن و دعا به جان رهبر که هر روز صبح باید به صف می ایستادیم و می خواندیم

از آن فضای رعب آلود که در مدرسه وجود داشت و نبرد با دانش آموزانی که ادعای قلدری می کردند باعث شد که من کم کم در این فضا تغییر ماهیت دهم. شاید روز اولی که به مدرسه پای نهادم نه کلمه ای دروغ می دانستم، نه حرف بد و نه کردار ناپسند ولی در مدرسه ای که باید محل تعلیم و تربیت باشد همه آنها را هم از زبان معلمین و هم از زبان سایر دانش آموزان می شنیدم، هر چند سعی می کردم تا حد ممکن مانند دیگر دانش آموزان نباشم ولی گویا در آنجا قانون جنگل حکم فرما بود، اگر در مقابل سایر دانش آموزان و حتی معلمین نرمش به خرج میدادی جزو شکست خوردگان محسوب می شدی و به همین علت تصمیم گرفتم مبارزه را از همانجا آغاز کنم و اولین **نبرد من** برای گرفتن حق خودم در جنگلی به اسم مدرسه آغاز شد. به جرأت می توانم بگویم که هیچ لذتی از دوران مدرسه ابتدایی نبردم و حتی اکنون بعضی شبها کابوس می بینم که دوباره به مدرسه رفته ام و باید از ابتدا همه درسهایم را مجدداً بخوانم. برای همین است که در فصل های بعدی اشاره می کنم که نظام آموزشی ما باید به صورت کلی تغییر یابد.

در مقطع راهنمایی همان داستان مدرسه ابتدایی بود، منتها کمی بزرگتر شده بودم. همیشه از درس ریاضیات نفرت خاصی داشتم و وقتی درسی مثل هندسه هم در دوران راهنمایی به ریاضیات افزوده شد نفرت من دو چندان شد. بر عکس، درسی که بسیار دوست می داشتم تاریخ و جغرافیا بود. حتی کتاب تاریخ را به عنوان کتاب قصه میخواندم. شاید باور نکنید وقتی که ۹

سال داشتم کتاب خواجه تاج دار نوشته «ژان گوغ»^۱ را به صورت کامل خواندم و حتی کتاب هایی از «عزیز نسين»^۲ نویسنده ترکیه ای را مطالعه کردم که یکی از آن کتابها به اسم "حزب سلامت و حزب کرامت" بود. من همیشه به این کتاب های قطور تاریخی به چشم کتاب قصه نگاه می کردم و از خواندن آنها لذت می بردم. در کودکی کمی شعر هم می گفتم، اکنون که به آنها فکر میکنم شعرهای بسیار جالبی بودند.

خوب یادم هست زمانی که ۱۳ سال داشتم، در تهران قیام کوی دانشگاه اتفاق افتاد که به ۱۸ تیر ۷۸ معروف شد. در آن سالها از رادیویی که سعید قائم مقامی مجری آن بود این حوادث را می شنیدم. شور خاصی درونم بود که مردم به پا خواسته اند. دقیق نمی دانستم چه مطالبه ای دارند ولی مدام از اطرافیان می شنیدم که مردم بلند شده اند تا آخوندها را بیرون کنند. من با حرارت وقایع روز را برای دیگر دانش آموزان در مدرسه تعریف می کردم و دقیقا وسیله رساندن خبر، مابین رادیو و بچه های مدرسه شده بودم. در آن مقطع اوایل بازی اصلاحات و خاتمی بود و در همه جا حتی بین دانش آموزان مدرسه این بحث داغی به شمار می رفت. همه می گفتند او می خواهد کاری کند ولی رفسنجانی و خامنه ای نمی گذارند. آن روزها رفسنجانی فرد بد میدان بود و مثل اکنون از او قدیس نساخته بودند. من نیز فقط به تحلیل ها گوش می دادم. پدر بزرگ پدری من فرد بسیار آگاهی بود، او سواد خواندن و نوشتن نداشت و یک کارگر بازنشسته زمان

^۱- Jean Guèvre

^۲-Aziz Nesin

شاه بود ولی مردی به غایت با شعور و با دانش بود. همیشه از شاه و رضا شاه به نیکی یاد می کرد و همیشه فحشی حواله آخوندها می کرد. او به خوبی سیستم های سیاسی را می شناخت. بیاد می آورم روزی کتاب تاریخم را به او نشان دادم و هر عکسی را که می دید دقیق می گفت که چه شخصیتی است. شاید از مهم ترین دلایلی که شخصیت امروزی من شکل گرفته است تاثیراتی است که دیدگاه او و بزرگانی همچون او نسبت به آخوندها داشتند. شخصیتی که می داند آخوند یک زالوی خون خوار است. زالویی که از خون مردم تغذیه و رشد می کند و هیچ سودی ندارد. همیشه پدربزرگم یک تکه کلام داشت «توی عمامه اینها (آخوندها) ریدم.» جمله ای کوتاه و خلاصه، در مقطعی که کسی جرات اظهار نظر علیه آخوند را نداشت. پدربزرگم همیشه از رضا شاه به عنوان مردی بزرگ یاد می کرد و همیشه از خاطرات سربازی خود در دوران رضا شاه می گفت و به خوبی می دانست که آنها بودند که این کشور را کشور کردند.

۱-۳ نوجوانی تا جوانی

وقتی دوره سه ساله راهنمایی را به پایان رساندم و به دبیرستان رفتم با چالش های جدیدی رو به رو شدم. در آن زمان رقابت شدید بین دانش آموزان وجود داشت، همه می خواستند دکتر یا مهندس شوند و غیر از این دو محال بود. علت نیز روشن بود چون در نظام سرمایه داری آخوندی از حکومت گرفته تا جامعه و خانواده، دکتر بودن یا مهندس بودن را به علت درآمد بالا، دارای موقعیت اجتماعی بالاتری می دانستند. همیشه برای اینکه مثال تحقیرآمیزی بزنند می گفتند: اگر درس نخوانید سوپور شهرداری (جمع کنندگان زباله برای شهرداری) خواهید شد. امروز که به

این مسأله می‌اندیشم درمی‌یابم که چقدر آن دیدگاه‌ها پست و حقیر بوده که شغل شرافتمندی همچون پاکبان شهرداری که وظیفه جابه‌جایی زباله‌ها را به عهده داشته‌اند به عنوان مثالی برای یک شغل بد به کار می‌بردند. اصولاً هر کار شرافتمندانه‌ای مقدس است و اگر می‌خواهید ببینید کدام شغل غیر شرافتمندانه است یک‌روز آن را تعطیل کنید، اگر آسیبی به کشور و مملکت وارد نشد پس بدانید آن یک شغل غیر ضروری و چه بسا غیر شرافتمندانه است. تنها مثالی که از این موضوع به ذهنم می‌رسد شغل آخوندی است که اگر آن را سالیان سال نیز تعطیل کنند نه تنها به کشور آسیبی نمی‌رسد بلکه کشور در مسیر رشد و شکوفایی با سرعت زیاد پیش خواهد رفت.

من نیز در این مسابقه برای اینکه از قافله دکتران و مهندسان جا نمانم با وجود نفرت فراوان از ریاضات و هر چه مربوط به ریاضی است به هنرستان فنی و رشته عمران (راه و ساختمان) رفتم چون هنرستان دوره‌ای دو ساله داشت و یک سال زودتر می‌توانستم به دانشگاه بروم و مدارج ترقی را سریع‌تر طی کنم. اکنون که به آن دوران می‌نگرم، می‌بینم که می‌توانستم یکی از بهترین‌های رشته علوم سیاسی یا حتی تاریخ شوم؛ ولی بخاطر جوسازی‌ها، مادیات و همه باورهایی که نظام حاکم بر ما تحمیل می‌کرد توانایی‌ها و استعدادهای من در رشته‌ای هدر رفت که کمترین علاقه را به آن داشتم. در آن مقطع و حتی تا همین اکنون که این کتاب را برای شما می‌نویسم هنوز هم به علاقه و استعداد کودکان کمترین ارزشی داده نمی‌شود؛ چون پول به صورت خدایی در آمده است که باید هر کس برای بدست آوردنش پیکارهای گوناگون کند و استعدادها و علایق خود را فدای این خدای کاغذی کند.

در آن سالها یکی از علاقه مندی های من خط کشیدن یا حتی سیبل و ریش گذاشتن بر روی عکس خمینی بود که در صفحه اول کتاب ها وجود داشت بود. همیشه از تصویر و آن قیافه عبوس و تلخ و ابروهای درهم ریخته و کلفت او که در اول کتاب های درسی ما وجود داشت متنفر بودم. در مدرسه بیشتر اوقات تخته پاک کن را که انبوهی گرد گچ داشت، درون آب زده و با آن به عکس خمینی و خامنه ای که در بالای تخته سیاه گذاشته شده بود شلیک می کردم و از این کار لذت می بردم. شاید این کارهای کوچک تنها راه تخلیه نفرت من از کسانی بود که کشور ما را تاراج کرده بودند.

مسأله دیگری که همیشه در آن سالها ذهن مرا مشغول کرده بود، مسأله اسلام و دین بود. در ایام کودکی همیشه به ما می گفتند که «آخوندهای حاکم بر ایران از مومن ترین افراد هستند و اسلام بهترین دین دنیا است، کافرها و حتی سنی ها بو می دهند، جهودها (یهودیان) بی رحم هستند، بهایی ها بچه دزد هستند و مسیحی ها شراب خوار و زناکارند و تنها، دین مبین اسلام و شیعه است که بهترین و برترین است» و با این روش به مغزشویی ما در دهه ۶۰ تا اواسط دهه ۷۰ هجری شمسی پرداختند. این مسأله با افشا شدن جنایات آخوندها و گسترده شدن فساد آنها در اواسط دهه ۷۰ هجری شمسی رنگ باخت. وقتی مردم می دیدند که فلان آخوند چند زن و چند خانه دارد و از سوئی مردم را به ساده زیستی تشویق می کند، تصویر ساده زیستی آخوندها در ذهن مردم رنگ می باخت و جای خودش را به این می داد که آخوندها اکثراً دزد هستند و فقط بعضی از آخوندها خوب هستند ولی دین اسلام هنوز بهترین دین است. ولی همین موضوع دین نیز، با

گذشت زمان (از عمر رژیم اسلامی) تقدس اولیه خود را از دست داد و بسیاری اسلام را کنار گذاشته و یا دین خود را تغییر دادند.

در سالهایی که من به دبیرستان می‌رفتم همیشه با مساله روزه گرفتن مشکل داشتم و این سوال در ذهنم بود که چرا باید از صبح تا شب غذایی نخورد تا به یاد فقرا بود و همیشه به این می‌اندیشیدم که چرا مردم به جای گرسنگی دادن به خود، به فقرا کمک نمی‌کنند. همیشه یک یا چند گدا را در خیابان شهر می‌دیدم، در همه ماههای سال وضع آنها یکسان بود و به گدایی مشغول بودند و در ماه رمضان نیز وضع آنها تغییری نمی‌کرد. از این جا بود که با خود در نبردی درونی به سر می‌برد و می‌اندیشیدم که این روزه که از ارکان اسلام است، چه چیزی بی‌ارزشی است که نمی‌تواند از میزان فقر بکاهد. از یک سو مدام می‌شنیدم که اگر روزه نگیرید یا نماز نخوانید سنگ می‌شوید. من به عینه دیده بودم نه نماز خواندن و نه روزه گرفتن باعث نشد که به سنگی تبدیل شوم. ولی هنوز ته اندیشه مذهبی که به زور اجتماع و تلویزیون و مدرسه در مغز ما کرده و حتی احساسات ما را درگیر کرده بودند با قسمت عقلانی و منطقی مغز که می‌گفت اینها همه بی‌ارزشند و دروغی بیش نیست در نبرد بود. بیشتر اوقات بر اساس عقل و منطق عمل می‌کردم ولی گاهی تلقینات مذهبی نیز به ذهنم خطور می‌کرد. این نبرد ذهنی تا آنجا ادامه داشت که با آمدن عصر روشنگری در ایران و راه افتادن اینترنت توانستم بعضی کتاب‌های ممنوعه همچون «کورس بزرگ و محمدبن عبدالله» نوشته دکتر مسعود انصاری را بخوانم. ولی شاید بتوانم بگویم اولین و موثرترین کتابی که درهای خرد را به رویم گشود کتاب «خیام و آن دروغ دلاویز» نوشته

هوشنگ معین زاده بود.

بعد از دبیرستان دو سالی را به هنرستان فنی رفتم و در رشته عمران تحصیل کردم، شاید سالهای هنرستان یکی از بهترین سالهای زندگی من بود چون هم آنقدر بزرگ و نیرومند شده بودم که دیگر کسی توان ایستادگی در مقابلم را نداشت و هم به رشد و تکامل مغزی و استقلال فکری رسیده بودم. بیشتر وقت ما در هنرستان در کارگاه‌های فنی برای ساختن دیوارها و آرماتورپیچی می‌گذشت. اما این نوع روش تدریس نیز کارایی لازم را نداشت و این نشان می‌داد تا زمانی که هدف و شغلی برای دانش آموزان مشخص نشده باشد و افراد از روی علاقه، رشته خود را انتخاب نکرده باشند، بازهم بازدهی لازم را نخواهد داشت. کافی بود بجای برگزاری کارگاه‌ها و گذراندن دروس تخصصی، هر کدام از دانش آموزان را به یک کار اجرایی می‌فرستادند و در مقابل آن کار، اندک حقوقی نیز دریافت می‌کردند، این بسیار مؤثرتر از گذراندن وقت در کارگاه‌ها و یا کلاس‌های فنی بود.

در طی آن سال‌ها عصر ورود ماهواره و اینترنت به ایران بود و ما نیز ماهواره آنالوگی که فقط تعدادی کانال عربی و انگلیسی را با کیفیت نه چندان خوب داشت تهیه کرده بودیم. من آنقدر به ماهواره و پیدا کردن کانال‌های جدید علاقه مند شده بودم که در تعریف نمی‌گنجد. با پیدا کردن جهتی جدید و کانالی جدید احساس میکردم که کشف بزرگی کرده‌ام، آنهم در مقطع زمانی که شاید از هر ۱۰۰ هزار خانه یک خانه ماهواره داشت. این علاقه مندی راجع به ماهواره، بعدها کمک کرد تا شبکه‌های سیاسی را بیابم و با گروه‌های سیاسی آشنا شوم. اینترنت

نیز از دیگر شگفتی‌هایی محسوب می‌شد که آن سالها به تازگی وارد ایران شده بود. سرعت بسیار کم اینترنت‌های دیال‌آپ که مردم اکثراً برای رفتن به یک سایت سکسی و دیدن یک عکس سکسی استفاده می‌کردند از خاطرات آن دوران است. با سرعت کمی که اینترنت در آن موقع داشت شاید نصف روز طول میکشید تا یک عکس از سایتی باز شود. اما من بیشتر به موضوع چت و ارتباط گرفتن با شهرها و کشورهای دیگر علاقه داشتم. در آن سالها آیدی یاهویی ساخته و مدام از این روم^۱ به آن روم می‌رفتم و در بین چت رومهایی که اکثراً مکان جمع شدن افراد برای سرگرمی یا گوش دادن دسته جمعی موزیک و یا دعوا کردن و فحش‌ها و ناسزاهای افراد به یکدیگر بود، بعضی افراد با افکار سیاسی را هم می‌توانستم ببینم. تجربه من از آن مقطع زمانی این بود که انسان می‌داند چه چیز را نمی‌خواهد ولی نمی‌داند چه چیز درست است و می‌خواهد. چیزی که مسلم است این بود که من دیگر آخوند را شایسته حضور در ایران نمی‌دیدم، ولی نمی‌دانستم چه چیز باید جایگزین آن شود. آن روزها مصادف شده بود با زمان حمله آمریکا به افغانستان، همه جا بحث از این بود که ایران نیز در نوبت حمله خواهد بود و بسیاری از مردم که از تغییر حکومت به شیوه اصلاحات و حتی خیزش‌های مردمی و دانشجویی مانند ۱۸ تیر ۱۳۸۷ ناامید شده بودند از آسمان‌ها و هواپیماهای آمریکایی، طلب آزادی می‌کردند. آن اندیشه نیز یکی از اندیشه‌های غالب آن زمان بود. علت هم ساده بود چون ملت ایران، ملت نشده بودند و

^۱ به تالارهای مجازی یاهو مسنجر در آن زمان روم می‌گفتند که به معنی اتاق می‌باشد. در آن اتاق‌ها افراد جمع می‌شدند و به صورت نوشتاری یا صوتی با هم گفتگو می‌کردند.

آن اتحاد لازم را نداشتند که خود بتوانند حکومت را تغییر دهند یا مطالباتی که دارند را به حاکمیت تحمیل کنند. همیشه و شاید پس از حمله اعراب به این سو با تطبیق دادن خود با متجاوزان سعی در رام کردن آنها داشتند و شاید در مقاطعی مانند زمان حضور صفویان انتقام خود را از متجاوزان گرفتند. آن خون آریایی که لازمه یک ایرانی واقعی است کم رنگ شده بود و با تلفیق نژادی با عرب و مغول و سایر نژادها، اثرات کمی از آن باقی مانده بود، ولی باز هم ما نسبت به کشورهای همسایه از شعور و درک بالاتری برخوردار بودیم و آن تعصبات خاص اسلام گرایی را نداشتیم که شاید بتوانیم آن را مدیون نژاد خود و همچنین تربیت دو ابر مرد تاریخ ایران یعنی رضا شاه و محمد رضا شاه پهلوی بدانیم.

دو سال هنرستان نیز تمام شد و من بلافاصله در دانشکده فنی شهر بندرعباس قبول شدم. زمان آن رسیده بود که می بایست از شهر کوچک خودمان به شهر ساحلی بندرعباس سفر کنم. معمولاً بیشتر اوقات من در سفر مابین شهرهای اقلید و شیراز می گذشت، و اکنون رفتن به شهری بسیار دور تر از خانه برایم بسیار جالب و هیجان انگیز بود. با رفتن به محیط دانشکده با انسان هایی از سراسر نقاط ایران آشنا شدم. چیزی که می دیدم دسته بندی قومیتی درون خوابگاه بود. یعنی هر شهر یا هر قوم سعی می کردند که با همشهریان خویش هم اتاقی شوند و حتی بین دانشجویان از شهرها و قوم های دیگر شاهد درگیری هایی بودم و بعضاً سر موضوعات بسیار کوچک به جان هم می افتادند. حتی صحبت به زبان محلی برای برخی دانشجویان امتیاز محسوب می شد. ولی خود من سعی بر دوستی با تمامی اقوام داشتم و بیشتر مدت خوابگاهم با دوستان لر و عرب زبان

ایرانی گذشت. در آن ۲ سال در دانشکده فنی، دوستان خوبی نیز یافتیم.

حال که دقیق به آن دوران نگاه می‌کنم به این نکته پی میبرم که وجود **زبان ملی واحد**

بود که همین میزان ارتباط و وحدت و یگانگی را در ایران به وجود آورده است و اکنون می‌فهمم که چرا تجزیه طلبان و مزد بگیران استعمار، همیشه سعی کرده اند زبان واحد کشور را کم‌رنگ کنند. حال می‌فهمم که اگر زبان ملی واحد (فارسی) برای کشور الزامی نبود ایران ما به ایرانستان هزار تکه ای تقسیم می‌شد که نمی‌توانستیم اثری از آن بینیم. در آن موقع علت دقیق این میزان قوم‌گرایی را نمی‌دانستم ولی اکنون می‌فهمم که یکی از روش‌های دشمنان ایران، جدا کردن هموطنان از یکدیگر تحت نام «ملیت» است. ایجاد اختلاف بین اقوام ایرانی را در همان فضای خوابگاه‌ها می‌توان به خوبی دریافت، تا حدی که بجای اینکه طبق گفته اعلی‌حضرت محمدرضا شاه پهلوی: «همه به ایران بیاندیشیم»، این اندیشه را درین ما رواج دادند که هر کس به فکر قوم و محله و جغرافیای بسیار محدود خود باشد.

جو سیاسی دانشکده هم به مانند همه دانشکده‌ها و دانشگاه‌های ایرانی به دو گروه تقسیم می‌شد. یک دسته به عنوان «دفتر تحکیم وحدت» که اصلاح طلبان باشند و یک دسته به عنوان «بسیج» که اصولگرایان باشند، و جالب اینکه من از هر دو دسته متفر بودم و آرمان‌های بزرگ خود را هیچ موقع در این دو دسته نمی‌دیدم. بارها هم‌کلاسی‌هایم به من پیشنهاد دادند که برای ادامه تحصیل و داشتن امتیاز در بسیج یک ثبت نام دروغین انجام دهم ولی همیشه با جواب منفی

من روبه‌رو می‌شدند. موضع من به خصوص در مقابل بسیجی‌ها بسیار سخت بود. آنها را افراد نان به نرخ روز خوری می‌دیدم که فقط از زندگی، پاچه خواری و زیر آب زنی را یاد گرفته‌اند. این که در کوچکترین امور انسان‌ها دخالت کنند همیشه موجب آزار و اذیت من بود. از آن سو آن افرادی که ژست مدرنیسم اسلامی به خود گرفته بودند و اسم خود را تحکیم وحدت گذاشته بودند نیز چنگی به دل نمی‌زدند. آرمان من یک حکومت پادشاهی بود که سر آمد دنیا باشد نه تعویض آخوندها با یکدیگر که مثلاً آخوند رفسنجانی برود و خاتمی بیاید و ولی فقیه نیز در راس حاکمیت باشد. شاید این اندیشه‌ها برای جوان ۱۹ ساله‌ای مثل من بسیار زود بود ولی در آن مقطع به این مهم دست یافته بودم.

در آن دو سال دانشکده چیزهای زیادی آموختم، اول اینکه وقتی خانواده در کنار انسان نباشد انسان به معنای واقعی کلمه تنه‌است و خانواده همیشه و در همه حال می‌تواند پشتیبان انسان باشد و دوم اینکه: زندگی در بین اقوام و گروه‌ها و انسانهای مختلف را نیز آموختم. همچنین به عینه دیدم که مواد مخدر مانند علف یا تریاک با بهترین دوستانم و جوانانی که می‌توانستند آینده نیکی داشته باشند چه کرد و چه میزان دسترسی به این مواد راحت بود. زمانیکه علف باعث از بین رفتن یکی از دوستانم شد من به دشمن مستقیم این ماده که اکنون توسط گلوبالیست‌ها در دنیا رایج شده است در آمدم و علیه آن مقاله نوشتم و از هر راهی به جنگ با آن برخاستم. اگر مواد مخدر در هر جامعه‌ای توسط دولتها توسعه داده شود در واقع ابزاری برای کنترل کردن آن جامعه است، که ملت را سرافکنده کرده و دیگر توان مقابله با آن حکومت ستمگر را نداشته باشند و

همیشه در زندگی خود نقطه ضعفی داشته باشند و با آن نقطه ضعف در کنترل حکومت درآیند. در حکومت آینده ایران باید مواد مخدر و هر ماده‌ای که انسان را وابسته و سر به زیر می‌کند به صورت جدی ممنوع شود و صرفاً ممنوعیت به معنی بگیر و ببند نباشد. باید جامعه آنقدر به شادابی و امید به زندگی رسیده باشد که هیچ ایرانی به سمت این مواد گرایش پیدا نکند.

۱-۴ از آغاز جوانی تا دهه سوم زندگی

شاید به جرأت بتوانم بگویم مهم‌ترین مقطع زندگی من با پایان یافتن دانشکده فنی و بازگشت به خانه آغاز شد. مقطعی که آغاز ۲۰ سالگی است و مغز بشر تکامل لازم برای درک را پیدا می‌کند. در آن سالها با دو موضوع روبه‌رو بودم یا باید تحصیل را ادامه می‌دادم یا به کاری مشغول می‌شدم. تصمیم گرفتم به صورت موقت در کافی‌نتی که داشتیم کار کنم و از یکسو، نیم‌نگاهی هم به ادامه تحصیل داشته باشم. کار در کافی‌نت باعث نزدیکی بیشتر با اینترنت و ارتباط با انسانهایی بود که تا به آن‌روز آن‌ها را ندیده بودم.

از طریق اینترنت شروع به مطالعه سایت‌های خبری خارج کشور کردم، به جز سایت‌های خبری که متعلق به دولت‌ها بودند (نظیر صدای آمریکا، بی‌بی‌سی و ...) سایت‌هایی را هم می‌توانستید بیابید که برآیند فکری گروه‌های سیاسی بودند مانند سایت‌های هوادار پادشاهی‌خواهان، مجاهدین، کمونیستها، توده‌ای‌ها، ملی‌مذهبی‌ها و ... من تمامی آن‌ها را مطالعه می‌کردم ولی نزدیکی قلبی و فکری من با هواداران پادشاهی بود. در آن روزها حجم تهمت و

دروغ نسبت به هواداران پادشاهی بسیار زیاد بود. اکثر هواداران پادشاهی در خارج کشور از کسانی بودند که پیش از انقلاب یا در روزها و سالهای نخستین انقلاب به خارج از کشور رفته و اکنون جمعیتی سالخورده داشتند و نتوانسته بودند آنچنان به جذب و پرورش نیروهای جوان و پیشرو اقدام کنند. شاید جوانترین چهره مطرح آنها در آن هنگام شخص **شاهزاده رضا پهلوی** بود که در دهه چهارم زندگی خود به سر می برد. به علت عدم وجود نیروهای جوان و عدم اطلاعات لازم از جو داخل کشور، شمشیر تمسخر، مدام علیه تنها اپوزیسیون حقیقی جمهوری اسلامی برافراشته بود.

در واقع باید گفت اپوزیسیون هواداران پادشاهی انسانهای فرهیخته‌ای بودند که دل در گرو ایران داشتند و خدمات بسیاری را نیز در این راه انجام داده و جانب‌باختگان زیادی را نیز در این راه فدا کرده بودند. می توان از شهریار شفیق، شاپور بختیار، فریدون فرخ زاد، کورش آریامتش و ... به عنوان مثال هایی از جانب‌باختگان این راه نام برد.

من در سن ۲۰ سالگی تصمیم گرفتم که باید به هر طریقی هواداران پادشاهی را با یکدیگر منسجم کنم و کسانی را که در داخل، مدام در معرض تبلیغات مسموم اصلاح طلبان، حکومت جمهوری اسلامی و حتی گروه هایی با کارنامه سیاه همچون توده ای ها هستند را آگاه نمود. اول به بررسی شرایط و ابزارها و گروه‌ها پرداختم. با توجه به آشنایی با ماهواره و شبکه‌های آن که در آن مقطع تازگی داشت همه دوستان و آشنایان و خانواده ها و همسایه ها را تشویق به خرید ماهواره

می‌کردم. گام دوم این بود که برای آنها به رایگان دیش و تجهیزات ماهواره را نصب می‌کردم اما به صورت هوشمندانه‌ای لیست کانال‌های هوادار پادشاهی را به عنوان اولین کانال‌های فهرست تلویزیون قرار می‌دادم. شاید این کار خیلی کوچک و ساده به نظر برسد ولی تجربه و حتی محاسبات ریاضی نشان می‌دهد که معمولاً مردم بیشتر به کانال‌هایی که در ابتدای لیست، تنظیم شده است توجه می‌کنند. در کنار آن با پخش رایگان فیلترشکن‌ها و دادن اسامی سایت‌هایی که می‌توانستند در روشنگری به ویژه روشنگری دینی نقش داشته باشند فعال بودم و به رسیدن جریان آزاد اطلاعات کمک می‌کردم. در سال ۸۶-۸۷ هجری شمسی یک بخش فرهنگی در سازمان ملل، طبق یک آگهی خواسته بود که مقالاتی راجع به ارتقاء دموکراسی در کشورهای دیکتاتوری منطقه را برای این نهاد ارسال کنیم. زمانی که فراخوان این مقاله را دیدم موضوع مقاله و پیشنهادم را در این رابطه بدین صورت ارائه دادم: «کافی است اینترنت آزاد و پرسرعت و بدون فیلتر در اختیار مردم ایران قرار دهید، خود آنها به تدریج از این روند دیکتاتوری عبور خواهند کرد.»

در واقع اینترنت و جریان آزاد ارتباطات بسیار به کمک ما آمد تا توانستیم توده‌های مردم را که به تنگ آمده بودند، بیدار کنیم. از آنجایی که کشور ما دچار آفت دیکتاتوری دینی بود کتاب‌های روشنگران دینی که به صورت پی‌دی‌اف در آمده بود را بر روی سی‌دی زده و به صورت پنهانی بین دوستان دست به دست می‌کردیم. کار دیگری که در آن سال‌ها انجام می‌دادم این بود که فیلم‌ها و مستندهای محدودی که راجع به پادشاهان ایران ساز پهلوی ساخته شده بود را به همان روش بالا بین مردم پخش می‌کردم. حتی در بعضی مواقع به صورت انبوه روی

سی دی زده و در خانه ها می انداختم. همه اینها در مقطع زمانی ای بود که هر کدام از این کارها با جرم هایی مانند ارتداد (خارج شدن از دین) و همکاری با ضد انقلاب، اقدام علیه امنیت ملی و ... مواجه می شد، که از اعدام تا زندان های طولانی مدت را در پی داشت ولی من همه اینها را در راه آرمانی که آزادی مردم و ایران باشکوه بود به جان خریدم.

از دیگر کارهایی که در شبها انجام می دادم شعار نویسی بود. شعارهایی چون: «مرگ بر جمهوری اسلامی، ما هستیم، مرگ بر خامنه ای و زنده باد پهلوی» از جمله شعارهایی بود که در خیابان ها می نوشتم و برای اینکه از دید عمومی در امان باشم از ساعت ۱۱ شب و به صورت مخفی با کمک بعضی از دوستانم این کار را انجام می دادیم.

۱-۵ آشنایی با جنبش ایران فردا

در سال ۱۳۸۷ من با جنبشی در بیرون ایران به اسم جنبش "ایران فردا" یا "اس او اس ایران" ^۱ آشنا شدم. اولین بار در کانال تلویزیونی پارس ساعت ۱۲:۳۰ نیمه شب به وقت ایران یکی از برنامه های این جنبش را دیدم و برایم جالب بود، آنها بر خلاف سایر گروه ها که کلاسیک عمل می کردند و از تکنولوژی فاصله داشتند، بنا را بر تکنولوژی و ارتباط بین داخل و خارج کشور از طریق اینترنت گذاشته بودند. احساس من این بود که، این همانگروهی است که می توانم به آنها بپیوندم، زیرا کاملا به روز و در ارتباط با خواسته های مبارزین داخل کشور عمل می

کردند. اولین بار که به جلسه این گروه رفتم تعداد اعضای حاضر در تالار نزدیک به ۳۰ نفر بودند. آن موقع جلسات در تالارهای یاهو مسنجر و پالناک مسنجر برگزار می‌شد و هرکس سخنی داشت، می‌توانست از آنجا صحبت کند و صحبت‌ها به صورت زنده بر روی تلویزیون که با ماهواره به ایران فرستاده می‌شد منعکس می‌گردید. من ابتدای کار سخنور قهاری نبودم و بیشتر ترجیح می‌دادم تا به بحث‌ها گوش بدهم و یا به صورت نوشتاری (چت یا ایمیل) مواردی را بنویسم.

اولین بار که پیام نوشتاریم روی تلویزیون خوانده شد بسیار شور و اشتیاق داشتم. در آن زمان انجام چنین کارهایی از درون ایران هم به شجاعت احتیاج داشت و هم کمتر کسی حاضر می‌شد این ریسک را قبول کند. بعد از آن شروع به گفتن نظرات خود بر روی تلویزیون کردم و برای اولین بار در برنامه‌ای با اجرای ایمان فروتن روی خط رفتم و صحبت کردم. پس از آن هر چند هفته یکبار به صورت کوتاه از طریق اتاقهای گفتگوی جنبش، روی تلویزیون صحبت می‌کردم. عضویت من در جنبش به طور رسمی ثبت شد و هسته مقاومت ۳۲۴۶، نامی بود که برای من در نظر گرفته شد و تا مدت زیادی من را به این نام می‌شناختند ولی بعد از آن و ترکیب جنبش ایران فردا با گروه نهاد مردمی نام مستعار خود را به " مبارز نستوه " تغییر دادم و تا امروز نیز از همین نام مستعار استفاده می‌کنم.

۱-۶ مبارز نستوه

شاید بسیاری با شنیدن نام مبارز نستوه یاد چند آخوندی بیافتند که در اوایل شورش ۵۷ این لقب را بر روی خود گذاشتند بودند اما من نیز عاشق این نام شده بودم و به همین علت، ریشه این نام به ویژه کلمه نستوه را جستجو کردم. بسیاری به اشتباه تصور می کردند کلمه نستوه عربی است و این یک اسم آخوندی است. بر عکس این کلمه صد در صد پارسی است و در شعرهای متعدد آمده است.

مثلا در این شعر فردوسی :

یکی بنده بد شاه را شاد کام

خردمند و بیدار و نستوه نام

که در اینجا نستوه اشاره به یکی از نجبای دوران خسرو پرویز دارد. این یک اسم خاص و پر معنا برای من بود و بسیار این اسم را دوست داشته و دارم. یکی از چیزهایی که من را بسیار آزار می دهد قرار دادن نام ائمه عرب بر روی ما بوده است که هیچ نسبتی با فرهنگ و منش آریایی ما ندارد.

در کل مبارز نستوه: بمعنی مبارزی است که هیچ گاه خسته نمی شود و به ستوه نمی آید. در تمام این سالها به خوبی سعی کردم اسمی را که بر روی خود قرار دادم را ارزش بخشم و یک

لحظه از مبارزات برای احقاق حق ملت ایران و باز پس گرفتن کشور از آخوندهایی که هم ۱۴۰۰ سال پیش و هم در سال ۱۳۵۷ به کشور ما حمله کردند فروگذار نکنم.

۱-۷ قیام ۱۳۸۸ معروف به جنبش سبز

انتخابات خرداد ماه ۱۳۸۸ فضای سیاسی جامعه را تغییر داد. جامعه عملاً به دو گروه تقسیم شده بود، چون در آن زمان گفته می‌شد احمدی نژاد نامزد ولایت فقیه است ولی موسوی و کروبی می‌خواهند با تغییرات گسترده در نظام، نهایتاً زمینه تغییر قانون اساسی و یک انتخابات آزاد را فراهم کنند طیف عظیمی را با خود همراه کرده بودند.

آن روزگار این بحث‌ها برای من بسیار جالب بود و حتی بعضاً این تصور بر من غالب می‌شد که اگر کسی مثل کروبی با تیمی که معرفی کرده بود و صحبت از تغییر در قانون اساسی سر می‌داد بر سر کار بیاید، ما می‌توانیم با یک انتخابات آزاد و نهایتاً یک رفراندوم برای تعیین نوع نظام برسیم و چون نظام پادشاهی از سابقه خوبی برخوردار است با یک رای قاطع برنده شویم. البته اینها فکر و خیالات خامی بیش نبود زیرا اصولاً سیستم ولایت فقیه اجازه همچنین کاری را نمی‌داد ولی تا آن زمان به این میزان چهره جنایتکار جمهوری اسلامی برای مردم مشخص نشده بود و زمانی بیشتر مردم فهمیدند که با چه جنایتکارانی رو به رو هستند که خون‌ندا آقا سلطان و بسیاری دیگر از بچه‌های پاک ایران را کف خیابان دیدند. بعد از آن بسیاری از باورمندان به جمهوری اسلامی از این نظام ریزش کردند، بسیاری دیگر که به اصلاحات گام به گام عقیده

داشتند از این راه بازگشتند و قداست نظام حتی ما بین نظامیان و باورمندان ایدولوژیک آن نیز شکست.

تغییری که جنبش ۱۳۸۸ در من به وجود آورد نظرات پیشین من که هر راهی را برای رسیدن به یک رفراندوم آزاد دنبال می کردم تغییر داد و از من یک فرد رادیکال ساخت و مرا به این نتیجه رساند که تنها با براندازی کلیت، ماهیت و تمامیت جمهوری اسلامی است که ما می توانیم به یک دولت شرافتمند که بر اساس ملی گرایی و ایران گرایی بنیان نهاده شده است برسیم. شاید به جرات می توان گفت خون کسانی که در آن جنبش به زمین ریخته شد بی اثر نماند و هزاران فرد دیگر به مانند من تولید کرد.

در آستانه جنبش من با توجه به فعالیت های سیاسی پیشین و آموزش هایی که دیده بودم سریعاً به کار سازماندهی تظاهرات در داخل و همچنین برقراری ارتباطات با خارج کشور اقدام کردم. در واقع من به مانند پلی بودم که برآیند نظرات مبارزان داخل کشور را از طریق رسانه های اپوزیسیون هوادار پادشاهی پخش می کردم. مثلاً روزی که قرار بود تظاهراتی داشته باشیم یک روز قبل از آن دو نوع جلسه می گذاشتیم یک جلسه در فضای عمومی در مسنجر پالتاک یا بیلوکس که بسیاری از سر شاخه های مبارزان و مردم عادی در تالار جمع می شدیم و راجع به محل و زمان حرکت و تظاهرات و نحوه اجرا و شعارها گفتگو می کردیم و یک جلسه در پشت درهای بسته (در اتاق های مجازی با کد) که بر سر زمان و مکان تظاهرات ها توافق می کردیم و من این اطلاعات را سریعاً روی رادیو و تلویزیون های اپوزیسیون برده و گزارش می دادم. این

رادیو و تلویزیون‌ها همانطور که گفتم از طریق ماهواره یا رادیوهای موج کوتاه مجدد به داخل کشور باز می‌گشت و به صورت عمومی اعلام می‌شد. سیستم بسیار منظم بود به گونه‌ای که جمهوری اسلامی مجبور شد در ماه‌های اولیه اعتراضات ۸۸ به طور وسیع اینترنت را ضعیف کرده و روی رادیو و تلویزیون‌های مبارزاتی پارازیت وسیع پخش کند.

جمهوری اسلامی که شدیداً نسبت به برگزاری این روش حساس شده بود از طرق مختلف سعی در نفوذ و شناسایی یاران کرد که متأسفانه در این راه نیز موفق شد. بسیاری از دوستان داخل کشور به علت رعایت نکردن مسائل امنیتی دستگیر شدند. بارها به آنها توصیه کرده بودم و حتی جزواتی در رابطه با حفظ امنیت در فضاهای مجازی انتشار داده بودم ولی متأسفانه آنها این جریان را ساده گرفته بودند و خیال می‌کردند چون در جهانی مجازی هستند دیگر همه چیز امن است، بسیاری از آنها تا زمانی که این کتاب را می‌نویسم هنوز در زندان هستند و یا به قید وثیقه آزادند و نمی‌توانند از کشور خارج شوند. یکی از کسانی که حتی جان خود را در این راه نهاد «زهرآ بهرامی» بود. او در جلسات ما با اسم مستعار «کردیه بانو» شرکت می‌کرد و یک زن بسیار شجاع بود که از هلند به ایران برای مبارزات بازگشته بود. وقتی وزارت اطلاعات رژیم اسلامی او را دستگیر کرد در خانه او مواد مخدر جاسازی کرد تا با اتهام جرمی که مجازات اعدام دارد بتواند سریعاً او را اعدام کند. به خوبی یادم هست که کردیه بانو همیشه می‌گفت که: «من ۷ سال است که گیاه خوار هستم تا خون حیوانات را بر زمین نریزم.» حال چگونه فردی که راضی به ریختن خون حیوانات هم نیست می‌تواند به فروش مواد به فرزندان ایران پردازد؟! شاید اگر در اینترنت

جستجویی کنید می توانید صداهای گزارش های او را نیز که مستقیم بر روی "راديو سعيد قائم مقامی" می فرستاد بشنوید.

هیچ موضوعی از این آزار دهنده تر نبود که یارانی که با تو هم‌رزم بودند را به چوبه های دار یا سلول های تاریک زندان و شکنجه و تجاوز بفرستند. اسلام گرایان حاکم بر ایران از روز به روی کار آمدن، مساله تجاوزجنسی به دختران و حتی پسران را به عنوان یک گزینه ایجاد رعب و ساکت کردن مخالفانشان استفاده می کردند. آنها به وسیله تجاوز سعی در شکستن غرور افراد داشتند و اتفاقاً این روش نیز موثر افتاد و توانستند عده زیادی را با این موضوع ساکت کنند. من همیشه در جلسات، تلویزیون و یا مقالاتی در وبلاگم عنوان می کردم که اگر مورد تجاوز جنسی واقع شده اید آن کسی که باید شرمنده باشد متجاوز شما است نه شمایی که هیچ قدرت دفاع از خود نداشته اید. همیشه بر این باور بودم که برای پیروزی بر حکومت اسلامی باید ابزار دست این حکومت را بگیریم و یکی از این ابزار مساله تجاوز به زندانیان بی دفاع بوده و باید زشتی این کار را متوجه حکومت کرد، به گونه ای که اگر کسی مورد تجاوز واقع شد بتواند با صدای بلند این مساله را عنوان کند و آبروریزی آن برای حاکمیت باقی بماند. متأسفانه باید گفت این مساله تجاوز به حاکمیت ختم نمی شد. در مدارس ما به خصوص در دوره های راهنمایی و دبیرستان شاهد این بودیم که بعضاً دانش آموزان پسر به همکلاسی خود تجاوز می کنند و این هم دقیقاً نتیجه تعلیم و تربیتی بود که نظام اسلامی در مدارس به راه انداخته بود. در جامعه نیز اوضاع از این قرار بود و تجاوز به دختر یا پسر یک حس برتری ما بین افراد متجاوز ایجاد می کرد و حتی در بعضی موارد

به روش انتقام گرفتن از یکدیگر بدل گردیده بود. از حکومتی که خود بنیان‌گذار تجاوز باشد توقعی نیست که در سطح جامعه شاهد اینگونه رفتارها نباشیم و یکی از نبردهای ما در حکومت آینده باید این باشد که مجازات تجاوز را مجازات سنگینی قرار دهیم و افراد متجاوز را به مکان‌های طرح خدمت اجتماعی با درجه سختی بالا بفرستیم که بعداً در فصل سیستم قضایی درباب آن توضیح خواهیم گفت.

۱-۸ اختلاف در جنبش ۱۳۸۸

جنبش سبز ابتدا یک جنبش بسیار گسترده و تکثرگرا بود که از هوادار پادشاهی مانند من تا یک اصلاح‌طلب و حتی یک مخالف سندیکایی و یک کمونیست، خود را درون این جنبش می‌دیدند و علت این بود که بسیاری از طرفداران بر اندازی نظام، این جنبش را یک جنبش برانداز می‌دانستند و به آن پیوسته بودند و طرفداران اصلاح‌طلب نیز این را جنبشی برای روی کار آمدن باند خودی می‌دانستند و حتی از این خوشحال بودند که افرادی مانند من نیز در این جنبش باشیم. زمانی که جناح اصلاح‌طلب، جمهوری اسلامی را در آستانه سقوط دید به ناگاه تغییر موضع داد و خود را از این جنبش کنار کشید. البته تعدادی از خط‌دهندگان این جریان نیز به زندان افتادند.

از سویی دیگر رسانه‌های بزرگ که در ایران شنونده بسیار داشتند مانند: «بی بی سی فارسی و صدای آمریکا» به تسخیر نمایندگان جریان اصلاح‌طلب در خارج کشور در آمده بودند.

آنها در این رسانه ها می نشستند و مدام خطوط اشتباه به مردم می دادند. مثلاً یکی از خطوط اشتباه این بود که: «از تظاهرات های منسجم و یکپارچه خودداری کنید و به صورت پراکنده در کوچه ها تظاهرات کنید و الله اکبر بگویید و به خانه فرار کنید.» من بارها نسبت به اینگونه حرفها اعتراض کردم زیرا اگر قرار است که جمهوری اسلامی برود باید با یک قیام برق آسا، منسجم و لحظه ای برود که حکومت، قدرت بسیج کردن نیروهای خودی و نیروهای سرکوبگر را نداشته باشد و همچنین هزینه سرکوب برای نظام به علت بالا بودن جمعیت بالا برود.

متأسفانه صدای ما فقط به صورت محدود از رسانه های هوادار پادشاهی که بسیار ضعیف به ایران می رسید پخش می شد و توان مقابله با رسانه هایی مثل صدای امریکا و بی بی سی را نداشتیم. اکنون که این موارد را پس از چند سال بررسی می کنم به این نتیجه می رسم که استراتژی تظاهرات های پراکنده، صرفاً برای این بود که جناح اصلاح طلب به جناح دیگر نظام یک خودنمایی نشان دهد که نیروی لازم برای تغییر آنها را دارد ولی عملاً نمی خواهد این تغییر را انجام دهد. این استراتژی باعث شد تا بهترین جوانان میهن به راحتی در کوچه ها و خیابان های خلوت دستگیر شوند. من خود شاهد بودم که در هر خیابان تعداد زیادی نیروی لباس شخصی رژیم کمین می کردند و وقتی حرکتی در حال شروع بود آغاز شود و حتی زمانی که مردم به درون این کوچه و خیابان ها فرار می کردند آنها را دستگیر می کردند و خودروهای یگان ضد شورش یا حتی موتور سیکلت های بزرگ آنها را سوار کرده و به زندان یا منطقه ای برای نگهداری موقت بازداشت شدگان در نظر گرفته شده بود می بردند.

باید گفت کسی در این تظاهرات‌ها موفق بود که به هر قیمتی دستگیر نشود چون مجازات دستگیری، کمتر از مرگ نبود و از شکنجه و تجاوز تا حکم‌های سنگین مانند اعدام در انتظار آنها بود.

یکی دیگر از علت‌های اختلاف در جنبش سبز، از هم‌پاشیدگی صفوف گروه‌های اپوزیسیون و مردم‌عادی در خارج کشور بود. در روزهای نخستین جنبش، من گزارش‌هایی را از یاران خارج کشور می‌گرفتم که همه گروه‌ها و افراد و شخصیت‌ها همانند داخل کشور، همدل و هم‌صدا به صحنه آمده‌اند و هیچ‌گونه اختلافی مشاهده نمی‌شد ولی پس از طولانی شدن روند این جنبش و فرسایشی شدن آن و اختلاف افکنی‌های مأمورین جمهوری اسلامی به ویژه در لباس اصلاح‌طلبان صادراتی، صفوف مبارزان از هم جدا شد و اولویت اصلی که آزادسازی ایران بود جای خود را به اولویت‌های فرعی مانند خواسته‌های حزبی و گروهی داد.

یکی دیگر از استراتژی‌هایی که به دروغ توسط اصلاح‌طلبان و نمایندگان آنها و حتی می‌توان گفت توسط سیستم اطلاعاتی جمهوری اسلامی تبلیغ و تدوین می‌شد، استراتژی «هر ایرانی یک رهبر» بود. زمانی که سوال می‌کردند: رهبر این جنبش و این حرکت کیست؟ سریعا این استراتژیست‌ها پاسخ می‌دادند هر ایرانی یک رهبر! در روزهای ابتدایی جنبش سبز، این استراتژی زیبا و تکررگرا به نظر می‌رسید ولی کمی که از جنبش گذشت و عملا پراکندگی در تظاهرات، پراکندگی در سازماندهی و اینکه هر کسی می‌خواست برای خود تزی را ارائه کند آشکار شد این استراتژی را موجب شکست دیدم. مگر می‌شود که هر ایرانی یک رهبر باشد؟ در

کجای دنیا دیده اید که جنبشی با هزاران رهبر به پیروزی برسد؟ رهبر مبارزات از نظر من باید کسی باشد که یا در میدان باشد و یا در نقطه ای امن بایستد و هدایت مبارزات را تا رسیدن به پیروزی به دست بگیرد.

در نتیجه گیری این قسمت می توان گفت وقتی جنبش هایی به صورت تکثرگرا و بدون هدف و پرچم و مسیر و رهبری مشخص به وجود می آید همیشه امکان گسیختگی آن وجود دارد و این باید درسی برای ما باشد تا کار روی موارد بالا را بجای شعارهای تو خالی اتحاد در اولویت خود قرار دهیم. اتحاد فقط باید در میهن پرستی باشد و بقیه مواردی که در آن گروه ها بخواهند از هم امتیاز بگیرند و هر کدام بر گروهی دیگر ریاست کنند و گروه دیگر را به زیر چتر خود بکشند روشی است که شکست خورده است.

اگر همه تلاش هایی که در این سالها صرف متحد کردن افراد و گروه هایی که هیچ سختی و نزدیکی با هم ندارند صرف ساختن یک حزب بزرگ، اصولی و با هدف و با برنامه که از امکانات مادی و رسانه ای مناسب نیز برخوردار باشد شده بود اکنون ما به قله های بلند پیروزی رسیده بودیم و تاسیس این حزب یکی از اهداف عالی است که من برای خود در نظر گرفته ام.

۹-۱ ۶ دی ۱۳۸۸ به اوج رسیدن قیام

در زمان جنبش سبز روزهای متعددی وجود داشت که شاید تاریخی بود و اگر مدیریت درستی داشت جنبش به پیروزی می رسید و موجبات سقوط نظام را فراهم می کرد ولی یکی از

بیاد ماندنی‌ترین روزها ۶ دی ماه ۱۳۸۸ بود که با عاشورای حسینی در یک روز قرار داشت.

من آن روز در اصفهان به سر می‌بردم و از طریق شاخه‌های مبارزاتی اصفهان از محل تظاهرات مطلع شده بودم، مکان مورد نظر در خیابان سپه در نزدیکی میدان نقش جهان اصفهان بود. تجربه‌درگیری و مبارزات خیابانی من با نیروهای رژیم به یکسال پیش از جنبش سبز باز می‌گشت. شاید برایتان جالب باشد که بدانید در اردیبهشت ۱۳۸۷ در شهر ما اقلید بر سر تقسیمات اراضی و واگذاری یکی از روستاهای اقلید به شهر مجاور:آباده درگیری‌هایی صورت گرفت. من زیاد به این نوع اعتراضات علاقه نداشتم چون در اغلب موارد، ریشه درگیری‌های بین شهری و داخل کشوری را توطئه استعمار می‌دانستم به خصوص وقتی که مردم دو شهر مجاور را به جان هم می‌انداختند یا برای مردم نواحی مختلف ایران جوک می‌ساختند. اما در سال ۸۷ اعتراضات به تقسیمات اراضی تبدیل به اعتراضات علیه جمهوری اسلامی شد، چون حکومت، یگان‌های ویژه و نیروهای ضدشورش خود را از شهرهای متعدد و عمدتاً بزرگ ایران به شهر کوچک ما اقلید سرازیر کرد. به قدری نیروهای یگان ویژه، نوپو (نیروهای ویژه پیروی ولایت) و ... در شهر دیده می‌شدند که گویا دشمن خارجی به این شهر حمله کرده است. نکته‌ای که در آن روز متوجه شدم این بود که مردم از هر دسته و گروه و هر تفکر سیاسی و عقیدتی با هم بر علیه این نیروها متحد شده بودند. شهر اقلید شهری بود با چند خیابان اصلی و صدها کوچه کوچک که وقتی نیروها به درون این خیابان‌ها می‌آمدند، مردم شهر از روی دیوارهای بالای ساختمان بر روی سر آنها کوکتل مولوتوف می‌انداختند. نیروهای رژیم به مدت یک هفته نتوانستند شهر را

آرام کنند و به اجبار پس از شکستی جانانه از شهر عقب نشینی کردند. من نیز در صحنه این مجموعه درگیری ها بودم و تجربیات خود را در قالب چندین مقاله با این مضمون: که چطور می توان با نیروهای سرکوبگر مقابله کرد انتشار دادم که بعدها در جریان مبارزات جنبش سبز بسیار به کار آمد.

یکی از اشتباهات عمده که توسط ثورسین های اصلاح طلب، ترویج می شد و از بام تا شام در گوش مردم می خواندند این بود که شما نباید خشونت به خرج دهید و حتی اگر شما را مورد ضرب و شتم قرار دادند و حتی اگر مورد بدترین تجاوزات و شکنجه ها نیز قرار گرفتید باز هم عکس العملی از خود نشان ندهید چون خارجی ها مدام ما را از فیلم ها و تصاویر تظاهرات می بینند و می گویند چه ملت متمدنی دارید که حتی در مقابل این همه خشونت هیچ واکنشی از خود نشان نمی دهند. این یکی از عواملی بود که عده ای از مردم برای پز دادن به خارجی ها اصل دفاع از خود را کنار گذاشته بودند. در همه جای دنیا دفاع از خود امری است که هیچگاه خشونت محسوب نمی شود حتی در اصل دوم قانون اساسی آمریکا مجوز داشتن اسلحه برای دفاع از خود ذکر شده است. دفاع از خود نه تنها خشونت نیست بلکه یک امر کاملا انسانی است چون فردی که برای یک تغییر مسالمت آمیز به خیابان آمده است و هیچ نوع خشونتی از خود بروز نداده است وقتی مورد حمله واقع شد باید بتواند از خود و از جان خود محافظت کند. جان هر انسان مهم ترین چیزی است که او در اختیار دارد و دفاع از جان باید اولویت اصلی برای هر انسان باشد.

آن روز در تظاهرات خیابان سپه یکی از لباس شخصی های رژیم جلو آمد و یک دختر

ضعیف‌الجسه که داشت شعار مرگ بر دیکتاتور می داد از بین جمعیت بیرون کشید و خواست آن را با خود ببرد. من بدون اندکی تأمل سریعا از بین جمعیت بیرون پریدم و با مشت و لگد به این لباس شخصی حمله کرده و دختر را از دستان او نجات دادم. حال مردمی که برای تظاهرات آمده بودند بجای اینکه مرا یاری رسانند من را گرفته و به عقب می کشیدند که: « ما نباید به مانند اینها رفتار کنیم و نباید خشونت به خرج دهیم.» متاسفانه هیچکدام به این نمی اندیشیدند که اگر این دختر به دست این نیروها بیافتد کمترین کاری که با او می کنند این است که او را مورد تجاوز قرار دهند و چون ذهن آنها توسط رسانه های استعماری از شعارهای بدون خشونت پر شده بود تصور می کردند که حتی اگر برای احقاق حق خود به خیابان آمده باشند باید دیگر مانند گوسفند دست و پا بسته ای باشند که به سمت قصابی می رود.

روز عاشورای ۱۳۸۸ رژیم تا آستانه سقوط پیش رفت؛ نیروهای سرکوب رژیم اینبار واکنش خشم آلود مردم را تجربه کردند، حتی خبرهایی می شنیدیم که سران رژیم در فرودگاه آماده فرار شده اند ولی چه چیز مانع شد که در آن روز کار رژیم تمام نشود؟ موضوع دقیقا این بود عدم وجود رهبری مشخص که ادامه اعتراضات را رهبری کند. این عدم داشتن رهبری بود که باعث شد مردم دوباره پس از فتح خیابان های تهران به خانه بازگردند و برنامه مشخص برای ادامه مسیر نداشته باشند.

۱-۱۰ از ۶ دی ۱۳۸۸ تا ۲۵ بهمن ۱۳۸۹

بعد از قیام ۶ دی ۱۳۸۸ رژیم اسلامی میزان خشونت متقابل را بالا برد. بسیاری از دستگیرشدگان در تظاهرات‌ها و حتی عده‌ای از بازداشت‌شدگان قبل انتخابات ۸۸ به مانند «آرش رحمانی پور و محمد علی زمانی» و همچنین «زهرا بهرامی» برای درس عبرت سایرین اعدام شدند. اقدام رژیم برای شناسایی و سرکوب مخالفین شدت گرفت، حبس‌های طولانی مدت برای همه در نظر گرفته شد. حتی رژیم برای نمایش قدرت یک تظاهرات مصنوعی در ۹ دی ۱۳۸۸ به راه انداخت تا بگوید ما از حمایت مردمی برخورداریم. در آن ایام مشروعیت رژیم به شدت زیر سوال رفته بود و در لبه پرتگاه سرنگونی قرار داشت. شاید بزرگترین شانس رژیم وجود دولت باراک حسین اوباما در آمریکا بود که بسیار با این رژیم سرسازش نشان داد و همچنین بالا بودن قیمت نفت در آن مقطع زمانی که رژیم با استفاده از آن تا جای ممکن دستگاه سرکوب خود را تقویت کرد و به مزدوران خود کمک مالی رساند.

از یک سو ما با نیروهای بی‌اصولی به اسم اصلاح‌طلبان روبه‌رو بودیم که در رسانه‌های خارجی به ویژه بی‌بی‌سی و صدای آمریکا و رادیو فردا مدام خط مبارزات را تغییر می‌دادند. حتی بسیاری از کسانی که به عنوان مجری در این شبکه‌ها کار می‌کردند عملاً وابستگی جناحی خاصی با باند رفسنجانی داشتند. هاشمی رفسنجانی دارای باند بسیار قوی و مافیایی در خارج کشور بود و تا اکنون که این کتاب را برای شما می‌نویسم و او در قید حیات نیست هنوز این باند با قدرت به کار خود ادامه می‌دهد. شما به هیچ وجه نمی‌توانید این باند رفسنجانی را تشخیص دهید

مگر به مانند من عمری با اینها نبرد کرده باشید. آنها معمولا و بیشتر در قالب روزنامه نگار یا نویسنده و هنرمند در سراسر دنیا پراکنده هستند و هر جا نیاز شد به یکباره به یاری رژیم می آیند و توان بسیج کردن مردم و تاثیر گذاشتن روی افکار آنها را دارند. معمولا سر و کله این باند در موقع انتخابات های رژیم بیرون می زند و انتخابات ها بخصوص بعد از خرداد ۱۳۸۸ ملاک خوبی برای تشخیص این باند به شمار می آید. از این رو بسیاری از یاران مبارزاتی نام این گروه را استمرار طلبان قرار دادند نه اصلاح طلبان؛ چون اصلاح طلبی مفهوم خوبی دارد و معنی آن خواستار بهتر شدن وضعیت است ولی این گروه در واقع این کلمه را به گروگان گرفته و خواستار استمرار و ماندگاری جمهوری اسلامی بودند.

آخرین روزی که می توان به عنوان آخرین قیام جدی در جنبش سبز در نظر گرفت روز ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ بود. در آن مقطع زمانی در کشورهای عربی مثل مصر و تونس و لیبی تظاهرات هایی در جریان بود و به بهار عربی مشهور شده بود. هواداران جنبش سبز نیز تصمیم گرفتند که در روز ۲۵ بهمن یک تظاهرات برگزار کنند؛ مردم باز هم به خیابان آمدند ولی شدت و قدرت تظاهرات ۲۵ بهمن به مانند قبل نبود و متاسفانه چندین تن دیگر از جوانان در تیر اندازی مستقیم نیروهای رژیم در آن روز کشته شدند. بعد از آن روز، موسوی و کروبی نیز بازداشت و روانه حصر خانگی شدند و عملا جنبش دیگر هیچگاه نتوانست یک صحنه آرای خیابانی قوی انجام دهد.

۱۱-۱ زندگی شخصی در حاشیه مبارزات

زندگی شخصی من در طول این مدت نیز به صورت بسیار معمولی گذشت. بر خلاف پسرهایی که در این سن معمولاً به دنبال دوست دختری شتابان هستند یا در پی ازدواجند یا برای به دست آوردن شغلی دولتی دست و پا می‌زنند، من بیشتر مشغول سازمان دهی جلسات مبارزاتی و مبارزات زیر زمینی علیه رژیم بودم. برای من عشق در درجه اول آزادی ایران بود و البته کسی را هم نیافته بودم که بتوانم آنگونه عاشقش شوم. بعضی مواقع دوستانی را از اینترنت که همفکری زیادی داشتند می‌یافتم ولی نهایتاً دوستی ما در همان اینترنت باقی می‌ماند چون به علت دور بودن مسافت‌ها معمولاً نمی‌توانستم با آنها دوستی نزدیک را آغاز کنم و شاید اعتماد لازم را نسبت به دیدار رو در رو با کسی نداشتم؛ اگر می‌پرسید اکنون چگونه زنده‌ام باید بگویم چون بسیار سخت به کسی اعتماد می‌کنم.

به یاد دارم که برای مدت سه هفته در یک شغل راهسازی مشغول کار شدم ولی آنقدر شاهد دزدی و رشوه‌گیری و برخورد نامناسب با کارگران و زیر دستان بودم که از آن فضا متنفر شده و بعد از دعوایی با صاحب شرکت از آن کار بیرون آمدم. فضای دزدی در کارهای پیمانکاری در ایران بیداد می‌کرد و انسانی به مانند من ذره‌ای تحمل دیدن این قضایا را نداشت چون کارهای راهسازی و مسکن، مستقیماً با جان مردم در ارتباط است. حتی به خوبی بیاد دارم به علت دزدی در کار گذاشتن میلگرد کافی، یکی از زیر گذرهای ساخت آن شرکت شکسته بود و موجب مرگ زن و شوهری جوان شده بود ولی این موضوعات را پیمانکار با رشوه دادن به

مامورین وزارت راه حل کرد. فساد کاری و اداری در سیستم آخوندی ایران در هر اداره و هر کوی و برزن را می‌توانستید ببینید. یکی از علت‌های **نبودن** همین فساد سطح بالا و ناعدالتی بود. ناعدالتی نسبت به طبقه کارگر که هر کارفرما و بالا دستی، گویا غلامی برای خود گرفته است. بیشتر عصبانیت من نوع رفتار و نوع نگاه طبقاتی به کارگران بود. این نگاه طبقاتی باعث این می‌شد که بین جامعه مسابقه‌ای در بگیرد که هر کسی بخواهد از طبقه کارگر که ضعیف‌ترین قشر جامعه است سریعاً به طبقات بالاتری آید و به جایگاه اجتماعی بهتری برسد. برای اینکه در سیستم‌های اسلامی -مارکسیستی- کاپیتالیستی مانند سیستم آخوندی جمهوری اسلامی فضا برای جهش به طبقات بالا بر اساس قابلیت فردی بسیار سخت است و افراد مجبورند دست به دزدی‌های متعدد چه در کار و چه در هر چیز که توانش را داشتند بزنند. در بالا گفتم سیستم اسلامی -مارکسیستی- کاپیتالیستی شاید شما تعجب کنید که این سه واژه اصلاً با هم یکسان نیستند و بعضاً در تضاد با یکدیگرند ولی باید برایتان بگویم سیستم آخوندیسم برگرفته از هر سه مورد اسلام، مارکسیسم و کاپیتالیسم است. مثلاً در مورد توزیع کوپن‌ها برای خفت مردم از روش مارکسیست‌ها بهره می‌بردند ولی برای چپاول و در اختیار گرفتن کارخانه‌ها توسط خود آقازاده‌هایشان از روش کاپیتالیستی یا سرمایه‌داری بهره می‌بردند و از اسلام برای فریب و کنترل جامعه و اجرا کردن قوانینی که به نفع خود آخوندها باشد استفاده می‌کردند. حتی آخوندها اینقدر خود را تافته جدا بافته می‌دیدند که برای خود دادگاه مستقل تشکیل داده و اسمش را دادگاه ویژه روحانیت گذاشته بودند. جالب اینکه اگر یک انسان معمولی به جرم تجاوز یا زنا بازداشت می‌شد در دادگاه

عمومی و انقلاب به اعدام یا زندان محکوم می شد ولی اگر یک آخوند همین کار را می کرد و به کسی تجاوز می کرد و یا زنا می نمود در دادگاه روحانیت فقط عمامه اش از او گرفته می شد. چه بسیار آخوندهایی را دیدم که به جرم زنا با زن شوهر دار فقط خلع عمامه شده بودند و یا حتی همان عمامه را از آنها نگرفته و فقط به یکی از شهرهای کوچک تبعیدشان کرده بودند. چند تایی از آنها در شهر ما اقلید به عنوان قاضی در دادگاه کار می کردند و شنیده بودم که چون با زن شوهر دار رابطه داشتند آنها را از تهران و شیراز و یزد به شهر ما تبعید کرده بودند. آن زمان بود که احساس می کردم چقدر ما باید بدبخت و خرد باخته باشیم که یک چنین متجاوزینی بخواهند برای ما در دادگاه قضاوت کنند. این نمونه بارز از ایجاد یک طبقه مستقل توسط آخوندها برای خود بود که می توان آن را طبقه آخوندیسم نامید. مثال دوم از تبعیض بین آخوندها و باقی مردم سربازی نرفتن آخوند ها بود.

همیشه برای اینکه یک آخوند را بشناسید باید کف دستان او را نگاه کنید. معمولاً کف دستان همه آنها به مانند کف دست کودک، تازه و نرم و لطیف است زیرا آنها در عمر خود حتی یک بیل هم بلند نکرده و یک کار بدنی انجام نداده اند و فقط خورده اند و خوابیده اند و مردم را فریب داده اند، ولی وقتی کف دست یک کارگر را می نگرید و حتی کف دست سایر اقشار زحمت کش جامعه، حکایت از این دارد که برای نان خود بسیار زحمت کشیده اند.

من شاهد همه این موارد از نزدیک بودم و این مسائل عزم من را برای به زیر کشیدن حکومت آخوندی تقویت می کرد و نبرد من هر روز علیه آنها بیشتر و بیشتر میشد.

در همین سالها من در دانشگاه برای مقطع لیسانس نیز پذیرفته و به تحصیل مشغول شدم اما کمترین انگیزه را چه نسبت به رشته خود و چه نسبت به تحصیل داشتم. جالب بود که دانشجویان در دانشگاه بیشتر از آنکه در پی تحصیل و بالا بردن سطح سواد خود باشند دانشگاه را تبدیل به محل جفت‌یابی کرده بودند. آنقدر این تشنگی جنسی که آخوندها در جامعه نهادینه کرده بودند آشکار بود که حتی محیط دانشگاه هم به محیطی برای یافتن جفت تبدیل شده و بیشتر دانشجویان نیز فقط از باب پاس کردن ترم و گرفتن یک مدرک به دانشگاه می‌آمدند که آن نیز برای یافتن شغلی در آن رشته بود. البته اندک کسانی را هم می‌شد یافت که برای افزایش سواد و یاد گرفتن تخصص به دانشگاه می‌آمدند.

اساتید دانشگاه هم بعضاً آغشته به این فساد می‌شدند، اگر دانشجوی دختری داشتند که دل به دل آنها می‌داد به ازای یک شب خوابیدن و اگر دانشجوی پسری داشتند در ازای رشوه‌ای کوچک به آنها نمره قبولی می‌دادند. آنقدر این فضای فساد منجر کننده بود که فهمیدم ادامه تحصیل دادن در دانشگاه نیز آن هدفی نیست که من می‌خواهم، زیرا هر قسمت را که نگاه می‌کردم مملو از فساد بود.

من معمولاً در طول سال‌های متعدد ورزش را به عنوان تنها سرگرمی خود قرار داده و همیشه به ورزش به خصوص ورزش بدنسازی و بلند کردن وزنه‌ها عشق می‌ورزیدم. یکی از روزهایی که از همه چیز بسیار آزرده بودم از دانشگاه به طرف باشگاه بدنسازی می‌رفتم، (آن روز آخرین روز از هفته بسیج بود و بسیجیان و نیروهای سرکوبگر در دانشگاه به گیر دادن به مو

و لباس دختران و پسران مشغول بودند و به آزار و اذیت دانشجویان می پرداختند. معمولاً بسیجیان از افرادی کریه المنظر و از اقشار فرودست جامعه بودند که راه رسیدن به طبقه بالاتر را در مزدوری برای رژیم می دانستند. من سوار اتوبوس دانشگاه شده و همینطور که ایستاده بودم در خود و تفکراتم غرق بودم و اصلاً توجهی به پیرامون نداشتم. نه هفته بسیج برایم مهم بود و نه تعداد بسیجیان. بی اختیار مشغول بازی کردن با دکمه روی دسته داخل اتوبوس شدم که ناگهان یک بسیجی لاغر که آورکتی بر تن داشت جلو آمد و با لحنی طلبکار و تهدید آمیز گفت:

می دانی داری کار زشتی می کنی؟

من که منظورش را نفهمیدم که کدام کار من زشت هست. گفتم: شما؟

ناگهان آورکت خود را کنار زد و بی سیم و دستبندی که به کمر داشت نشان داد و گفت: رئیس بسیج دانشجویی؛ هنوز جمله اش تمام نشده بود که چنان ضربه ای به سینه اش وارد کردم که باسن به صندلی آخر اتوبوس پرت شد، نفسش بیرون نمی آمد و کف اتوبوس نشست. چند نفر از بسیجی های خرده پا که در صندلی عقب نشسته بودند و این صحنه را می دیدند سکوت کرده بودند، با نگاهی رعب آور به همه آنها نگریستم و گفتم خون همه اتان را خواهم ریخت. چند نفر از دانشجویان من را گرفته و به جلو اتوبوس هدایت کردند. دخترهایی که در آن روز مورد توهین و تحقیر واقع شده بودند همه آفرین می گفتند و پسرها نیز همچنین. آن روز من از اتوبوس پیاده شده به باشگاه رفتم ولی در راه به این فکر می کردم که اگر در این جامعه هزاران نفر به مانند من

جلوی زورگویی این افراد بایستند اینها هرگز جرات نمی‌کنند که ملت ما را تحقیر کنند.

پس از چند ترم تحصیل دانشگاه را نیمه رها کرده و به خود قول دادم که باید روی مبارزات به صورت گسترده تمرکز کنم.

۱-۱۲ پس از جنبش تا خروج از ایران

پس از ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ فعالیت‌های مبارزاتی عملاً از خیابان به رسانه‌ها و فضای مجازی بازگشت و من با وجود آن فضای سرکوب و وحشتناک تمامی سعی خود را می‌کردم که شرایط درونی ایران را منعکس کنم. در این راستا من در سال ۲۰۱۱ به همت سازمان نهاد مردمی که یکی از اعضای فعال آن سازمان بودم مصاحبه‌ای را با روزنامه نیویورک پست^۱ انجام دادم و نسبت به سیاست‌های رسانه‌ای مانند بخش فارسی صدای آمریکا اعتراض کردم. در آن مصاحبه عنوان داشتم که عملاً صدای آمریکا تبدیل به صدای نیروهای هوادار جمهوری اسلامی شده است و این رسانه تریبون، در اختیار سایر نیروهای اپوزیسیون نمی‌گذارد.

سال ۲۰۱۲ نیز به همت یکی دیگر از یاران هوادار پادشاهی در یک کنفرانس مطبوعاتی در کشور اتریش به وسیله اسکایپ شرکت کرده و درباره جنایات و رفتارهای رژیم صحبت‌هایی را انجام دادم؛ ولی موضوع مورد توجه تمامی رسانه‌ها در آن مقطع، موضوع برنامه هسته‌ای

^۱ Skyping with Iran's underground By Benny Avni December 16, 2011 New York Post

جمهوری اسلامی بود و آنها زیاد قصد دخالت و وارد شدن به مبحث نقض حقوق بشر در ایران را نداشتند. گویا سیاست کشورهای غربی این چنین اقتضاء می کرد که یک دولت اسلامگرا در ایران حاکم باشد و حتی اگر مردم در تلاش برای تغییر این نظام باشند علاوه بر اینکه هیچ کمکی به آنها انجام ندهند بلکه در مقاطعی به رژیم اسلامی یاری رسانند. واقعا از این سیاست که توسط دولت های غربی پیگیری می شد چنان آزرده بودم که تفکراتی که قبلا درباره آنها داشتم کاملا تغییر کرد.

معمولا بزرگترهای ما همیشه از این ضرب المثل: «کار، کار انگلیسی هاست» استفاده می کردند و ما آنها را به دایی جان ناپلئون بودن متهم می کردیم. بعدها و در گذر زمان و مطالعات عمیق به این مساله پی بردم بزرگترهای ما درست می گفتند و متأسفانه دولت هایی که خود سیستم های دموکراتیکی دارند از جهل مردم در جهان سوء استفاده کرده و حکومت های دست نشانده خود را در آنجا می گذارند. نمونه بارز این حکومت ها، حکومت جمهوری اسلامی بود.

برای آنها یک حکومت اسلامی عقب افتاده که بر منابع نفت و گاز جهان نشسته سوددهی بیشتری دارد تا یک نظام که بر مبنای اصول ملی و مردمی بنیان نهاده شده است. نظام پادشاهی ایران و دو پادشاه ایران ساز پهلوی از نمونه های بارز نظام های ملی و مردمی بودند و این دو اصل را اساس راه خود قرار داده بودند :

۱- کشور ایران و شکوفایی کشور ایران مقدم بر هر مساله ای است.

۲- رفاه و آزادی مردم ایران باید در بالاترین سطح و بیشتر از هر کشور دیگری باشد.

بقیه مواردی که می‌بینید و می‌شنوید مانند محکوم کردن این دو پادشاه خدمتگزار به دیکتاتوری همه توطئه‌هایی از برای حقنه کردن خمینی و سیستم اسلامی او به ملت ایران بود و متأسفانه باید سالها می‌گذشت تا این مساله را درک می‌کردیم.

زندگی معمولی من در ایران در جریان بود، فعالیت‌های مبارزاتی مخفیانه و ارتباط با گروه‌های اپوزیسیون را کماکان ادامه می‌دادم و با وجود اینکه در اوج جنبش سبز بسیاری به من پیشنهاد خروج از کشور را می‌دادند و می‌گفتند در این مقطع به خوبی پناهندگان ایرانی را کشورهای غربی قبول می‌کنند و حتی برای تشویق کردن من به خروج می‌گفتند «اینجا به سگ تو هم حقوق می‌دهند چه برسد به خود تو» و یا مثلاً «اینجا به مانند آهو زندگی می‌کنی» (اشاره به کشورهای اسکاندیناوی) و از مزایای زندگی در غرب می‌گفتند و حتی بسیاری که می‌دانستند من انسان سرسخت و مبارزی هستم می‌گفتند: تو به این سو بیا و از همین‌جا مبارزات را پیگیری کن و امکان فعالیت بهتر در جهان غرب فراهم است اما من هیچ‌یک از اینها را نپذیرفتم و یک اصل ثابت برای خود داشتم: "تا زمانی که جان انسان در داخل کشور در خطر نباشد و توسط جمهوری اسلامی امکان شناسایی اش وجود نداشته باشد نباید به بیرون از ایران رفت و این راه پناهندگی مخصوص کسانی است که جانشان در خطر است".

البته شاید درصد کمی از کسانی که واقعا جانشان در خطر بود می توانستند از این راه اقدام کنند و بقیه با سوء استفاده از این راه و جا زدن خود به عنوان پناهنده خود را به غرب می رساندند و پس از گرفتن اقامت، دوباره به سفارت جمهوری اسلامی رفته و غلط نامه امضا کرده و پاسپورت جمهوری اسلامی را گرفته و به سمت ایران شتابان می شدند؛ این مورد بسیار من را آزار می داد که انسان ها تا چه میزان باید بی اخلاق باشند که راهی که برای انسان هایی که جانشان در خطر است را مسدود کنند و از آن بدتر به ایران رفت و آمد کنند و به جمهوری اسلامی مشروعیت ببخشند.

من هیچگاه تصور نمی کردم که کتابم را در غربت برای شما بنویسم چون همیشه به دانش خود باور داشتم و همیشه اصول مبارزات سایبری را رعایت می کردم. همیشه از فیلتر شکن ها و وی پی ان های امن برای اتصال به اینترنت بهره می بردم و سعی می کردم کمترین اطلاعات شخصی را با کسی رد و بدل کنم. مبارزان فضای حقیقی و سایبری را هیچ گاه با یکدیگر ارتباط نمی دادم و تعداد حلقه های زیر مجموعه ها را از ۳ نفر بیشتر نمی کردم و در دام های وزارت اطلاعات که بیشترشان دام های عشقی - جنسی بود نمی افتادم.

مثلا در یک نمونه کوچک، خانمی از انگلیس مدام مرا مورد تحسین قرار می داد که چقدر استعداد سیاسی بالایی داری و چه نوشته ها و مقالات جالبی می نویسی، بعد کم کم در پیام هایی که در فیس بوک می فرستاد از من خواست تا به دخترش که مثلا می خواهد در رشته علوم سیاسی تحصیل کند صحبت کنم و با او آشنا شوم. من چند جلسه ای با آن دختر صحبت کردم

ولی هیچگاه تصویر خود را به کسی نشان نمی‌دادم و همیشه به صورت صوتی با افراد صحبت می‌کردم. روزی مادر آن دختر پیام داد که ما می‌خواهیم به ایران بیاییم و اگر مایل باشید در ایران همدیگر را ملاقات کنیم. همانجا حس من که در بسیاری مواقع سبب نجات جانم شده است خبر دار شد که این احتمالا تله‌ای است برای گیر انداختن و نباید فریب این تله سکسی را خورد و بخاطر یک دختر زیباروی ۱۹-۲۰ ساله مرتکب این ریسک شد و چه زیبا بود وقتی که عکس همان دختر را در یکی از سایت‌های جمهوری اسلامی در تظاهرات روز قدس دیدم که یک تابلو " فلسطین پاره تن اسلام است " در دست داشت.

بارها و بارها از این روش‌ها برای گیر انداختن من استفاده کردند ولی من هیچ‌گاه ریسک نکردم و حس من موجب نجاتم از این تله‌ها شد. اما جای تاسف داشت که مبارزان ساده دل و جوان را با همین روش‌های ساده گیر می‌انداختند و یک قرار اینترنتی با یک دختر زیبارو باعث می‌شد که به تله وزارت اطلاعات یا اطلاعات سپاه بیافتند و بقیه عمر خود را پشت میله‌های زندان سپری کنند.

در طی چند مرحله، از دوستانی که بازداشت می‌شدند و به قید وثیقه تا مدت دادگاه بیرون می‌آمدند به من خبر می‌رسید که دنبال تو نیز هستند و می‌گویند چه کسی با اسم مستعار «مبارز نستوه» فعالیت می‌کند. حدود ۸ سال پیاپی بودن در عرصه مبارزه و حتی معروف شدن به اسم «مبارز نستوه» بسیار برای رژیم سنگین بود تا حدی که از رسانه‌هایی مثل نیویورک پست و تمامی تلویزیون‌های اپوزسیون صدای من و مصاحبه‌های من را می‌شنیدند ولی نمی‌توانستند

بفهمند که پشت این نام چه کسی نشسته است.

آنقدر این موضوع برای رژیم سنگین بود که من احتمال می دهم برای ردگیری من از طریق هکرهای کار کشته اقدام کرده باشند. در نزدیکی بهمن ماه ۱۳۹۲ من از طریق چند واسطه مطلع شدم که آی پی آدرس من توسط رژیم شناسایی شده است. فرصت کمی برای تصمیم گیری داشتم، اول به چند تن از دوستان مطمئن در خارج کشور عکس ها و نام و نام خانوادگی ام را به طور کامل فرستادم و به آنها گفتم: اگر من ظرف یک هفته در اینترنت نیامدم و به شما پیام ندادم این مطالب را در کانال های تلویزیونی اپوزیسیون و شبکه های اجتماعی عنوان کنید که مبارز نستوه (مهدی میرقادری) دستگیر شده است. زیرا بنا بر تجربه می دانستم اگر خبر دستگیری یک فعال مبارزاتی رسانه ای شود میزان فشار رژیم بر روی آن فعال کمتر خواهد شد.

همچنین با خود گفتم اگر من به عنوان یک فعال سیاسی هوادار پادشاهی به زندان بروم بسیار بر اعتبار این نهاد افزوده ام ولی اولویت من این بود که **یک سرباز خوب، یک سرباز زنده است.**

زمان به مانند برق و باد می گذشت و باید سریع تصمیم می گرفتم؛ دو کشور مد نظرم که سریع می توانستم خود را به آنجا برسانم یکی تاجیکستان و دیگری ترکیه بود و در هر دو کشور دارای دوستانی بودم که به صورت مجازی با آنها ارتباط داشتم. به علت سختی و وقت گیر بودن ویزای تاجیکستان کشور ترکیه را انتخاب کردم و آماده خروج شدم. تنها گزینه ای که روی آن

حساب می‌کردم این بود که هنوز ماموران رژیم موفق به تطبیق نام اصلی من با نام مستعاری که در شبکه‌های مبارزاتی استفاده می‌کردم نشده باشند.

برای همین منظور بلافاصله یک بلیط دو طرفه (رفت و برگشت) از یک آژانس گردشگری که مسافران را برای تفریح به استانبول می‌برد تهیه کرده و سریعاً آماده خروج شدم. علت تهیه بلیط دو طرفه برای کم کردن سؤزن ماموران رژیم در فرودگاه بود چون معمولاً بلیط یک طرفه بیشتر بیانگر یک سفر بدون بازگشت است.

در آن شب منحوس که هیچ‌گاه فراموش نخواهم کرد ساعت ۳ نیمه شب ۲۱ بهمن ۱۳۹۲ عازم گیت فرودگاه برای پرواز به سمت استانبول شدم. تنها امیدی که برای شناسایی نشدن و نرفتن در لیست ممنوع‌الخروجی‌ها داشتم این بود که با اسم مستعار "مبارز نستوه" در این چند سال فعال بوده‌ام و مأموران تا تطبیق آی‌پی با مشخصات واقعی مقداری زمان نیاز داشتند. به همین منظور و طبق آموزش‌های حفاظت شخصی سعی کردم با خونسردی هر چه تمام‌تر به گیت اولیه فرودگاه وارد شوم. فرودگاه‌های ایران از سه بخش امنیتی تشکیل شده است؛ در بخش اول با نیروهای پلیس ایران یا همان نیروی انتظامی رو به رو خواهید شد، بخش بعدی که بلیط را می‌گیرند با حراست فرودگاه مواجه می‌شوید و در آخرین و سخت‌ترین مرحله باید از تفتیش سپاه پاسداران به عنوان حفاظت فرودگاه عبور کنید.

در ساعت نزدیک به ۳ نیمه شب و با اعلام بلندگوهای فرودگاه وارد گیت شده و طبق

پیش بینی با نیروی انتظامی روبه‌رو شدم. آن شب بر خلاف بقیه شبها علاوه بر اینکه همه مسافران و چمدان هایشان را از زیر دستگاهی که ابتدای گیت ورودی هست عبور می دادند، ماموران نیروی انتظامی در یک حرکت جدید بر روی قلب افراد دست می گذاشتند و کسانی که قلب آنها کمی تندتر از حد معمول میزد برای بازرسی بیشتر نگه می داشتند. یک اشتباه استراتژیک من این بود که وقتی در سالن انتظار بودم یک نوشیدنی ردبول^۱ گرفتم و همین امر باعث افزایش ضربان قلبم شد، چون ردبول جریان تپش قلب را بالا می برد و اگر شما کمی هم استرس داشته باشید آن را چندین برابر می کند.

یک سرگرد نیروی انتظامی من را برای بازجویی نگه داشت و چمدان کوچکی که داشتم را باز کرده و چندین بار مورد تجسس قرار داد. مامور پلیس به شیوه بازجوها چندین بار سوالاتی با این مضمون پرسید: «کجا می روی و برای چه می روی؟» من سعی کردم در خونسردی هر چه تمام تر به این سوالات پاسخ دهم. وظیفه تفتیش چمدان من به عهده یک سرباز وظیفه گذاشته شد؛ در چمدان دفتری داشتم که رمز بسیاری از سایت ها و اکانت‌هایم را درونش نوشته بودم، چون من سایت های بسیار می ساختم که بعضی تجاری و بعضی سیاسی بودند و برای مخفی ماندن هویت نیز ایمیل های مختلفی ایجاد کرده بودم و به علت تعداد زیاد آنها، لازم می دیدم همه را در جایی یادداشت کنم. نوشتن این همه پسورد در یک دفتر در کل ریسک بالایی داشت اما چون

^۱Redbull

قبلا دو بار دیگر به خارج سفر کرده و هیچ گاه چمدان هایم مورد تجسس واقع نشده بود حدس نمی زدم که این کار را انجام دهند.

سرباز وظیفه آن دفتر را برداشت و از سمت راست شروع به ورق زدن کرد. چون الفبای فارسی از سمت راست نوشته می شود و من در دفتر همه چیز را از سمت چپ دفتر نوشته بودم بعد از چند ورق و مواجهه با صفحات سفید، دفتر را به گوشه ای پرت کرد و سراغ باقی وسایل رفت و من نفس راحتی کشیدم. سرگرد نیروی انتظامی نیز دست بردار نبود و می دانست من چیزی دارم ولی نمی دانست چه هست چون همه چیز طبیعی به نظر می رسید. سپس من را به اتاق مخصوص بازجویی برد و شروع به پرسیدن سوالاتی دیگر کرد که در کدام شهر متولد شده ای؟ و ... ولی بازهم چیزی از لابه لای این صحبت ها بدست نیاورد چون من کاملا با خونسردی هر سوالی را جواب می دادم. سپس گفت کار تمام هست و میتوانی بروی. من به سرعت چمدان بهم ریخته را جمع کرده و برای گرفتن بلیط رفتم.

در مرحله دوم نیز از قسمت حراست فرودگاه عبور کرده و بلیط را گرفتم و به بخش سوم یعنی سپاه پاسداران رسیدم. (سپاه پاسداران در طی مدتی که مسافرها در حال عبور از قسمت اول فرودگاه یعنی پلیس و قسمت دوم یعنی حراست فرودگاه هستند با دوربین و مامورین مخفی خود، همه را زیر نظر دارند تا اگر مورد مشکوکی را دیدند آن فرد را مورد سوال و جواب و بازجویی قرار دهند.) در قسمت سپاه سوال خاصی پرسیده نشد و فقط کیف کوچک لپتاپم را به زیر دستگاه گذاشتند. کمی به من نگاه کردند و گفتند برو. از این قسمت نیز عبور کردم و به

قسمت انتظار رسیدم ولی یکی از مامورین سپاه به بهانه خوردن چای نزدیک من در قسمت انتظار ایستاده و من را زیر نظر داشت. شاید یکی از طولانی ترین انتظارها بود. بعد از ساعتی هواپیما آمد و سوار شدم و زمانی که تیک آف کرد نفس راحتی کشیدم.

۱-۱۳ زندگی در ترکیه

زندگی من در ترکیه به نوبه خود جالب و سرشار از تجربه های گوناگون بود. وقتی وارد این کشور شدم دوستانی را دیدم که سالها با آنها در پروژه های مبارزاتی به صورت مجازی ارتباط داشتم و به وسیله پیام های فیسبوک و شبکه های اجتماعی و رد و بدل کردن ایمیل، یکدیگر را می شناختیم. همچنین کسانی که در جلسات بیلوکس و پالتاک به صورت عمومی شرکت می کردند را ملاقات کردم. آنها که جزو پناهندگان سیاسی واقعی بودند من را به خوبی می شناختند.

ولی اوضاع و حکایت پناهندگی نیز حکایت غریبی بود. معمولاً بیشتر پناهندگانی را که من در ترکیه دیدم افرادی بودند که به علت مشکلات اقتصادی و یا نداشتن بعضی از آزادی های اجتماعی به بیرون آمده و چون با این دلایل نمی توانستند پناهنده شوند خود را در قالب یکی از کیس های مورد قبول سازمان ملل گنجانده بودند.

معمولاً تازه مسیحی شدگان از کیس هایی محسوب می شد که در بورس بود و نیاز به اثبات خاصی برای قبولی نداشت. فقط انجیل را حفظ می کردند و به صورت هفتگی به کلیساهای

خانگی می رفتند و در آخر می گفتند که در ایران مسیحی شده اند و به علت همین مسیحی شدن حکومت خواسته آنها را دستگیر کند و آنها از ایران گریخته و به خارج آمده اند. از دیگر کیس هایی که در بورس بود کیسی بود که نام آن را "کیس طلایی" گذاشته بودند چون از نام اصلی آن یعنی همجنس گرایی خجالت می کشیدند. این کیس بعضاً توسط کسانی که واقعا همجنس گران بودند ارائه می شد و چون این نیز به اثبات خاص نیاز نداشت و دولت هایی مثل کانادا پذیرش همجنس گرایان را در اولویت خود قرار داده بودند از کیس های واقعا طلایی آن دوران بود.

در لابه لای این موارد می توانستید با کیس تازه بهایی شده، یا انواع و اقسام کیس اجتماعی و کیس سیاسی تقلبی نیز مواجه شوید.

کیس سیاسی نسبت به کیس های دیگر گزینه نسبتاً سخت تری محسوب می شد و اثبات آن نیازمند دلایل و شواهد زیادی بود که البته پناهندگان تقلبی یا با ارائه معرفی نامه از گروه های اپوزیسیون یا ساختن یک داستان و بلاگ نویسی در همین ترکیه شروع به ساخت مدارک برای خود می کردند.

اما در میان همه این کیس ها به موارد کیس اجتماعی بر می خوردید که دیگر نوبر بازار بود. مثلاً فردی میگفت: من با زن فلان سرهنگ سپاه خوابیده ام و شوهرش از این موضوع مطلع شده و قصد کشتن من را داشته و من به خارج آمده ام و پناهنده شده ام. یا دیگری می گفت: من با دختر خاله ام رابطه داشته و خانواده ام می خواستند من را بکشند و به همین دلیل از کشور خارج

شده ام. حتی مواردی را می شنیدید که افراد عنوان می کردند که پدرشان یا برادرشان می خواسته جلوی چشم مادرشان به آنها تجاوز کند و به همین علت از کشور خارج شده اند.

البته نمی توان گفت که همه آنها دروغ می گفتند ولی اینقدر این داستان ها مد روز شده بود که هر کس با ارائه همچین داستانی سریعاً به کشور سوم فرستاده می شد و تنها کسانی که مبارز سیاسی و فعال علیه جمهوری اسلامی بودند در یک مسیر سخت و طولانی نگه داشته می شدند تا انرژی آنها فرسایش یافته و حتی بعضی از آنها جان خود را در ترکیه از دست دهند.

در بالا نیز گفتم که راه پناهندگی راهی است برای افرادی که جانشان به طور جدی از طرف حاکمیت در خطر است و این راه توسط سازمان ملل متحد در نظر گرفته شده ولی مورد سوء استفاده بسیار قرار می گرفت و شاید بتوانم بگویم بعضی از دولت ها از این موضوع مطلع بودند ولی اقدامی نمی کردند. خود من به شخصه موضوع سوء استفاد از این راه برایم زیاد اهمیت نداشت چون به هر حال هر کس به دنبال راه فرار از مملکتی که آخوندها ساخته بودند می گشت و به هر دری میزدند تا از آنجا بگریزند ولی چیزی که بسیار آزارم می دادم این بود که همین پناهندگان پس از گرفتن اقامت کشور دیگر مانند کشورهای اروپایی یا امریکا و کانادا، دوباره به سفارت ایران رفته و غلط نامه امضاء کرده و به ایران باز می گشتند و همین بازگشت به کشور موجب می شد عملاً به عنوان ستون پنجم جمهوری اسلامی در خارج تبدیل شوند و در ازای رفت و آمد به کشور برای جمهوری اسلامی جاسوسی کنند و آمار پناهندگان و مخالفین واقعی را به رژیم بدهند. از این رو در اسفند ماه ۱۳۹۳ با تهیه یک پتیشن از دولت های دنیا خواستم هر پناهنده

ای که بعد از اقامت به ایران باز می‌گردد را خلع اقامت کنند و آنها را به ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی بازگردانند که برای رفتن به آنجا غلط نامه امضا کرده‌اند. اتفاقاً در همان سال در رادیو فردا این مطلب انعکاس داده شد و تاثیرات مثبتی در بعضی از کشورها داشت و از آن پس اخراج کسانی که بعد از گرفتن اقامت به ایران رفت و آمد می‌کردند شدت گرفت.

در ترکیه درس‌های بسیاری آموختم. اولین این بود که بهترین دوست هر کس در درجه اول خانواده اش است و نباید روی حرف هیچ کسی در زندگی و حتی در مبارزات حساب صد درصد باز کرد و همیشه باید چندین گزینه به عنوان جایگزین در زندگی وجود داشته باشد چون همیشه امکان دارد اگر فقط یک نقشه داشته باشید آن نقشه به راحتی شکست بخورد و شما چاره‌ای جز تسلیم نخواهید داشت.

دومین درسی که در ترکیه آموختم این بود: همیشه یارانی که کنار شما هستند و شما را یاری می‌کنند اهل ادعا نیستند و در عمل خود را اثبات می‌کنند. پس همیشه افراد را در عرصه عمل بسنجید زیرا زبان در واقع یک تکه گوشت چرخنده است و هر ادعایی می‌تواند داشته باشد. آن چیز که بسیار مهم است عمل است و فقط عمل.

سومین درس این بود که همیشه باید در نظر بگیرید که در زندگی تنها هستید و باید روی پای خود بایستید، چون هیچ تضمینی نیست که دوستی‌ای تا ابد پایدار بماند و امکان دارد در یک لحظه تمامی دوستی‌ها و قرارها از هم فروپاشد و شما باید آماده باشید که سریعاً خود را به حالتی

بازگردانید که کمترین ضربه را بخورید.

چهارمین درس این بود که امکان دارد در شرایط بسیار طولانی دچار معضل تنهایی شوید که این معضل می تواند شما را وادار به هر کاری کند و حتی می تواند شما را افسرده کرده یا دچار ناراحتی های روحی و روانی کند. باید تا می توانید از سیگار و یا مواد مخدر در این شرایط دوری کنید و بجای آن به سمت ورزش بیشتر و یک فعالیتی بروید که انگیزه را تقویت کند. رفتن در جمع نیز می تواند از میزان افسرده شدن شما بکاهد. حتی حرف زدن بسیار هم می تواند به این کار کمک کند.

در کنار ایرانیان پناهنده در این کشور باید با مردم ترکیه نیز زندگی می کردم. مردم ترکیه از نظر من به مانند همان مردم قدیمی بودند که در زمان شاه زندگی می کردند. سادگی خاص خود را در شهرهای کوچک داشتند و البته نگرش های مذهبی خود را، و عمدتاً به دو بخش لائیک و مذهبی تقسیم می شدند. اسلام آنها رادیکال نبود و سعی می کردند چهره رحمانی تری از اسلام نشان دهند البته نقش آتاتورک بزرگ در ساختن یک کشور بر اساس اصول لائیسیته بسیار مهم بود و اگر آتاتورک نمی بود ترکیه ای نیز وجود نداشت که بخواهیم بر سر مذهبی یا لائیک بودن آن بحث کنیم. بیشتر مردمان ترکیه قدر آتاتورک بزرگ را می دانستند و آن را ارج می نهادند، بر عکس ما که رضا شاه بزرگ که دقیقاً هم عصر آتاتورک بود و خدمات زیادی به میهن انجام داد را فراموش کردیم تا جایی که خمینی را در ماه دیدیم. دقیقاً پایستگی هر کشور بستگی دارد به میزان ارج و احترام به زحمت کشان و کسانی که عمر و زندگی خود را برای آن

کشور گذاشته اند. در هر کشوری که میهن پرستان و بزرگان آن کشور زیر سوال روند و یا مورد حمله های غیر واقعی واقع شوند به نوعی گور خود را برای رفتن به چاله های نیستی و نابودی خواهند کند.

وقتی با هواداران آتاتورک در ترکیه به بحث می نشستم آنها را انسان هایی روشن، سکولار، میهن پرست و آزاد اندیش می دیدم.

تقریباً یکسال بعد از آمدنم به ترکیه به یک دوره یکساله زبان ترکی استانبولی در دانشگاه ارجی اس کایسری رفتم و علاقه بسیار من به شخصیت آتاتورک بزرگ و گفتگو با هواداران ایشان یکی از علت های این کار بود. من همیشه ناسیونالیست های مردم‌گرا را در هر کشوری جزو بهترین انسان های آن کشورها می دانستم. در خاورمیانه و حتی در بعضی کشور های غربی از زمانی که حکومت های ناسیونالیست های مردم‌گرا بر اثر انقلاب یا جنگ یا توطئه های دشمنان از بین رفتند و یا حکومت هایشان تغییر یافتند روزگار خوب آن کشورها هم تباہ شد. برای نمونه به سه کشور ایران، عراق و افغانستان می توانم اشاره کنم و این سه کشور را در زمان ناسیونالیست هایی چون رضا شاه بزرگ می توانید با حال و روز فعلی آنها مقایسه کنید.

فصل زندگی نامه در اینجا به پایان می رسد شاید در نسخه های بعدی کتاب و بنا بر زندگی آینده با اندکی تغییرات در این فصل مواجه شوید.

فصل دوم

حکومت و دولت

۲ فصل دوم: حکومت و دولت

۱-۲ مقدمه

شاید برای شما سوال باشد چرا بلافاصله بعد از زندگی نامه به سراغ دولت یا حکومت آمدیم؟ به باور من دولت همان سیستمی است که یا ما بر خود حاکم می‌کنیم یا دیگران بر ما حاکم می‌کنند و یا گروه یا اشخاصی بر اساس توانایی‌های گروهی یا شخصی بر جامعه حاکم می‌شوند. صحبت ما درباره جامعه ایران است، جامعه‌ای با مردمانی با اخلاقیات بسیار خاص. حتی در مورد نوع دولت نیز باهم بسیار تعارف داریم همانطور که ما ایرانیان به تعارف‌های الکی در دنیا مشهور هستیم. همان قدر که دیکتاتوری رضا شاه را دوست داریم وقتی صحبت از نوع سیستم دیکتاتوری و فرد محوری به میان می‌آید می‌ترسیم. همانطور که از آخوند و سیستم آخوندی نفرت داریم هر ۴ سال به انتصابات‌های این حکومت رای می‌دهیم و هر بار برای رای دادن به آخوند یک بهانه تازه می‌تراشیم. ولی آیا واقعا این سیستم رای دادن سیستم کاملی است؟ در جای خود به این موضوع می‌پردازم ولی ابتدا لازم است تا بدانیم کارآمدترین سیستم برای جامعه ایران کدام است.

ما ایرانیان در اکثر کارهای گروهی ضعیف هستیم و تا زمانی که فرد خردمندی ما را به صورت قاطع هدایت نکند توان بازپروری استعداد‌های خود را نداریم ولی تا دلتان بخوهد در مورد کارهای فردی همیشه قهرمانان بلامنازع هستیم. همانطور که در کشتی و وزنه برداری همیشه پیروز هستیم ولی در ورزش‌های تیمی نتیجه‌چندانی کسب نمی‌کنیم

مگر مربی ای که در درجه اول رهبر باشد نه مربی، ما را هدایت کند. به خوبی به یاد دارم نهایت کار گروهی که به ما در مدرسه می دادند درست کردن یک روزنامه دیواری بود و آنهم نهایتا باید یک دانش آموز بیچاره جور تیم خود را می کشید، یا اگر برای درست کردن این روزنامه دیواری دور هم جمع می شدیم به مسخره بازی و فعالیت نکردن زمان می گذشت و نتیجه ای نمی گرفتیم. شاید گروه های اندکی از دانش آموزان بودند که در این مورد موفق می شدند ولی تعدادشان بسیار کم بود. یا در مثالی دیگر در همان دوران وقتی می خواستیم فوتبال بازی کنیم کسی حاضر به ایستادن درون دروازه نبود چون دروازه بانی افتخاری نداشت و همه می خواستند گل زن و قهرمان اصلی باشند چون ما را به گونه ای تربیت کرده بودند که فقط کسی که گل می زند قهرمان محسوب می شد و بقیه تیم انگار جزو آدمیزاد محسوب نمی شدند. این مشکل هم از خانواده و هم از جامعه و از همه مهم تر از سیستم آموزش و پرورش که زیر نظر حکومت و دولت بود شروع می شد.

حال شما می خواهید برای این جامعه علاقه مند به تک محوری و گریزان از کار گروهی، دولت تعیین کنید. به نظر شما چه نوع سیستم و دولتی برای این ملت و جامعه جوابگو است؟ ما در طول تاریخ بزرگترین پیروزی ها را زمانی داشته ایم که شخص یا گروهی خردمند زمام امور جامعه ما را در دست گرفته و بقیه مردم را هدایت کرده اند. یکی از مهم ترین دوران های تاریخی ما عصر رضا شاه بزرگ بود که ظرف ۱۵ سال حکومت بر کشور، ایران به اندازه ۱۵۰ سال رشد و شکوفایی اقتصادی و اجتماعی و

فرهنگی پیدا کرد و یک سر و گردن از سایر ملل خاورمیانه بالاتر قرار گرفت. و البته باید گفت بدترین دوران حکومت ما هم زمانی بوده که یک شخص یا گروه بی کفایت زمام اداره این جامعه را به عهده گرفته که مثال واضح آن بی لیاقتی های قاجار های کشور فروش و آخوند های حاکم در جمهوری اسلامی است که به صورت گروهی به چپاول ایران می‌پرداختند.

ما باید آموزش کار گروهی را از مدارس به صورت صحیح آغاز کنیم، بجای اینکه به کودکان خردسال صندلی بازی یاد دهیم که هر کس سریعتر روی صندلی نشست برنده است، روش نشستن با هم بر روی یک صندلی را آموزش دهیم. به باور من آموزش میهن پرستی و اخلاقیات بر اساس خرد و آیین ایرانی می تواند دو عنصر لازم برای آموزش گروه شدن باشد ولی تا رسیدن به این درجه باید ابتدا دولتی را تشکیل دهیم که این بستر را فراهم کند.

وقتی یک انسان در جامعه تنهاست خود را از دیگران جدا می بیند ولی وقتی یک عده انسان هم اندیش تشکیل یک حزب را می دهند هر کدام از آن افراد تنهای جامعه به اتکای حزب، یاران خود را در پشت خود می بینند و مستحکم می شوند و آن احساس تنهایی از بین می رود. از نظر تاریخی اولین اندیشه های تشکیل حزب در واقع نه برای کار سیاسی بلکه برای جمع آوری انسان های هم اندیش و معاشرت با کسانی بنا شد که از نظر فکری، عقیدتی مرام و مسلک با هم هم سو بودند.

ولی آفت احزاب ایرانی جمع شدن افرادی نامتجانس با تفاوت عقیده و نظر است که هیچکدام نظر دیگری را قبول ندارند اما هدف را بر تغییر جمهوری اسلامی قرار داده و چون اندیشه حزبی شان غلط است با شکست رو به رو می شوند. اکثر آنها دچار منیت هستند و این منیت و خودخواهی از آفات ذاتی کار گروهی است و توان و پتانسیل انجام کار گروهی را از ما خواهد گرفت. اگر هم این افراد در یک اندیشه خاص هم نظر باشند چون که هر کدام خود را بالاتر و برتر از دیگری می بینند حاضر به راهبری و پذیرش یک فرد دیگر نیستند و این نیز از آفات احزاب ایرانی در خارج کشور است.

علت موفقیت مسلمانان، مسیحیان و یهودیان و دیگر تشکیلات مذهبی که من آنها را احزاب دینی می نامم این است که اصول را پیشوایان این احزاب تعیین کرده اند و عده زیادی بر اساس این اصول رفتار می کنند.

ما باید بکوشیم که تنها به هدف نیاندیشیم بلکه درصدد جمع کردن افرادی پیرامون هم باشیم که بیشترین میزان هم سویی عقیدتی، مرامی و حتی سبک زندگی با یکدیگر را دارا باشند و یا از یک الگوی خاص یا مانیفست خاص پیروی کنند. در کل وجود یک گروه هر چند کوچک ولی با توان پیروی از دستورات و انجام کارهای عملی، بسیار موفق تر از حزبی بزرگ متشکل از هزاران نفر با عقاید متفاوت است.

۲-۲ دولت مطلوب من

دولتی که همیشه مد نظر من بوده دولتی است که در رأس آن **ملی‌گرایان مردم‌گرا** قرار دارند. یعنی انسان‌هایی که اصول ملی و اصول انسانی را توأمان و جدایی ناپذیر از یکدیگر در راس برنامه های خود برای اداره کشور قرار می دهند. بنیان‌گذاران و هسته اصلی این دولت، افرادی هستند که ایران برای آنان کعبه آمال است و هر چه دارند فدای این سرزمین اهورایی خواهند کرد. این افراد از جان و زندگی خود برای آبادی و سر بلندی این کشور خواهند گذشت و کوچکترین آسیبی را به خاک، مردم و پرچم ایران تحمل نخواهند کرد. همچنین بال دوم این دولت، مردم‌گرایی است یعنی از نظر دولت ملی‌گرایان مردم‌گرا شما به عنوان یک ایرانی باید از حق و حقوق لازم و برابر با همه اقشار جامعه برخوردار باشید. هیچ نوع نگرش دینی، نژادی و قومی در دولت ملی‌گرایان مردم‌گرا پذیرفته نیست و این تفاوت ناسیونالیسم ایرانی با ناسیونالیسم غربی است که بر اساس نژاد کار می کند. ناسیونالیسم ایرانی برای تمامی مردمان این سرزمین با هر نژاد و گویش و قوم دیدگاه یکسان دارد و برتری را تنها بر میهن پرستی و ایران دوستی قرار داده است. اما حکومت مطلوب این دولت چیست و چطور ملی‌گرایان مردم‌گرا باید دولت را به اختیار خود در آورد؟

من چون باور راسخی به ناسیونالیسم ایرانی دارم و یکی از ارکان اصلی ناسیونالیسم ایرانی حکومت پادشاهی است، نوع حکومت پادشاهی را برای ایران بسیار مناسب می دانم

و لزوم و وجود یک پادشاه یا ملکه را به عنوان نقطه قابل اتکا ملت ضروری می بینم. پادشاه و ملکه به مانند پدر و مادر این سرزمین هستند و باید مورد احترام همگان به عنوان سمبل ایران پادشاهی قرار گیرند. احترام گذاشتن به این معنی نیست که کل قدرت مطلقه کشور را در اختیار پادشاه یا ملکه قرار دهیم بلکه باید عملاً قدرت سیاسی در اختیار نمایندگان مردم باشد تا شأن پادشاه و ملکه حفظ شود. پس یک حکومت پادشاهی پارلمانی که در آن قدرت در دست نمایندگان مردم باشد و پادشاه و ملکه به عنوان سمبل کشور باشند، آرمان اصلی ملی گرایان مردم گرا است و شأن و مقام پادشاه یا ملکه را فراتر از اداره امور سیاسی مملکت می دانند.

۲-۳ تاسیس حزب

حزب ملی گرایان مردم گرا پس از تاسیس باید هسته اولیه خود را بسازد و قوانین درون حزبی خود را تعیین کند و سه اصل واحد را به عنوان اصول اولیه خود قرار دهد که از این قرار است:

۱- وفاداری به کشور ایران

۲- وفاداری به ملت ایران

۳- وفاداری به پرچم ایران

این سه اصل اساسی باید در رأس اصول حزب قرار گیرد و اصول فرعی همچون

ساختار، مشارکت و رای‌دهی، ساختار درون‌حزبی، تعیین اعضا و مدیران حزب همه پس از تشکیل حزب و رایزنی‌های درون‌آن مشخص خواهد شد.

در پذیرش اعضا ما فقط باید ملاک را بر میهن‌پرستی واقعی قرار دهیم و لاغیر. هر کس سه اصل اساسی این حزب را قبول داشته باشد می‌تواند جزو حزب ملی‌گرایان مردم‌گرا محسوب شود. از آن روستایی در دور افتاده‌ترین روستاهای ایران که شاید سواد خواندن و نوشتن نیز نداشته باشد ولی به سه اصل حزب وفادار است تا اساتید برجسته دانشگاه، از کارگران زحمت‌کش تا کشاورزان زر‌پرور و طبقه کارمندان جامعه و به خصوص جوانان که می‌توانند عضوی از حزب ما باشند.

هدف اساسی حزب بر این است که با در اختیار گرفتن یک پایگاه مردمی بسیار قوی از کوچکترین روستاهای کشور تا بزرگترین شهرهای ایران اندیشه‌های ملی‌گرایانه خود را توسعه داده و ایران را به جایگاهی رساند که شایسته آن است و شاید بتوان گفت آن را به دروازه تمدن بزرگ تبدیل کند. ولی همه این عوامل مستلزم این است که حزب، قدرت را در کشور به دست بگیرد، چون هر قدر ما بر اصول تنویک زیبا تأکید کنیم تا قدرت عمل در اختیار نداشته باشیم و تا زمانی که حکومت ملایان و هر حکومت خود فروش دیگری در ایران بر سرکار باشد نمی‌توانیم آرمان‌های بزرگ خود را گسترش دهیم.

داشتن پایگاه اجتماعی قوی در سراسر ایران موجب می‌شود تا خیال ما از جانب

تجزیه طلبان، دشمنان و جیره بگیان استعمار و همچنین ملایان خرافه گرا راحت شود چون در هر نقطه ای از ایران عده ای میهن پرست زمام امور را به عهده می گیرند و بر اساس سیاست های درست حزبی مردم را پرورش می دهند و همیشه آنها برای پیکار علیه دشمنان ایران آماده هستند.

پس از ایجاد حزب ملی گرایان مردم گرا و ایجاد پایگاه های مردمی لازم، حزب باید به هر وسیله ای قدرت را در اختیار بگیرد. این روش می تواند با یک رای گیری دموکراتیک و آزاد، یک انقلاب مسالمت آمیز و یا خواست عمومی جامعه باشد.

۲-۴ اهداف

ملی گرایان مردم گرا باید پس از به قدرت رسیدن بر اساس اصولی که در حزب تعیین شده و بیشتر آن نیز در این کتاب می آید به ساخت دولتی پردازند که هدف آن رساندن ایران به دروازه های تمدن بزرگ است.

هدف ما این است که اگر روزی پاسپورت ایرانی را در هر کشوری نشان دهیم به احترام ما از جای برخیزند نه آنکه به ما به عنوان کشوری بدبخت و عقب افتاده نگاه کنند. هدف ما این است که حقوق پایه کسی که کارهای بدنی و سخت انجام می دهد (مثل کارگران و کشاورزان) کمتر از کسانی نباشد که صرفاً افتخار را در پشت میز نشینی و دستور دادن به زیر دست می دانند. هدف ما این است که روستاییان از زندگی در روستایشان بیشتر

لذت ببرند تا اینکه بخاطر زرق و برق شهر و یا دسترسی به امکانات، خانه و کاشانه خود را رها کرده و به شهرها مهاجرت کنند. سیر مهاجرت از روستا به شهر باید معکوس شود و این هدف ماست. هدف ما بازگشت به قدرت اول نظامی در منطقه است که نیاز به مداخله هیچ دولتی در منطقه برای حفظ امنیت نباشد و البته هم زیستی مسالمت آمیز با همسایگان خود بر اساس اصل احترام متقابل. تغییر بنیادین آموزش و پرورش و کاستن ساعت درس های بیهوده و حذف بسیاری از دروس غیر ضروری و اختصاص آن به ورزش و فعالیت های دیگر از اهداف ما می باشد تا بدینوسیله باعث رشد و شکوفایی استعداد های کودکان شویم.

گسترش آزادی های اجتماعی بر اساس فرهنگ باستانی ما و گسترش اخلاقیات بر اساس آموزش بزرگانی چون اشوزرتشت از اهداف حزب ملی‌گرایان مردم‌گرا می باشد و به همان نسبت ما بر اصل جدایی دین از حکومت نیز تاکید می‌ورزیم. همه مردم در انتخاب نوع دین و مذهب آزاد هستند و دولت ملی‌گرایان مردم‌گرا به دین یا مذهب یا عقیده افراد کاری ندارد ولی زمانی که کسانی بخواهند با استفاده از آن دین و مذهب و عقیده، باعث نابودی و آسیب به ملت و کشور ایران شوند به مقابله با آن بر می‌خیزیم.

ما اهداف بسیار زیادی داریم که هر کدام از آن می‌تواند ایران را به ایرانی تبدیل کند که نامش موجب افتخار در دنیا باشد. بیشتر اهداف حزبی را در این کتاب برای شما می‌آورم.

۲-۵ اساس کار حزب

حکومت مورد نظر ما بر اساس اصل تفکیک قوا، تشکیل شده است از: قوه قضائیه، مجریه و مقننه؛ که هر سه قوه به صورت مستقل از هم به مانند همه کشور های دموکراتیک دنیا کار می کنند.

اساس کار پیشنهادی حزب به این ترتیب است:

- ۱- حکومت به صورت پادشاهی پارلمانی و به صورت یک دموکراسی اداره شود.
- ۲- بعد از تغییر نظام حاکم، احزاب به صورت عادلانه و برابر با یکدیگر به رقابت برمی خیزند که حزب ملی گرایان مردم گرا یکی از آنهاست.
- ۳- در یک پروسه زمانی نمایندگان مجلس توسط مردم انتخاب و به مجلس راه پیدا کنند و حزبی که بیشترین آرا را در اختیار داشته باشد، مسئول تشکیل دولت می گردد و اگر موفق نشد بیش از ۵۰٪ آراء جامعه را کسب کند از طریق ائتلاف با سایر احزاب به این مهم دست پیدا می کند یا به صورت حزب مخالف باقی می ماند.
- ۴- حزب برنده، مسئول انتخاب نخست وزیر است و نخست وزیر باید وزیران خود را تعیین کند.
- ۵- این پروسه رای گیری هر ۴ سال یکبار صورت می گیرد.

قبل از اینکه ما به عنوان حزب غالب بتوانیم در کشور قدرت را به دست بگیریم باید انسان‌هایی با عزم و اراده راسخ، شروع به ترویج اندیشه‌های حزبی، درون ایران کنند و پایگاه اجتماعی قوی‌ای را درون ایران ایجاد کنیم. در فصل بعدی یک به یک اصول بالا را به نقد و بررسی می‌نشینیم.

فصل سوم

پادشاهی پارلمانی

۳ فصل سوم: پادشاهی پارلمانی

۱-۳ مقدمه

سالهاست با این سوال رو به‌رو می‌شویم که چه سیستم حکومتی برای آینده ایران مناسب است. پادشاهی و جمهوری همیشه دو گزینه‌ی ای است که روی میز صاحب‌نظران و حتی افراد عادی بوده و بر سر آن بحث‌ها و مجادلاتی صورت گرفته است.

در این فصل قصد داریم به این موضوع پردازیم که چرا پادشاهی پارلمانی می‌تواند گزینه‌ی مناسبی برای آینده‌ی ملت ایران باشد و به شبهات و ایرادهای منتقدین و عده‌ای از بداندیشان در این باب پاسخ دهیم.

۲-۳ تاریخ پادشاهی

تاریخ پادشاهی در ایران از ۲۷۰۰ سال پیش از میلاد مسیح یعنی نزدیک به ۵۰۰۰ سال پیش آغاز می‌شود و اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم و تاریخ پادشاهی را از زمان شروع پادشاهی کوروش بزرگ در نظر بگیریم، تاریخ پادشاهی در ایران به ۲۵۷۶ سال پیش باز می‌گردد. یعنی ۲۵۷۶ سال پیش کوروش بزرگ پادشاهی خود را با تأسیس سلسله هخامنشیان آغاز کرد. پس طبق شواهد، تاریخ پادشاهی در ایران ما ریشه‌ای بسیار کهن تر از آن چیزی دارد که در تصور بگنجد.

در واقع زمانی که بسیاری از کشورهای جهان تمدنی نداشتند و در غار زندگی می کردند و حتی برخی از قاره ها کشف نشده بودند و بسیاری از کشورها بنیان گذاری نشده بودند، ما در ایران حکومت پادشاهی داشتیم. به گفته ویلهلم فریدریش هگل^۱ ایران قدیمی ترین حکومت پادشاهی در دنیا می باشد.

تاریخ پادشاهی ما در طول این چند هزار سال، فراز و نشیب های بسیاری به خود دیده است؛ شاهنشاهی همچون کوروش بزرگ که افتخار جهان است و اولین منشور حقوق بشر جهان را نوشته؛ داریوش بزرگ، خشایار شاه، انوشیروان دادگر، شاه عباس بزرگ، نادر شاه، کریم خان زند و شاهان ایرانساز پهلوی، رضا شاه و محمد رضا شاه بزرگ را به خود دیده و از سویی دیگر، پادشاهانی کم خرد و نادان نیز به خود دیده است. ولی نکته مهم این است که فرهنگ شاه دوستی و شاه خواهی در ایران و ایرانی هیچ وقت از بین نرفته تا جایی که فردوسی کتابی به اسم شاهنامه، یعنی داستان زندگی شاهان را نوشت و این موضوع تا آنجا برای ایرانیان مهم بوده که فردوسی تاریخ باستان را به تاریخ پادشاهی گره زده است.

در جامعه ای که من در آن زندگی کردم با تمام تلاشی که آخوندهای حاکم بر ایران برای سیاه نشان دادن دوران پهلوی کردند و با تمام کمک هایی که از دولتهای شرقی

^۱ Georg Wilhelm Friedrich Hegel

و غربی برای برپایی یک شورش در ایران و سرنگونی نظام پادشاهی گرفتند و با تمام آن تظاهرات‌های مسخره ۲۲ بهمن که ما (دانش‌آموزان مدرسه‌ای) را مجبور می‌کردند پس از درگذشت شاهنشاه فقید شعار «مرگ بر شاه» سر دهیم و حتی شعارهای مسخره دیگر که بر علیه خاندان پهلوی ساخته بودند و با تمام آن پول‌های هنگفت که خرج ساختن سریال‌هایی دروغین علیه خاندان پهلوی شد و با تمام آن مغز شویی که از کودکان در مدارس انجام دادند و کتاب‌های تاریخ دروغین برای آنها نوشتند تنها با یک جمله «**خدا شاه را پیام‌رزد**» که بسیاری از بزرگترهای ما، کسانی که آن دوران را به خوبی دیده بودند، کسانی که دیده بودند ما از فرش به عرش رسیدیم و دوباره به فرش سقوط کردیم این توطئه‌ها از بین رفت. در خون هر ایرانی احترام و دلبستگی به شاه مملکت وجود دارد ولی دشمنان ما که شامل دکان‌داران مارکسیست و توطئه‌گران و قلم به مزدان استعمار هستند نیز بیکار ننشسته و تمام تلاش خود را انجام دادند تا ذهن این مردم را بشویند. در همان اولین سالهای پس از انقلاب مردم به اشتباه خود پی بردند اما دیگر دیر شده بود و قافیه را به دکان‌داران دین فروش تسلیم کرده بودند. اکنون عده زیادی از جوانان نسل دوم، سوم و حتی چهارم پس از انقلاب در تلاش برای احیای آن غرور از دست رفته هستند.

۳-۳ بررسی نظام پادشاهی برای آینده ایران

با مطرح شدن این بحث که حکومت پادشاهی یکی از گزینه‌های پرتطرفدار و جدی برای آینده ایران است با نظرها، انتقادها و استقبال‌ها و سوالات متعددی رو به رو

می شویم. من در این فصل قصد دارم نظام پادشاهی مورد نظر خود را برای شما و اشکافی کنم تا کلیه ابهامات از این موضوع رفع و کلیه پرسش های موجود در اذهان عمومی جامعه پاسخ داده شود. پس زیباتر این است که موضوع را به صورت پرسش و پاسخ مطرح کنم تا شاید خواننده سوال و انتقاد خود را از بین این سوالات بیابد.

۳-۴ پرسش ها و پاسخ ها

۱- نظام پادشاهی مورد نظر چه تعریفی دارد ؟

نظام پادشاهی مورد نظر: نظامی است به مانند سوئد، نروژ، دانمارک، انگلیس، استرالیا و کانادا که پادشاه یا ملکه صرفاً در آن نقش نمادین داشته و دارای هیچگونه قدرت سیاسی در سیستم حاکمه نیستند. این موضوع بسیار مهم است که مساله نمادین بودن پادشاه در اصول قانون اساسی به صورت شفاف و صریح بیان شود چون ممکن است حکومت پادشاهی پارلمانی با حکومت پادشاهی مطلقه و سلطنت اشتباه گرفته شود. باید گفت تفاوت ما بین پادشاهی پارلمانی و سلطنت، تفاوت بین حکومت پادشاهی سوئد و حکومت سلطنتی عربستان سعودی است. در سیستم پادشاهی پارلمانی: قدرت سیاسی در اختیار پارلمان و نمایندگان مردم است و مردم از طریق انتخابات آزاد و دموکراتیک بین احزاب، نمایندگان خود را برای اداره کشور انتخاب می کنند و پادشاه صرفاً نقش نمادین دارد.

۲- چه کشورهایی در جهان بر اساس سیستم پادشاهی پارلمانی اداره

می‌شوند؟

در حال حاضر یعنی سال ۲۰۱۷ میلادی که این فصل کتاب را می‌نویسم نمونه نظام پادشاهی پارلمانی در جهان را میتوان کشورهای نظیر نروژ، سوئد، دانمارک، کانادا، استرالیا و نیوزلند نام برد. لازم به ذکر است این کشورها همه در رده های ۱ تا ۱۰ آمار برترین کشورهای جهان از نظر سطح رفاه و زندگی هستند که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

RANK	COUNTRY										
ADJUST SUB-INDEX WEIGHTING ?		x1	x1	x1	x1	x1	x1	x1	x1	x1	
1	New Zealand	+	1	2	2	15	12	19	3	1	13
2	Norway	+	7	10	3	5	13	6	11	6	5
3	Finland	+	12	8	1	3	21	18	8	11	2
4	Switzerland	+	4	9	6	1	3	8	18	16	8
5	Canada	+	13	3	9	14	16	22	2	3	19
6	Australia	+	15	7	13	4	8	20	12	2	14
7	Netherlands	+	2	14	4	2	5	12	7	13	36
8	Sweden	+	3	13	5	13	6	10	14	18	9
9	Denmark	+	6	11	7	12	23	5	13	7	18
10	United Kingdom	+	10	5	11	6	20	13	15	12	10

۱ نمودار شاخص رفاه لگاتوم

طبق نمودار شاخص رفاهی لگاتوم^۱ در سال ۲۰۱۶ که یکی از معتبرین سایت های

^۱ <http://www.prosperity.com/>

سنجش رفاه در کشورهای مختلف است، از بین ۱۰ کشور برتر دنیا از نظر رفاه ۸ تای آن به شیوه پادشاهی پارلمانی و فقط ۲ کشور به شیوه جمهوری اداره می شوند. بر طبق این نمودار کشورهای پادشاهی: نیوزلند، نروژ، کانادا، استرالیا، هلند، سوئد، دانمارک و بریتانیا جزو ۸ کشور برتر دنیا از نظر رفاه می باشند و فقط دو کشور سوئیس و فنلاند دارای حکومت جمهوری هستند که در این شاخص جای گرفته اند.

۳- چه ضرورتی ایجاب می کند که نظام آینده ایران پادشاهی باشد؟

اگر بخواهیم این موارد را به اختصار بیان کنیم شامل:

۱- حفظ تمامیت ارضی و یکپارچگی ملی

۲- جلوگیری از دیکتاتوری به سبک جمهوری خواهی

۳- نشان عظمت و کشوری با تمدن بالای ۷۰۰۰ ساله

۴- گسترش حس غرور و ملی گرایی بین ایرانیان

همه موارد نام برده به تفصیل شرح داده خواهد شد.

۴- چگونه تمامیت ارضی و یکپارچگی کشور با بودن پادشاه حفظ می‌شود؟

پادشاه یک کشور به مانند پدر خانواده است، پدری که حرفش مورد قبول تمام اعضای یک خانواده که همانا ملت ایران است می‌باشد. پادشاه به عنوان بزرگ کشور می‌تواند مسائل و مشکلات کشور را ببیند و رهنمون‌های لازم را به دولت مردان بدهد. حرف پادشاه به علت جلوه سمبلیک و معنویت که ناشی از مقبولیت بین مردم است مورد قبول اکثریت مردمان ایران واقع می‌شود و سمبل وحدت ملی کشور برای حل مشکلات می‌باشد. چون در سیستم پادشاهی پارلمانی، پادشاه صرفاً جایگاه معنوی و سمبلیک دارد انتقادهای ناکارآمدی دولت نیز به پادشاه وارد نیست و پادشاه در جایگاه محفوظ و به دور از موضع سیاسی خواهد بود. در بین تمامی اقوام و تمامی اقلیت‌های مذهبی و قومی و نژادی، وفاداران به پادشاه و آرمان پادشاهی خواهی وجود دارند، و در هر جا که عاملان استعمار و دشمنان ایران برای تجزیه کشور اقدام کنند این وفاداران پادشاه هستند که با آنها به مقابله بر می‌خیزند.

۵- چگونه با بودن پادشاه از افتادن به چاه دیکتاتوری به سبک

جمهوری خواهی جلوگیری می‌شود؟

وجود یک سیستم پادشاهی پارلمانی که در آن شاه قدرت سیاسی و نظامی ندارد و صرفاً یک سمبل است، سبب بدست گرفتن حکومت به دست نمایندگان مردم می‌شود

و پارلمان رکن اساسی و تاثیر گذار در مورد مسائل کشور می باشد و از تقدیم تمامی قدرت سیاسی و اجتماعی کشور به یک فرد خاص به اسم رئیس جمهور جلوگیری می شود. این کار نهایتاً به این منجر خواهد شد که در این سیستم فرد مطلقاً وجود نخواهد داشت که تمامی قدرت سیاسی و اجتماعی، اقتصادی و نظامی کشور را در اختیار بگیرد و پارلمان، تعیین کننده امور کشور خواهد بود. شاید سریعاً این مسأله را عنوان کنید که بسیاری از کشورهای دنیا دارای نظام جمهوری هستند مانند: فرانسه و آمریکا، و نظام های دموکراتیکی نیز دارند پس چطور نسخه جمهوری برای ما نامناسب است؟ پاسخ این پرسش به ذات دیکتاتور پروری مردمان خاورمیانه برمی گردد که اگر شخصی راس قدرت را در اختیار گرفت بسیار سخت از قدرت جدا خواهد شد و مردمان، خود نیز به این موضوع دامن می زنند و کلاً از وجود یک دیکتاتور دفاع می کنند و حتی تلاش لازم برای کنار زدن آن دیکتاتور را انجام نمی دهند. حتی اگر قرار است روزی در ایران سیستم جمهوری روی کار آید پیشنهاد من بر جمهوری پارلمانی به سبک هند است تا یک جمهوری به سبک آمریکا. تجربه نشان داده زمانی که قدرت سیاسی از پارلمان بیاید و احزاب در کشور آزاد باشند، نظام سیاسی به سختی به سمت دیکتاتوری مطلق پیش خواهد رفت. ولی اکثر جمهوری خواهان ایرانی، نوع جمهوری ریاستی را می خواهند نه جمهوری پارلمانی به سبک هند و فنلاند را، چون دقیقاً به دنبال دیکتاتور سازی از نوع جمهوری می باشند و این موضوعی خطرناک است.

۶- آیا پادشاهی نشان عظمت ایران است؟

به قاطعیت می‌توان گفت که در کشوری مثل ایران تاریخ و تمدن کشور با نام پادشاهی گره خورده است. جهانیان ایران را با نام کوروش بزرگ می‌شناسند و برای بازیابی این عظمت نیاز هست که این سیستم را حفظ کرده و به بهترین و قوی‌ترین شکل در جهان نشان دهیم که دنیا فراموش نکند پیشینه ایران و ایرانیان چیست.

شما فقط به این دو نام نگاه کنید:

جمهوری ایران

حکومت پادشاهی ایران

نام حکومت پادشاهی ایران خود عظمتی غیر قابل وصف در شونده و بیننده ایجاد می‌کند. این فقط یک نام است حال بقیه موارد را در نظر بگیرید.

در انگلستان بسیاری از توریست‌ها و خود مردم انگلیس جلوی کاخ ملکه جمع می‌شوند که ملکه برای آنها دست تکان دهد، چرا ما نباید در کشور خود این چنین موارد را داشته باشیم؟ و اصولاً چرا پادشاهی برای انگلستان خوب است و برای ما بد؟!؟

همان نشان و اسم کشور پادشاهی ایران که روی پاسپورتها قرار گیرد خود باعث غرور است. چطور می‌توان در کشوری که تار و پود آن بر بنای پادشاهی بنیان نهاده شده

و در جای جای ایران از تخت جمشید تا بیستون آثار پادشاهان وطن پرست و ایران ساز مایه غرور و مباهات است، بیاییم و این سیستم بسیار زیبا را کنار بگذاریم؟ و یک حکومتی که هیچ ربطی با اصالت آریایی ما ندارد را جایگزین کنیم؟!

۳-۵ ایرادها و اشکالات وارده و پاسخ به آنها

جمهوری خواهان و مارکسیست‌ها و بسیاری از دشمنان و شاید بسیاری از ناآگاهان همیشه این ادعا را مطرح کرده اند که ملت ایران دیکتاتور پرور و دیکتاتور پرست هستند و به همین علت اگر باز نظام کشور پادشاهی شود به سمت دیکتاتوری خواهد رفت!

در پاسخ به این ادعا باید دو موضوع را مطرح کرد:

اول اینکه مگر جمهوری اسلامی، جمهوری سوریه، جمهوری عراق زمان صدام و دیگر جمهوری های کوچک و بزرگ جمهوری هایی نبودند که صدها مرتبه روی هر چه دیکتاتور و دیکتاتوری است را سفید کردند؟ آیا صرف اینکه نام کشور، جمهوری شود روند کشور به سمت دموکراسی پیش خواهد رفت؟

دوم اینکه اگر بنا بر دیکتاتور پروری مردم باشد و ما این فرضیه را قبول داشته باشیم، یک پادشاه سمبلیک که هیچ قدرت سیاسی ندارد، حتی اگر مورد پرستش هم قرار بگیرد باز هم یک فرد بدون قدرت سیاسی است و عملاً هیچ قدرت اجرایی نخواهد داشت، ولی یک رئیس جمهور با تمام قدرت و اختیارات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرماندهی

کل قوای مسلح، اگر زمینه را برای یک دیکتاتوری فراهم کند و مردم نیز دیکتاتور پرور باشند دیگر از محالات است که آن را از قدرت خلع و سیستم را اصلاح کرد و نمونه‌های جهانی بسیاری را نیز دیده‌ایم بخصوص در خاورمیانه مهد چنین جمهوری‌هایی بوده است.

ایراد دیگری که جمهوری خواهان و مغرضان وارد می‌کنند: در مورد هزینه‌های سیستم پادشاهی است که از جیب مالیات دهندگان باید پرداخت شود.

یکی دیگر از ایرادات مخالفان سیستم پادشاهی حتی از نوع دموکراتیک و پارلمانی این است که مخارج سیستم پادشاهی که طبعا باید از جیب مالیات دهندگان یا مردم آن کشور تامین شود زیاد است و این بار هزینه اضافی به دوش ملت ایران است!

در پاسخ به این افراد باید گفت، مگر مخارج نهاد ریاست جمهوری، کمتر از مخارج یک سیستم پادشاهی است؟ آیا رئیس جمهور کاخ نمی‌خواهد؟ در دنیای امروز به هر کشور جمهوری چه دموکراتیک چه غیر دموکراتیک نگاهی کنیم می‌بینیم که اکثر رؤس جمهورهای این کشورها در کاخ‌های ریاست جمهوری ساکن هستند و این سیستم از نظر هزینه تفاوت چندانی با سیستم پادشاهی ندارد.

اما باز هم جمهوری خواهان ایرادی را مطرح می‌کنند که بله، رئیس جمهور بالاخره در کشور کار می‌کند و باید حقوق و مزایایی داشته باشد ولی پادشاه سمبلیک چه کار خاصی انجام می‌دهد؟

نحوه برخورد با این مساله این است که ما برای حفظ ایرانیت، غرور ملی و سمبل و نماد کشوری با تمدنی به طول تاریخ باید هزینه کنیم و از جایی ما دچار مشکل شدیم که همه چیز را مفت و مجانی خواستیم. وقتی خمینی آمد و وعده آب و برق رایگان داد و بسیاری از ساده دلان پذیرفتند، نه تنها آب و برق رایگان نشد بلکه صدها برابر شد و هزینه های سیاسی و اجتماعی بسیاری بر دوش ملت و کشور ما گذاشت. این مجانی خواستن هر چیز، معضلی برای کشور ما بوده و هست و باید به این نوع تفکر پایان دهیم.

حال که ما صحبت از هزینه می کنیم این ذهنیت هم نباید به وجود آید که میزان این هزینه برای ملت ایران بسیار سنگین است. حتی پیشنهاد بسیاری از هواداران پادشاهی این است که خود، هزینه سیستم پادشاهی را بدهند و از منابع مالیاتی در این راه استفاده نشود. حتی اگر یک میلیون هوادار پادشاهی به صورت سازماندهی ماهیانه ۱۰ دلار هم بابت این سیستم هزینه کنند، مبلغی معادل ۱۰ میلیون دلار در ماه خواهد شد؛ البته من باز هم بر این اعتقاد هستم که ما باید هزینه کردن برای اصول و ارزشهای خود را بیاموزیم و عافیت طلبی و مجانی خواهی را کنار بگذاریم و این اندیشه را تغییر دهیم.

۷- بر فرض قبول سیستم پادشاهی چه کسی پادشاه یا ملکه آینده است ؟

طبق آخرین قانون اساسی ملی ما که قانون اساسی مشروطیت می باشد **شاهزاده رضا پهلوی** به عنوان جانشین و زمامدار پادشاهی شناخته می شود. چون ما پادشاهی را موروثی می دانیم، بنابراین جانشین شاهزاده یکی از فرزندان ایشان و یا فردی از خاندان

ایران ساز پهلوی (پادشاه یا ملکه) خواهد شد.

۸- سیستم پادشاهی پارلمانی چگونه کار می‌کند؟

در راس سیستم پادشاهی پارلمانی، مردم هستند که در بالاترین راس هرم کشور قرار می‌گیرند و مردم هستند که با رای خود حزب منتخب را به اداره کشور می‌گمارند. بعد از مردم نمایندگان مجلس هستند که در مجلس وظیفه تعیین یک نخست‌وزیر را دارند و نخست‌وزیر وظیفه اداره کردن کشور به مدت ۴ سال را به عهده می‌گیرد و پس از هر دوره ۴ ساله باید رای‌گیری صورت گرفته و نمایندگان جدید نخست‌وزیر جدید را انتخاب کنند. در سیستم پادشاهی پارلمانی پادشاه یا ملکه به عنوان سمبل کشور است، ایشان جایگاه معنوی مخصوص به خود را دارد و دارای قدرت سیاسی نمی‌باشد. وظایفی که به پادشاه یا ملکه واگذار می‌شود همچون تعیین استوارنامه سفر یا تنفیذ حکم نخست‌وزیری و ... همه جنبه نمادین دارد و برای نشان دادن اقتدار و احترام به پادشاه یا ملکه کشور است. شاهنشاه یا ملکه به صورت نمادین رئیس کل قوای مسلح کشور نیز محسوب می‌شود ولی وظیفه اصلی برعهده نخست‌وزیر و مجلس است که قوای مسلح را کنترل کنند.

ما یک دوره جمهوری آن نیز از نوع اسلامی‌اش را تجربه کردیم. شاهی که یک یا دو کاخ بیشتر نداشت در زمان حکومت جمهوری ملایان تبدیل به هزاران کاخ گردید و هر بچه آخوند در جای جای ایران از پول غارت شده ملت ایران برای خود کاخی ساخت. ملت ایران به مرور زمان بدبخت‌تر و فقیرتر گردیدند و ملایان اسلامگرا به اسم اسلام و

جمهوری، مردم را چپاول کردند و به قدری این اختلاف طبقاتی زیاد شد که قابل توصیف نیست. جمهوری آنهم از نوع اسلامی اش فقط برای ما خفت و بدبختی و فقر و سرافکنندگی آورد. اگر در زمان شاه در عرض چند ساعت عراق و ادار به امضای قرارداد الجزایر می شود این امر به یک جنگ ۸ ساله خانمان سوز در زمان اسلام گرایان حاکم بر ایران تبدیل شد. شاه که نقش کلیدی و پدر جامعه را داشت جایش را ملایی بی خرد متحجر به اسم خمینی گرفت و این ملا ملت را صدها سال به عقب راند. در نتیجه آرمان ما حکومت پادشاهی پارلمانی می باشد به رای ملت بزرگ ایران .

ملی گرایان مردم گرا در راه بازگرداندن پادشاهی به ایران مبارزه خواهند کرد زیرا بخش بزرگی از هویت خود را از این سیستم می گیرند.

فصل چہارم

اقتصاد

۴ فصل چهارم: اقتصاد

۴-۱ اقتصاد در جمهوری اسلامی

اقتصاد برای من از آن جمله‌ای از خمینی آغاز می‌شود که می‌گفت: «اقتصاد مال خَرَع» و عملاً در دهه ۶۰ و ۷۰ هجری شمسی و پس از آن این اقتصاد مال خر را دیدیم. زمانی که شیر خشک نایاب بود، زمانی که برای گرفتن مقداری نفت در صف‌های طولانی می‌ایستادیم و حتی برای بدست آوردن همان مقدار نفت به پارتی بازی احتیاج بود و معمولاً در همان صفوف گرفتن نفت کار به دعوا و کتک کاری ختم می‌شد.

این اقتصادی که متعلق به خر بود زمانی چهره خود را نشان داد که تمامی هم‌سن و سالهای دوران مدرسه‌ام در مقطع ابتدایی و راهنمایی (سنین ۹ تا ۱۵ سال) که همه کودک کار محسوب می‌شدند مجبور بودند برای خرج مدرسه تابستان‌ها به کارهای سختی مانند جمع‌آوری چغندر به زمین‌های اطراف شهر بروند که در آنجا هزار و یک حرف زشت و کردار زشت و پندار زشت را بیاموزند. در سایر خانواده‌ها هم اوضاع بسیار خراب بود معمولاً کارمندان دولت و کارگران همیشه گرفتار تأمین معیشت خانواده بودند و گویا حاکمین جمهوری اسلامی دقیقاً حقوق ماهیانه آنها را به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرده بودند که فقط برای گذراندن یک سوم از ماه کافی باشد و چون این میزان کفاف زندگی را نمی‌داد طبیعتاً آنها مجبور به گرفتن رشوه، دزدی و سایر موارد دیگر در کار خود می‌شدند یا حتی دل به کار نمی‌دادند، و این بود که فساد کاری سراسر کشور را فرا گرفته

بود. آنها که پاکدستی پیشه می کردند معمولاً در فقر به سر می بردند و با سیلی صورت خود را سرخ می کردند.

معمولاً مسافركشی یا راننده تاکسی به عنوان شغل دوم هر کارمند ایرانی شناخته می شد از رئیس بانک گرفته تا سرهنگ ارتش را می توانستید ببینید که به شغل مسافرکشی روی آورده تا بتوانند مایحتاج زندگی خود و خانواده خود را تامین کنند.

اگر هم نهایتاً شغل آزاد مانند مغازه داری و کاسبکاری داشتند با این وضع یا باید به کم فروشی روی می آوردند و یا گران فروشی. از سوی دیگر کارگران و کشاورزان خرد از بدبخت ترین اقشار جامعه بودند که از خدا آرزوی وجود کار کارگری و سالی پر باران می کردند که زمین های آنها از دست نرود و بتوانند نانی بدست آورند. همه اینها تحت حاکمیت ملاحی انجام می شد که می خواستند علاوه بر مادیات، معنویات ما را هم ارتقا دهند و واقعا چه ارتقایی دادند!

۴-۲ شکاف طبقاتی دهه دوم انقلاب

در دو دهه اول انقلاب یعنی دهه ۶۰ تا اواسط ۷۰ شکاف طبقاتی محسوسی دیده نمی شد، ولی از اواسط دهه ۷۰ به بعد نسلی جدید از فرزندان آخوندها و سران مملکت پا به عرصه ظهور گذاشتند که باعث شد ما شاهد این باشیم که ثروت کل جمعیت ایران بین درصد کمی از جامعه تقسیم شده و بقیه جامعه از محرومان باشند. این آشکار شدن فقر و

رقابت های طبقاتی را زمانی به خوبی می توانستید شاهد باشید که بسیاری از همین آقازاده ها و عوامل رژیم خانه هایی که هزاران برابر از کاخ شاهنشاه آریامهر بزرگتر بود را دارا بودند و ماشین های چند میلیون دلاری سوار می شدند.

پیدایش طبقه نوظهور، عملاً یکی از دلایل نفرت بسیاری از مردم از رژیم آخوندی شد. آخوندهایی که روی منبر از بام تا شام بر سر خود می کوبیدند و از صرفه جویی و کمک به فقرا و ساده زیستی سخنها می راندند اکنون خودشان به عنوان مافیاهای نوین پدیدار گردیده که در کنار آنها بازاری ها و بعضی از سران سپاه و وابستگان امنیتی نظام نیز قرار می گرفتند و برای خود طبقه مرفهی را تشکیل می دادند. راه ورود به این حلقه مرفه های بی درد نیز دزدی و خوردن اموال مردم و البته سر خم کردن در مقابل ولایت فقیه بود.

وقتی من در خیابان کودک فقیری که برای امرار معاش مجبور بود واکس بزند و یا گل بفروشد و هزاران نوع کار دیگری که برای یک کودک مناسب نیست، سخت بر آشفته می شدم. از یک سو عده ای آخوند مفت خور که فقط با تظاهر به گریه و زاری و سرهم کردن داستان های دروغین و استفاده از واژه های نامفهوم عربی، صدها میلیون دلار ثروت به جیب زده اند و از سوی دیگر، بدبختی جامعه و شکافی که هر روز عمیق تر می شد را شاهد بودم. بعد از سال ها به این نتیجه رسیدم که انسان هایی که شرافت و آزادی دارند همیشه با دیدن حق خوری ها و ظلم و ستم به دیگران خونشان به جوش می آید و حتی امکان دارد در همان لحظه حرکاتی را انجام دهند که سایرین را شگفت زده کنند و

همیشه من جزو آن دسته بودم.

پس با این مقدمه فهمیدیم که اقتصاد بنا بر گفته خمینی متعلق به خر نیست. اقتصاد یک علم است و باید از این علم برای بهبود و سربلندی جامعه خود استفاده کنیم. اکنون باید دید در جامعه ما کدام متد اقتصادی کاربرد دارد.

۳-۴ اقتصاد ایران و نظریه ها

به سراغ ایران می آییم. کشوری که گروه های مختلف سیاسی تره های مختلفی برای اداره سیستم اقتصادی آن دارند.

اما سوال این است که در ایران چگونه میتوان یک نظام اقتصادی به وجود آورد که قشر ستم دیده جامعه را از فقر رهایی داد. همچنین آن عده معدود که جزو ثروتمندان جامعه محسوب می شوند و با ثروت خود بر دیگران فخر می فروشند را به طبقه متوسط جامعه نزدیک کرد و فاصله وحشتناک بین اقشار جامعه را از بین برد، چون همین فاصله طبقاتی و چشم و هم چشمی ها برای پول و ثروت بیشتر و حتی استفاده از هزاران راه غیر انسانی برای رسیدن به ثروت است که باعث متلاشی شدن جامعه ما شده است.

۴-۴ سه نظریه رایج اقتصادی

در باب اقتصاد سه نظریه غالب وجود دارد که به هر کدام اشاره کوتاهی میکنیم:

سرمایه داری: سرمایه داری یا کاپیتالیسم^۱ بر این عقیده است که باید مالکیت های دولتی لغو شود و مالکیت ها به صورت خصوصی باشد. بیشتر طرفداران سرمایه داری معتقدند که مالیات نسبت به ثروت سرمایه داران باید حداقل مقدار باشد تا سرمایه دارانگیزه رقابت و تولید و کارآفرینی را داشته باشد. این نوع اقتصاد در بسیاری از کشورهای جهان هنوز کار می کند و حتی از قدیم وجود داشته است ولی تبعیض طبقاتی همیشه در سیستم سرمایه داری مشهود است یعنی فرق زیادی میان یک کارگر ساده و یک کارخانه دار در جامعه وجود دارد. از دیگر مواردی که نظام سرمایه داری بر آن بنا شده است رقابت شدید بین صاحبان سرمایه مثل کارخانه ها و تولیدی ها و صنایع با یکدیگر است که بعضا از هزاران روش برای این رقابت استفاده می کنند تا بتوانند حریف را به زیر بکشند.

اقتصاد کمونیستی: کلا اینگونه اقتصاد به این تاکید دارد که جامعه باید بدون طبقه باشد و همه یک طبقه واحد داشته و مالکیت نیز باید برداشته شود و همه مالکیت ها در اختیار دولت یا شورا یا کسانی که کشور را اداره می کنند باشد و مردم از خود هیچ چیزی نداشته باشند. این نوع تفکر از اندیشه های ویرانگر کارل مارکس^۲ نشأت می گیرد و باعث فروپاشی کشور بزرگی مانند امپراطوری روسیه تزاری شد و همین اندیشه باعث قتل میلیون ها کارگر و انسان زحمت کش در همان شوروی کمونیستی گردید.

^۱ Capitalism

^۲ Karl Heinrich Marx

اما چرا مالکیت دولتی جواب نمی دهد؟ معمولا باید جامعه به سطح بسیار بالایی از شعور رسیده باشد که نسبت به چیزی که متعلق به خود نیست نیز مسئول باشد.

به عنوان مثال وقتی شما در یک خانه دولتی می نشینید که متعلق به خود شما نیست آیا همان میزان نسبت به خانه ای که متعلق به خود شماست به آن رسیدگی می کنید؟ یا مثلا اگر ماشین دولتی سوار شوید آیا به مانند ماشین خود از آن نگهداری می کنید؟

این یکی از اشکالات برداشتن اصل مالکیت است بدون اینکه جامعه به آن شعور لازم برسد است.

سوسیال دموکراسی: نظام سوسیال دموکراسی معمولا حد فاصل بین کمونیسم

و سرمایه داری محسوب می شود و این نوع نظام با گرفتن مالیات بر اساس در آمد و تامین رفاه، خدمات درمانی رایگان و تحصیلات رایگان، یک سلسله اصول را در جامعه به وجود آورده که مبنای آن از بین بردن فقر و ایجاد یک طبقه متوسط بزرگ است. کشورهایی که دارای این نظام اقتصادی هستند معمولا بر اساس آمارها و ارقام دارای کمترین میزان فقر و بیشترین میزان طول عمر، رفاه، شادی و ... هستند. در این نوع نظام با قرار دادن مالیات نسبت

به میزان درآمد حدفاصل بین ثروتمند و فقیر را کم کرده و یک قشر متوسط بزرگ ایجاد می کنند.

RANK	COUNTRY										
ADJUST SUB-INDEX WEIGHTING ?		x1	x1	x1	x1	x1	x1	x1	x1	x1	
1	New Zealand	+	1	2	2	15	12	19	3	1	13
7	Netherlands	+	2	14	4	2	5	12	7	13	36
8	Sweden	+	3	13	5	13	6	10	14	18	9
4	Switzerland	+	4	9	6	1	3	8	18	16	8
11	Germany	+	5	12	10	16	10	7	21	9	6
9	Denmark	+	6	11	7	12	23	5	13	7	18
2	Norway	+	7	10	3	5	13	6	11	6	5

۲ هفت کشور برتر دنیا در سال ۲۰۱۶ از نظر شفافیت اقتصادی

در شکل شماره ۲ هفت کشور برتر دنیا در سال ۲۰۱۶ از نظر شفافیت اقتصادی را مشاهده می کنیم که اکثریت آنها مانند سوئد، نروژ، دانمارک و... دارای نظام سوسیال دموکراسی هستند. جالب اینجاست که بیشتر این کشورها نیز از ترکیب نظام سوسیال دموکراسی و پادشاهی پارلمانی بهره می برند و به مرفه ترین کشورهای دنیا تبدیل گردیده و اختلاف طبقاتی را بسیار کاهش داده و طبقه بزرگ متوسط ایجاد کرده اند.

۴-۵ اقتصادی برای آینده ایران

حال مهم ترین پرسش این است که برای آینده ایران چه نوع نظامی اقتصادی

مناسب تر می باشد؟

با توجه به شناختی که من از جامعه ایران دارم و همچنین با آگاهی از ثروت های عظیم کشورمان، معتقد به اقتصادی آمیخته از دولتی و خصوصی و چیزی مشابه نظام های سوسیال دموکراسی هستم که در کشورهای اسکاندیناوی مورد استفاده قرار می گیرد. باید بعضی از ثروتهای ملی مانند نفت، گاز و معادن و... در دست دولت به عنوان نمایندگان اصلح مردم باشد و از واگذاری یا فروش آنها به بخش های خصوصی خودداری گردد همچنین در کنار آن می توان صنایع خصوصی را داشت و به بخش خصوصی در کشور برای تولید یاری رساند این دقیقا همان آرمان ملی گریان مردم گراست که در جامعه نوعی عدالت را برقرار کنند که فقر را ریشه کن کرده و طبقه متوسط بزرگ و قدرت مندی را در جامعه بوجود آورد.

به باور من سیستم اقتصادی بر مبنای ارزشهای ملی و مردمی می تواند با مالیات عادلانه بر طبقات مختلف جامعه، تولید، اشتغال و تامین رفاه برای تمامی اقشار جامعه به ارمغان آورد و قشر فقیر را به قشر متوسط تبدیل و یک بار برای همیشه تبعیض را از کشور ما ریشه کن کند. تبعیضی که از درون خانواده ها شروع میشود و تا سطوح بالاتر طبقاتی جامعه پیش می رود. تبعیضی که باعث گسترش مهاجرت روستاییان به شهرها برای بدست آوردن شغل می شود. تبعیض و فقری که بار روحی و روانی بر روی جامعه وارد میکند و باعث اعتیاد جوانان به مواد مخدر و دزدی و فحشا می شود.

کشور ما سالها است که از این تبعیض و اختلاف طبقاتی رنج دیده است تا حدی

که وقتی پسر و دختری همدیگر را دوست داشته باشند ولی یکی از آن دو از خانواده ای با سطح مالی پایین تری باشد، اولین صحبتی که پیش می آید این است که: «اینها به خانواده ما نمی خورند». یعنی ملاک برای ازدواج هم در این مملکت ازدواج ثروتمندان با هم و فقرا با هم شده است و این باعث مسابقه برای رسیدن به پول بیشتر شده و پول در این جوامع به صورت خدایی در می آید که از کوچک و بزرگ و پیر و جوان در برابرش سجده می کنند و از برای به دست آوردنش از هیچ اقدامی دریغ نمی نمایند. در این نوع جوامع که پول خدای آنان است؛ اخلاقیات، انسانیت و درستی و فداکاری فراموش می شود و همه راهها برای رسیدن به این خدای باطل ختم خواهد شد.

حتی ثروتمندان که در پول های خود غرق هستند از این موضوع مطلع نیستند که با وجود یک طبقه بزرگ فقیر در جامعه، اولین قربانی خود آنها خواهند بود. معمولا همیشه انقلاب هایی که از سوی اقشار کارگر و ستم دیده شروع می شود به صورت انقلاب مخملی و مسالمت آمیز نخواهد بود بلکه یک انقلاب کلنگی است که با کلنگ ریشه های نظام حاکم را خواهند زد و معمولا اولین نفراتی که به چوبه های دار سپرده خواهند شد همان ثروتمندانی هستند که از پول فقرای جامعه به ثروت و قدرت رسیده اند.

وقتی من با برخی از افراد جنوب شهری که سواد و تحصیلات چندانی نداشتند یا بی عدالتی و فقر بسیار دیده بودند درباب انجام یک انقلاب صحبت می کردم و از آنها پرسش می کردم اگر ما بخواهیم به یک انقلاب دست بزنیم شما چه کمکی می کنید؟ می

گفتند: «ما به خانه فلان آخوند یا پاسدار که مقدار زیادی پول در خانه دارد حمله می کنیم و پول هایش را خواهیم گرفت و او را خواهیم کشت!».

متأسفانه کنترل فقرای جامعه که آسیب های روحی بسیاری دیده اند بسیار سخت است زیرا آنها بار فقر و بدبختی چندین ساله را به دوش می کشند و همانطور که می دانید این نوع ضربه های روحی بسیار سخت درمان می پذیرد.

وظیفه حزب ملی گرایان مردم گرا ارائه نسخه ای است که مردم با باور به آن، به عنوان جایگزین نظام اقتصادی تا جای ممکن کینه ها را فراموش کنند. چون ما نمی خواهیم انتقام های خونبار از کسی بگیریم و بنا بر آیین آریایی خود و آموزه های های زرتشت بزرگ پیدا کردن راه حل های منطقی و قانونی را پیش می گیریم.

۴-۶ اقتصاد ملی گرایان مردم گرا

پس اینکه به راه حل پیشنهادی توجه کنید که میتوان نام آن را سیستم اقتصادی ملی گرایان مردم گرا نام نهاد که بیشتر از همه به سوسیال دموکراسی نزدیک است.

اگر بخواهید این سیستم را به خوبی بشناسید باید برای مفهوم ثروت و فقر یک خط عمودی را بین اعداد ۰ تا ۱۰۰ علامت گذاری کنید، در نقطه صفر فقرا و در نقطه ۱۰۰ ثروتمندان قرار می گیرند. حال با در نظر گرفتن این نکته به توضیحات زیر توجه کنید:

۱- قشر فقیر جامعه شامل افرادی است که بر روی نمودار از زیر صفر و زیر خط

فقر شروع میشوند و نهایتاً تا عدد ۱۰ روی نمودار می‌رسند.

۲- قشر متوسط: قشری که بین اعداد ۳۰ تا ۷۰ قرار می‌گیرند و حد مطلوب آن

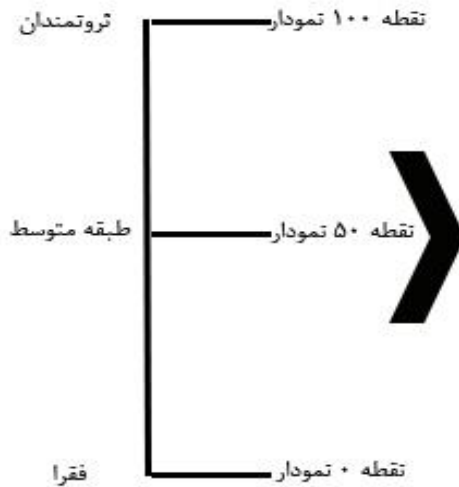
برای ما عدد ۵۰ روی نمودار است.

۳- قشر ثروتمند: کسانی که بین نقاط ۸۰ تا ۱۰۰ نمودار ایستاده‌اند. همیشه این قشر

تعداد اندکی از یک جامعه را تشکیل می‌دهند ولی بیشترین میزان ثروت جامعه نیز نزد

همین افراد است. شاید میزان قشر ثروتمند در جوامع از یک یا دو درصد تجاوز نکند. در

جامعه ایران بیشتر این ثروت را نه از راه کار و زحمت بلکه از راه دزدی، خوردن مال مردم،



کلاهبرداری و رانت‌های حکومتی بدست آورده اند.

حال فرض را بر این بگیریم که همین فردا ملی‌گرایان مردم‌گرا قدرت را به دست بگیرند، برای از بین بردن فقر و ساخت یک قشر متوسطِ بزرگ که شاهد فقر و بی‌کاری در جامعه نباشیم چه باید کرد؟

ابتدای کار باید میزان دقیق ثروت افراد در جامعه ما مشخص شود. می‌دانیم که برخی از افراد (ثروتمند و سایر طبقات جامعه) برای فرارهای مالیاتی، منابع مالی و دارایی‌های خود را پنهان می‌کنند. اولین گام برای ساخت طبقه متوسطِ بزرگ، ایجاد یک بنیاد مالیاتی قوی است که حتی کوچک‌ترین دارایی افراد را حساب کرده و پس از محاسبه آن شروع به مالیات بندی عادلانه و مناسب نماید.

ما باید بر اساس میزان ثروت در بین اقشار جامعه یک عدد مالیاتی عادلانه برای هر شخص بدست آوریم که این عدد بر اساس میزان ثروت افراد متغیر است. این میزان مالیات صرفاً باید توسط دولت اخذ و برای ایجاد مشاغل دولتی و یا خدمات درمانی رایگان و یا مدارس رایگان در کشور هزینه شود. بسیاری از کشورهای جهان فقط از راه مالیات امور کشور خود را اداره می‌کنند و ما می‌توانیم نمونه‌های موفق این کشورها را الگوی خود قرار دهیم. به عنوان مثال اگر شما یک فرد معمولی با درآمد حد متوسط باشید عدد مالیاتی شما چیزی حدود ۱۵ الی ۲۰ درصد است. اما اگر میزان دارایی و ثروت شما بالاتر از طبقه متوسط جامعه باشد عدد مالیاتی نیز از ۲۰ تا ۴۰ درصد برای شما در نظر گرفته خواهد شد.

البته اعدادی که برای شما نام بردم صرفاً یک مثال بود و وظیفه اداره مالیات و متخصصین اقتصادی است که اعداد دقیق را به دست آورده و به دولت برای اجرا ارائه دهند.

اما هر زمان که نام سیستم مالیاتی و یا به عبارتی اقتصاد مردم‌گرایانه به میان می‌آید بسیاری از طرفداران سرمایه‌داری ناگهان نگران می‌شوند و عنوان می‌دارند که یک عده در این سیستم باید زحمت بکشند و یک عده بخورند و بخوابند اما این چنین نیست. در دولت ملی‌گرایان مردم‌گرا هیچ نوع خوردن و خوابیدن و گدا پروری پذیرفته نیست و به شدت با تنبلی و کاهلی و از زیر کار در رفتن‌های افراد نیز مقابله خواهد شد.

۴-۷ پاسخ به ایرادات

اگر در اینجا بر مساله بهبود سیستم مالیاتی تاکید می‌شود به معنی گداپروری و گرفتن دست‌رنج کسانی که کار می‌کنند و دادن آن به افراد دیگر جامعه نیست بلکه صحبت از توزیع عادلانه ثروت و ایجاد طبقه متوسط بزرگ و ساختن مدارس و دانشگاه‌های رایگان و جمع‌آوری دانشگاه‌های آزاد اسلامی و سایر موسسات آموزشی پول‌محور است که خون ملت را مکیده‌اند. صحبت از بهداشت رایگان برای همه مردم ایران است که کسی به علت بیماری و نداشتن بیمه جان خود را از دست ندهد و صحبت از تغذیه رایگان در مدارس است که برای رشد و شکوفایی و سلامت همه کودکان لازم است و باید در نظر گرفته شود. در واقع این همان برنامه کاری است که شاهنشاه آریامهر در دستور کار خود قرار داده بود و ما ادامه دهنده آن خواهیم بود.

عده ای می گویند با بستن مالیات به قشر ثروتمند تولید کار و اشتغال زایی تعطیل می شود و سرمایه گذاران خارجی جرات سرمایه گذاری را پیدا نمی کنند. عده ای دیگر نیز این مطلب را عنوان می کنند که این کار باعث بزرگ شدن دولت و دولتی شدن بسیاری از نهادها می شود، در نتیجه حس رقابت و تولید از بین می رود و ممکن است باعث فساد شود و حتی دموکراسی را به خطر بیندازد. در زیر به تمام پرسش هایی که در ذهن دارید پاسخ خواهم داد.

در صورت ایجاد یک نظام اقتصادی مردم گرا چه راهکاری میتوان برای جلوگیری از گداپروری یا تنبل پروری در جامعه پیشنهاد داد؟ راه حل تمامی این موارد ایجاد پایگاه آماری قدرتمند و الکترونیکی کردن درآمد مردم کشور است. وقتی بتوان اسکناس را کم کم از مبادلات تجاری حذف کرد و با کارت های الکترونیکی جایگزین کرد میتوان جلو بسیاری از گدا پروری ها و تنبل پروری ها و حتی کلاه گذاشتن سر سیستم را گرفت.

وقتی من با بسیاری از دوستانم که در کشورهای حوزه اسکاندیناوی زندگی می کنند و نظام سوسیال دموکراسی را تجربه کرده اند صحبت می کنم، از این مساله شکایت می کنند که بسیاری از مهاجرین خارجی که معمولاً از کشورهای جهان سوم به این کشورها می آیند قصد کلاه گذاشتن سر سیستم را دارند و خود را بیکار جلوه داده و حقوق سوسیال می گیرند و همچنین کار سیاه یعنی کاری که مالیات به آن تعلق نمی گیرد را انجام داده و حقوق دیگری نیز به جیب می زنند. باید گفت که این مورد همان فرهنگ غلط جهان

سومی است که ریشه عمیقی در تربیت و سرشت این مردمان دارد. دولت ملی‌گرایان مردم‌گرا به تدریج پول را از چرخه اقتصادی حذف، و حقوق همه افراد را نه از طریق وجه نقد بلکه از طریق کارت‌های الکترونیکی و داشتن حساب‌های بانکی پرداخت خواهد کرد که همه در کنترل بازرسان مالیاتی خواهد بود و در اینجاست که معضل کار سیاه حل خواهد شد، دیگر کسی در این سیستم الکترونیکی قادر به تقلب نیست چونکه میزان در آمد هر شخص در هر ماه مشخص است. همچنین باید قوانین سفت و سختی هم نسبت به تقلب‌های مالیاتی وضع کرد. از جمله میتوان به قطع کردن تامین اجتماعی و بیمه در صورت فریب دادن سیستم اشاره کرد.

حال باید به شبهه وارده به سیستم اقتصادی مردم‌گرایانه که آن را گدا پرور می‌دانند پاسخ داد؟ آیا ایرانی‌ها حاضر هستند در خانه بمانند، کار نکنند و یا از سیستم سوء استفاده کنند و یا به عبارتی به گداپروری روی آورند و سیستم مالیاتی را فریب دهند؟ وقتی به طرح‌های رژیم اسلامی به مانند یارانه‌ها نگاه کنیم بیش از ۹۰ درصد افراد جامعه خواستار این یارانه اندک شدند ولی این پول اندک برای بسیاری از افراد جامعه نیاز فوری تلقی نمی‌شد اما آنها خود را قشر فقیر جا زده تا از این امکانات بهره ببرند.

این مسأله دو ریشه اساسی دارد:

۱- ریشه اول «منفعت طلبی» است. متأسفانه این یکی از بزرگترین مشکلات ایرانیان

بوده که پس از شورش ۵۷ به چندین برابر افزایش یافته است. وجود آخوندهای مرتجع در ایران و آموزش های اسلامی - آخوندی باعث گردید تا این موضوع منفعت طلبی به مانند سم به درون رگ جامعه جاری شده و افراد جامعه تنها منافع شخصی خود را دیده و منفعت عمومی را در نظر نگیرند.

۲- در حکومت هایی به مانند نظام جمهوری اسلامی که مبتنی بر ریاکاری و تقلب است و همین ریاکاری را به مردم آموزش می دهد، باعث می شود تا عده ای از افراد جامعه خود را فقیر جا بزنند که از سایر امکانات دولتی در جامعه محروم نمانند. این افراد با یک ضرب المثل که مفهوم ریاکاری دارد می گویند: «خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو» و سریعاً شکل خود را با بقیه یکی کرده و با ریاکاری و تقلب درصدد بهره گیری از منافع کشور و جامعه و خانواده و هر چیز دیگری که به آنها نفع می رساند هستند.

اما دولت ملی گرایان مردم گرا در درجه اول از طریق آموزش و پرورش به کودکان و نسل بعد یاد می دهد که منافع ملی را بر منافع فردی ترجیح دهند و فرهنگ کار و کوشش و همچنین مقابله با مفت خوری و گداپرووری را به کودکان می آموزد و از سوی دیگر رسانه های تحت اختیار دولت، مدام با کار فرهنگی این عادت منفعت طلبی را باید به فرهنگ فداکاری و در نظر گرفتن منفعت جمعی تبدیل کنند. برای مثال در فرهنگ ایرانی ما، گدایی بسیار سرزنش شده است. یکی از بهترین اشعار از دیدگاه من این شعر است :

بزرگی به مردی و فرهنگ بود گدایی در این بوم و بر ننگ بود

یا ضرب المثلی که بسیاری از ما آن را شنیده ایم:

با سیلی صورت خود را سرخ نگه داشته است. یعنی شرافت خود را حفظ کرده و حاضر نشده است برای لقمه ای نان گدایی کند و رنگ زردش را با سیلی سرخ کرده است.
یا سعدی شیرازی میگوید:

برو شیر درنده باش، ای دغل مینداز خود را چو روباه شل

بخور تا توانی به بازوی خویش که سعیت بود در ترازوی خویش

و مقصود این است که بجای گدایی همچون روباه شل بهتر است شیر باشی و همچون شیر برای بدست آوردن روزی خود تلاش کنی و نان بازوی خود را بخوری نه نان گدایی کردنت را.

پس فرهنگ ما غنی تر از این صحبت هاست و اگر این چندین سال در اثر حکومت اسلامی عادت گدا پروری و منفعت طلبی در کشور ما رواج یافته مسبب آن بیشتر حکومت و مذهب بوده است نه مردم. ملی‌گرایان مردم‌گرا با به وجود آوردن فرصت های شغلی برای تمامی مردم جامعه و ایجاد برابری نسبی و ارج نهادن کسانی که کار بدنی انجام می دهند مانند کارگران و کشاورزان و نمایاندن ارزش والای آنها برای جامعه، تبعیض های پیشین را از بین خواهد برد.

حتی در حکومت اسلامی در ایران موسسه ای به نام « کمیته امداد امام » وجود دارد که هدف آن در ظاهر برای کمک به فقرا است؛ بسیاری که وضع مالی مناسبی هم ندارند حاضر نیستند تحت پوشش کمیته قرار گیرند یا همانطور که گفتم صورت خود را با سیلی سرخ نگاه می دارند.

پس همه شواهد و قرائن حاکی از این است که : مردم ما میتوانند با یک فرهنگ سازی درست از عادت منفعت طلبی دوری جویند، چون در وجود نژادهای ایرانیان از جمله نژاد آریایی همیشه منفعت گروهی بر منفعت شخصی ارجحیت دارد. مساله مهم دیگر که باید در نظر بگیریم این است که حقوق، متناسب با شغل و سختی کار یا حساسیت بالا پرداخت شود. سالهاست که در مدارس بر این طبل کوفته اند که اگر درس نخوانید فردا عمله (کارگر) می شوید و کارگری را شغلی بی ارزش می دانند. به باور من در دولت ملی گرایان مردم گرا کارگران از شریف ترین اقشار جامعه هستند و اتفاقا باید بیشترین دستمزدها متعلق به کسانی باشد که با بازوی خود نان در می آورند. کار بدنی هیچ گاه نباید جایگاه والا و ارزشمند خود را از دست بدهد زیرا بن مایه یک جامعه بر دوش کسانی است که کار بدنی انجام می دهند. از سوی دیگر با تغییر های گسترده در نظام آموزش و پرورش و مدارس باید زمینه تحصیلات لازم و کافی را برای همه کارگران فراهم کرد که اگر کسی نیز به خواست خود کارگر یا کشاورز شد دارای تخصص فنی لازم در رشته خود باشد و در واقع در کار خود بسیار خبره بوده و با علاقه و افتخار به کار خود پردازد.

سوال دیگری که مطرح است این است که با بستن مالیات بر قشر ثروتمند،

کارآفرینی از بین می‌رود و سرمایه گذاری داخلی و خارجی کم میشود؟

ما در مسأله مالیات نه افراط می خواهیم و نه تفریط؛ همانطور که در بالا ذکر شد متخصصان، این میزان مالیات را باید به گونه ای تعیین کنند که بیشترین میزان اشتغال در کشور فراهم شود و این اشتغال و رفاه است که باید هدف نهایی دولت ملی گرایان مردم گرا باشد. لازم به ذکر است اعداد و رقم های مالیاتی بر حسب نیاز و اشتغال می تواند تغییر کند و وحی منزل نیست. ولی چیزی که نباید فراموش شود این است که در همه این تغییر و تحولات باید دو موضوع: رفاه بیشتر برای حداکثر جامعه و کم کردن شکاف طبقاتی برای ایجاد طبقه بزرگ متوسط در نظر گرفته شود. همچنین اشتغال زایی نیز مساله ای است که هرگز نباید آن را به فراموشی سپرد.

حتی اگر این سیاست مالیاتی باعث کمبود سرمایه گذاری خارجی یا سرمایه گذاری بخش خصوصی گردد ما می توانیم با درآمد نفتی و غیر نفتی این مساله را جبران کنیم. کشور ما یک کشور نفت خیز است و علاوه بر نفت درآمدهای غیر نفتی بسیاری نیز داریم و از راه همین درآمدها می توانیم کمبود سرمایه گذاری را توسط دولت تامین کنیم. شاید سریعاً بگویید پس اقتصاد، دولتی شد و رو به فساد می رود. پاسخ من به شما این است که اگر ما پایه های مردم گرایی را محکم بگذاریم و بر ناسیونالیسم تاکید کنیم و در کنار آنها سیستم الکترونیک مالیاتی را جایگزین سیستم های فرسوده قدیمی کنیم به هیچ وجه

سرمایه‌گذاری دولتی رو به فساد نمی‌رود. مگر اکنون که پدیده‌ای به اسم بخش خصوصی در کشور رونق یافته و عده‌ای از بچه‌آخوندها و سران رژیم جمهوری اسلامی و سران سپاه پاسداران اداره آن را به عهده گرفته‌اند واقعا بخش خصوصی است؟ چه بسا صد بار بدتر از همان اقتصاد دولتی فرسوده‌ای است که قبل از این وجود داشت. پس بخش خصوصی یا دولتی فساد یا پاکی نمی‌آورد بلکه قانون مندی و وفاداری به اصول مردم‌گرایی است که می‌تواند ما را از افتادن به دامان فساد برهاند.

اگر مبنا را تولید و اشتغال در نظر بگیریم، دولت می‌تواند به ازای هر تعداد کارگر و کارمندی که یک موسسه یا یک کارخانه یا یک کارفرما استخدام می‌کند درصدی از مالیات آن شرکت بکاهد. این ضریب نیز باید در سیستم مالیاتی مردم‌گرایانه تعریف شود. با این کار راه برای سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی باز می‌شود و آنها به این مهم پی می‌برند که هر چه بتوانند نیروی کار بیشتری به استخدام در آورند، پیشبرد سرمایه‌گذاری آنها آسانتر و سودهی آنها نیز بیشتر خواهد شد. با این روش دیگر شاهد تعدیل و اخراج نیروهای کارخانه‌ها و اداره‌ها نخواهیم بود.

۴-۸ نتایج سیستم اقتصادی مردم‌گرایانه

اما این سیستم چه پیام‌هایی می‌تواند برای اقشار مختلف جامعه داشته باشد:

پیام به قشر فقیر و جماعت زیر خط فقر: ملی‌گرایان مردم‌گرا ملاک خود

را بر از بین بردن تبعیض قراردادده و با همین معیار برای شما شغل ایجاد کرده و با توجه به درآمد مالیاتی عادلانه برای شما رفاه اجتماعی و شکوفایی اقتصادی به ارمغان خواهند آورد و از آن پس شاهد بهداشت و تحصیل رایگان خواهید بود و به قشر متوسط جامعه تبدیل خواهید شد. با ایجاد اشتغال شما صاحب شخصیت اجتماعی گردیده و معضلاتی که بیکاری برای جامعه و خانواده شما دارد از بین خواهد رفت.

پیام به قشر متوسط جامعه: پیامی که به قشر متوسط جامعه فرستاده می‌شود این

است که طبقه شما یعنی طبقه متوسط جامعه به زودی تبدیل به طبقه غالب جامعه می‌شود. این طبقه یکی از شرافتمندترین و بهترین طبقه‌های جامعه هست و قشر فقیر و ثروتمند نیز به طبقه شما نزدیک می‌شوند پس نیازی نیست از طبقه خود به قشر ثروتمند جهش کنید. شما در طبقه‌ای به سر می‌برید که رفاه اجتماعی و درآمد اقتصادی مناسبی خواهد داشت. شما در طول روز ۸ ساعت کار می‌کنید و به میزان لازم استراحت داشته و از اوقات فراغت کافی برخوردار خواهید بود و از امکاناتی نظیر تامین اجتماعی، بیمه‌های درمانی بهره می‌برید. پس رفاه خود را به سختی‌های ثروتمند شدن نخواهید فروخت و در همین طبقه باقی خواهید ماند. نیازی نیست کار مضاعفی کرده یا با درآمد خود به کارهایی مثل دلالی و خرید و فروش پردازید چون بیشتر آن را باید از طریق مالیات تحویل دولت دهید.

پیام به قشر ثروتمند جامعه: شما می‌توانید در طبقه خود باقی بمانید به شرط

اینکه قوانین را رعایت کنید و مالیات‌های خود را پردازید. اولین کسانی که از این روش

سود می برند خود شما خواهید بود زیرا آنچه که به اندازه ثروت مهم است تامین امنیت سرمایه گذاری است. وقتی در جامعه ای با قشر متوسط بزرگ رو به رو باشید خانواده شما و کودکان شما در یک جامعه سالم رشد کرده و از خطراتی که یک جامعه تبعیض زده با آن رو به رو است در امان خواهید بود.

مواردی است که به باور من باید شامل تخفیف های ویژه مالیاتی شوند چون این موارد به رشد و رفاه جامعه کمک می کنند:

۱- کار آفرینی و استخدام نیروها

۲- ثبت اختراعات مفید برای جامعه بشری یا ارتقاء ارزش ایران در سطح دنیا

۳- پروژه های تحقیقاتی که به نفع ملت ایران و کشور ایران باشد

۴- ایجاد مدارس و بیمارستان ها و مراکز عمومی توسط خیرین

۶- ایجاد سازمان های غیر انتفاعی کمک به بیماری های خاص و کمک به بی

سرپرستان و محرومان

۹-۴ فلسفه کار در دولت ملی گرایان مردم گرا

اگر در ایران کنونی بخواهیم فلسفه کار را بازنگری کنیم یاد کسانی میافتیم که باید سه شیفت کار کنند تا خرج خانواده و زندگی خود را دهند. یاد آن سرهنگ ارتشی

می‌افتمیم که باید عصرها بعد از پادگان به مسافر کشی رود تا بتواند مایحتاج زندگی خود را تامین کرده یا دو فرزند دانشگاه آزادی اش را تامین مالی کند. یاد کارگری که باید از صبح تا غروب عرق بریزد ولی به میزان لازم دستمزد نگیرد و حتی اگر همین شغل کارگری را هم بتواند ادامه دهد، خوشحال باشد.

ولی سیستم پیشنهادی من بر اساس یک اصول شرافتمندانه انسانی عبارت است از **۸ ساعت کار در روز و ۸ ساعت برای استراحت (خواب) و ۸ ساعت برای اوقات فراقت و کارهای روزمره** که در مجموع یک روز را تشکیل می‌دهد و همچنین یک روز و نیم در هفته به استراحت مطلق اختصاص یابد.

به باور من این سیستم بیشترین ارزش را به شرافت انسانی می‌نهد و آرامش روحی و روانی جامعه را نیز تامین خواهد کرد. بعضی از کشورهای جهان هستند که با ایجاد مسابقه سرمایه داری بین مردم خود باعث از هم پاشیدگی روان جامعه می‌شوند و در نهایت جامعه را به یک سری انسان افسرده و شکست خورده تبدیل می‌کند که تمام عمر خود را صرف دويدن برای بدست آوردن پول کرده اند.

اینجاست که باید مجدداً از سعدی بزرگوار یا کرد که «مال از بهر آسایش عمرست نه عمر از بهر گرد کردن مال عاقلی را پرسیدند نیک بخت کیست و بدبختی چیست گفت نیک بخت آن که خورد و کشت و بدبخت آنکه مرد و هشت.» یعنی اگر عمر خود را صرف به دست آوردن پول بیشتر کنید فقط عمر خود را تباه کرده اید و از زندگی لذتی

نبرده اید. سیستم ۸ ساعت کار در روز و البته ۸ ساعت پر بازده، باعث می شود هر نیروی کار با اشتیاق و لذت به کار خود بپردازد و از انجام آن کار احساس غرور کند. باید در نظر بگیریم که در حکومت اسلامی شاید برخی کارمندان ادارات یک ساعت کار مفید هم نداشته باشند. تاکید ملی گرایان مردم گرا بر این است که ما ۸ ساعت کار می خواهیم و آن هم کار مفید. کاری که برای ملت ایران و کشور ایران با جان و دل انجام شود نه صرفاً برای رفع مسئولیت که نمونه های زیادی از آن در جمهوری اشغالگر اسلامی دیده ایم.

۴-۱۰ مساله تولید ملی

تولید ملی یکی از بخش های مهم اقتصاد هر کشوری است. در سالهای اشغال ایران توسط آخوندهای مرتجع از سال ۵۷ به بعد تولیدات ملی ما نیز در امان نماند و ضربات جبران ناپذیری بر پیکره آن وارد شد. به عنوان مثال فرش ایرانی یکی از صنایعی بود که به واسطه حکومت آخوندی ضربه شدیدی به تولید و صادرات آن وارد شد. خوب بخاطر دارم زمانی که من کودک بودم در بسیاری از خانه های شهر ما یک دار قالی وجود داشت و زنان و دختران در تابستان ها یا اوقات فراغت خود به قالی بافی می پرداختند که درآمد خوب و قابل توجهی برای خود و خانواده به ارمغان می آوردند. در واقع فرش بافی که یکی از دیرینه ترین صنایع ملی ایران بوده است در آن زمان کمک خرج بسیاری از خانواده های ایرانی بود. حتی این صنعت باعث می شد زنانی که مجبور بودند در خانه باشند و یا به واسطه تبعیض ها از تحصیل محروم بودند استعداد خود را بروز دهند و قالی بافان قابلی

شوند. متأسفانه رژیم آخوندی با سیاست‌های غلط خود فرش ایرانی را نابود کرد و رقیبان بسیار دیگری برای آن پیدا شد و کشورهای غربی که عمده خریداران فرش ایرانی بودند رغبت خود را برای خرید از دست دادند.

از سوی دیگر صنایع کشاورزی نیز همیشه یکی از مهم‌ترین تولیدات ما به شمار می‌رفت. پسته ایرانی، زعفران ایرانی و بسیاری دیگر از این تولیدات کشاورزی باید در دولت ملی‌گرایان مردم‌گرا در لیست تولیدات ممتاز ایران قرار بگیرد. توجه ما نباید معطوف صناعی شود که تجربه زیادی در تولید آن نداریم بلکه صرفاً باید به دنبال استعدادهای خود رفته و آنها را به گونه‌ای بازپروری کنیم که هیچ تولیدکننده خارجی یارای رقابت با آن را نداشته باشد. وقتی صنایع تولیدی ما بی‌رقیب باشد و تمرکز ما بر روی این صنایع جمع شود می‌توانیم از طریق همین صنایع و تولیدات کشاورزی تعداد زیادی شغل مفید و دراز مدت ایجاد کنیم.

کشاورزی یکی از رکن‌های مهم هر کشوری است و تامین غذا در هر کشوری اولویت آن کشور محسوب می‌شود. طبیعتاً کشوری قدرتمند خواهد بود که ابتدا بتواند خوراک مردمان خود را تامین کرده و کشاورزی شکوفایی داشته باشد. یکی از دلایل قدرتمند بودن کشور آمریکا دقیقاً کشاورزی پررونق این کشور است. نیاز به مدرن‌سازی کشاورزی و مدیریت مسأله آب یکی از مسائل مهم است تا در پرتو آن بتوانیم روی تولیدات ملی کشاورزی تکیه کنیم و به واسطه آن هم اشتغال‌زایی لازم را انجام دهیم و

هم محصولات غیر نفتی برای صادرات داشته باشیم.

در پایان شعار خود را تکرار می کنیم ایجاد طبقه متوسط بزرگ، اشتغال فراوان و بازگشت رفاه و آرامش به جامعه در پرتو دولت ملی گرایان مردم گرا از آرمان های ما خواهد بود.

فصل پنجم

نظام قضایی

۵ فصل پنجم: نظام قضایی آینده کشور

۱-۵ بی عدالتی در جمهوری اسلامی

دادگری، دادگستری، انوشیران دادگر، عدالت‌خانه، همه اینها مفاهیمی هستند از تلاش تاریخی، سیاسی و حماسی ملت ایران برای رسیدن به عدالت. عدالت خواهی برای ملت ما بسیار مهم بوده است تا جایی که یکی از خواسته‌های جنبش مشروطیت تاسیس عدالت‌خانه بود.

از عدالت‌خانه‌های جمهوری اسلامی که به دادگاه‌های عمومی و انقلاب معروف بودند و به جرأت می‌توان گفت به بیدادگاه‌های انقلاب، تنها راهروهای شلوغ، افراد دست‌بند به دست، انواع و اقسام مجرمین، صدای گریه و شیون زنها و بعضا پیرزن‌ها، فحاشی به یکدیگر و حتی کتک کاری افراد درب دادگاه مواردی است که شاهد آن بودم.

چه بسیار می‌دیدم که دو برادر برای تکه‌ای زمین ناقابل به مانند هابیل و قابیل دست به قتل یکدیگر زده و چه بسیار دیده بودم کودک خردسال و یا نوجوانی که مورد تجاوز بزرگترهای خود واقع شده بود و چه بسیار دیدم که زنی را که به جرم خیانت و داشتن رابطه با شخص دیگر دست‌بند به دست به دادگاه می‌آوردند و چه بسیار مردانی که برای ندادن مهریه آماده رفتن به زندان بودند.

شاید بتوان گفت کثیف‌ترین و خون‌بارترین مکان در تاریخ جمهوری اسلامی

همین دادگاه‌های انقلاب است. دادگاه‌هایی که در ابتدا با انجام محاکمه‌های فرمایشی دست به کشتار افسران دلاور ارتش شاهنشاهی زد. جایی که آخوندی مرتجع و جنایتکار همچون «خلخالی» به صورت دلخواه و بسته به غذای ظهرش حکم اعدام صادر می‌کرد، دادگاه‌هایی که بسیاری از دلاوران ارتش و خدمتگزاران راستین به میهن و هزاران جوان مبارز دیگر را به جوخه‌های اعدام سپردند.

نظام قضایی جمهوری اسلامی از منفورترین و پست‌ترین نظام‌های قضایی تاریخ بوده است. جایی که آیین آن بر اساس یک آیین بیابانی نوشته شده و عده‌ای ملای مرتجع خائن به عنوان رؤسای آن دادگاه‌ها حضور دارند و حتی اگر عمامه نداشته باشند در مغز آنها جز ارتجاع و فساد چیز دیگری نمی‌گنجد.

حتی در این سیستم مرتجع نیز آخوندهای فاسد برای خود دادگاهی جداگانه به اسم دادگاه ویژه روحانیت تشکیل داده و خود را به نوعی طبقه برتر جامعه دانسته بدین معنی که اگر خلاقی انجام دادند نهایت مجازات آنان خلع عمامه باشد ولی اگر مردم عادی همان خلاف را انجام دهند زندان و یا حتی اعدام می‌شوند. در فصل‌های پیشین اشاره کردم که چند آخوند مرتجع را دیده بودم که در مقطعی که رئیس دادگاه شهر بزرگی بودند با زنان شوهر دار رابطه داشتند و نهایت مجازات آنها خلع عمامه بود و پس از آن آنها را به شهر ما برای کار در دادگاه می‌فرستادند.

این سیستم تبعیض آمیز و غیر انسانی دقیقاً با آرمان‌های من مغایر بود و همیشه از

کودکی از دادگاه‌های جمهوری اسلامی متنفر بودم.

فساد درون دادگاهی نیز آن چنان بیداد می‌کرد که شما در حیرت می‌ماندید که اینها طبق کدام آیین الهی در حال انجام این فساد هستند؟ مثلا اگر زنی زیبا روی با شوهرش به مشکل بر می‌خورد رئیس فاسد دادگاه برای حل پرونده وی پیشنهاد خوابیدن با خود را می‌داد، اگر فردی در جایی دچار گرفتاری می‌شد حتما باید رشوه‌ای را به رئیس دادگاه می‌داد تا این مشکل حل شود و حتی بین دو پرونده قضایی، برنده کسی بود که رشوه بیشتری به رئیس دادگاه داده بود.

صدور حکم اعدام فقط برای افراد فقیر و بی‌بضاعت و بعضا کسانی بود که با رژیم به مشکل بر می‌خوردند یا رشوه لازم را نداده بودند ولی هیچگاه برای قاچاقچیان بزرگ این احکام صادر نمی‌شد. همه فاسدان دست در دست هم داشتند تا کشور را اداره و مردم را غارت کنند.

کافی بود شما بر علیه حکومت کوچکترین سخنی بگویید و حتی در شبکه‌های اجتماعی بمانند فیس بوک کوچک‌ترین کلمه‌ای به زبان بیاورید تا این دستگاه بی‌عدالت جمهوری اسلامی شما را محکوم به حبس سنگین و بعضا اعدام کند. آنها برای شکنجه بیشتر، زندانیان سیاسی و عقیدتی را به بند متجاوزان و قاتلان و اعدامی‌ها می‌فرستادند تا آنها را مورد آزارهای روحی و جسمی و حتی تجاوز جنسی قرار دهند و این از پست‌ترین شیوه‌های این حکومت بود.

اصولا در همه کشورهای دنیا که به اندکی تمدن رسیده اند آزادی بیان و عقیده جایگاه خاص خود را دارد ولی در حکومت اسلامی و نظام قضایی اش کلا این اصل وجود نداشت و هر نوع صحبت که بر خلاف میل حاکمیت بود با مجازات رو به رو می شد.

در سالهای مبارزه با حکومت اسلامی انواع و اقسام قربانیان این سیستم قضایی را از دور و نزدیک دیده بودم و با آنها ملاقات ها و گفتگوهایی انجام دادم. کسانی که به جرم سیاسی در زندان مورد تجاوز واقع شده بودند، کسانی که برای نوشتن و یک پیغام در اینترنت به زندان رفته و حبس کشیدند، کسانی که رئیس فاسد دادگاه از آنها تقاضای همخوابگی کرده و یا از آنها تقاضای رشوه نموده بودند. همه این بی عدالتی ها باعث شد که **نبرد من** بسیار جدی تر بر علیه این حاکمیت ادامه یابد.

بعضا اینقدر این سیستم ناعادلانه و کثیف، ناکارآمد بود که بسیاری از کسانی که حق آنها پایمال شده بود ترجیح می دادند به جای شکایت از فرد خاطی، یا خود حق خود را بگیرند یا از گرفتن حقشان بگذرند.

از یک سو با جامعه ای طرف بودیم که با بار روانی ای که جمهوری اسلامی در جامعه ایجاد کرده بود و رواج فقر و بدبختی و اعتیاد و دزدی که همان معنویات خمینی محسوب می شد دچار فروپاشی اجتماعی شده و از سوی دیگر این سیستم قضایی می خواست برای آنها داوری کند و از حق آنها محافظت نماید.

۲-۵ عدالت چیست؟

روزها و ساعت‌ها با خود می‌اندیشیدم که چگونه ما می‌توانیم عدالت را به معنای واقعی برقرار کنیم؟ آیا عدالت همان مساوات است یا عدالت موضوعی است جدا که باید بر اساس شرایط زمان و مکان و موقعیت افراد بررسی شود. در مجموع نتیجه کلی که من از این تحقیقات گرفتم بیشتر بر اساس تحقیقات میدانی بود نه تزاها و نظریات دیگران، زیرا وقتی افراد بدون تماس با جامعه و نشستن در اتاق‌های شیشه‌ای برای یک جامعه نسخه بنویسند هر چند نسخه آنها شیرین باشد کم‌ترین میزان اثر گذاری را خواهد داشت.

برای دانستن اینکه جامعه به چه چیزهایی نیاز دارد باید در همان جامعه و در طبقات مختلف و در شهرهای کوچک و بزرگ آن زندگی کرده و تجربیات مختلفی را بدست آورید و سپس آن تجربیات را با استفاده از علوم و مطالعات دیگر سنجیده و نسخه‌ای را بدست آورید که کاربردی‌ترین نسخه باشد.

حل این موضوع نیز بستگی به یافتن جواب برای یک سوال ساده دارد. اول اینکه از نظر ملی گرایان مردم گرا چه چیزهایی جرم محسوب می‌شود و دوم اینکه رابطه بین جرم و مجازات چگونه باید باشد؟

۳-۵ رابطه بین جرم و مجازات

برای اینکه بدانیم چه چیزهایی جرم محسوب می‌شود نیاز است ابتدا به دستگاه

های قضایی کشور های دموکراتیک دنیا نگاهی بیاندازیم و سپس حقوق دانان برجسته ما به دور از باور مذهبی و رنگ سیاسی و بر اساس حق و عدالت این موارد را بنویسند، چون اگر بخواهیم به مقوله جرم پردازیم نیاز است چندین کتاب در این رابطه نوشته شود. پس این موضوع را به بعد از تشکیل دستگاه قضایی مستقل واگذار می کنیم.

ولی در مورد مجازات، دیدگاه من با نظرات رایج در دستگاه های قضایی دنیا چه دموکراتیک و چه غیر دموکراتیک کمی متفاوت است.

اول باید بدانیم که عدالت خواهی در عصر جدید چه جایگاهی دارد؟ آیا مجازات جرمی نظیر دزدی، تجاوز، قتل، جرائم مالی و اختلاس و یا خیانت به کشور و جاسوسی باید یکسان باشد؟

واضح است که در این سالها که من در حال تالیف این کتاب هستم مجازات هایی نظیر اعدام و زندان نتوانسته است به اصلاح سازی جامعه پردازد. آیا در جامعه ای که فقر و شکاف طبقاتی بیداد میکند و پول به خدای انسانها بدل گشته و ملایان بی خرد با قوانین اسلامی حکم میرانند مجازتهایی نظیر اعدام میتواند عامل بازدارنده جرم محسوب شود؟

۵-۴ علت جرایم

بسیاری از جرایم در هر جامعه ریشه در دو عامل مهم یعنی فرهنگ جامعه و عامل اقتصادی دارد. ما فرض را بر این می گیریم که با اجرای روش اقتصادی که در فصل پیش

در موردش صحبت کردیم جامعه را به نقطه ای رسانده ایم که مشکلات اقتصادی تا قسمت زیادی حل و فرهنگ جامعه را با آموزش و پرورش نوین و فرهنگ سازی تا حدودی بهبود بخشیدیم. حال نوبت به برپایی نظام قضایی برای جامعه می‌رسد.

همیشه گفته می‌شود باید رابطه مستقیم بین جرم و مجازات وجود داشته باشد. در قدیم برای راحت تر شدن قضاوت روش معروف چشم در برابر چشم را اجرا می‌کردند یعنی چشم یک نفر را اگر کور کردی باید چشمانت کور شود و در بقیه موارد هم این نوع مجازات صدق می‌کرد. با پیشرفت بشریت در جوامع متمدنی مجازات‌ها تغییر پیدا کردند تا جایی که در بعضی کشورها اگر کسی چند نفر را هم به قتل رساند نهایتاً مجازات وی زندان خواهد بود.

با توجه به شناخت فرهنگ و عرف جامعه ایران باید به نسخه ای از نظام قضایی دست یابیم که در آن علاوه بر برقراری عدالت، شرافت را به جامعه و حتی به مجرم برگردانیم. این نیازمند پذیرفتن یک سری اصول و قراردادها است. باید هدف از تعیین مجازات، پیشگیری از وقوع جرم باشد نه اینکه صرفاً یکی از شدیدترین مجازات‌ها را که در نهایت اعدام باشد برگزینیم و باز شاهد این باشیم که هیچ تاثیری در پیشگیری از وقوع جرم نداشته باشد. در دولت ملی‌گرایان مردم‌گرا مهم‌ترین اصل در تدوین قانون قضایی تاکید بر پیشگیرانه بودن مجازات خواهد بود نه صرفاً قانون چشم در برابر چشم.

۵-۵ اصول زیربنایی سیستم قضایی نوین

برای انجام این کار ابتدا اصول زیر را به عنوان پایه سیستم قضایی تدوین می‌کنیم:

۱- همه افراد با هر دین، جایگاه اجتماعی و سیاسی، هر قوم و هر نژاد و هر جنسیت در خاک ایران در برابر قانون برابرند.

۲- تبعیضی که در مورد زنان از جمله حق شهادت دادن، حق ارث زن و دیگر تبعیض‌ها که در قانون‌های قضایی پیشین است سریعاً لغو می‌شود و زنان نیز به مانند مردان دارای حق شهادت دادن و ارث برابر و در کل، شهروندی با حقوق یکسان در جامعه به شمار می‌آیند.

۳- قانون قضایی کشور بر اساس خرد ورزی و عدالت نوشته شده و هیچ یک از ادیان آسمانی در آن راهی نخواهند داشت. در واقع سخن راست نیاز به قسم ندارد و تشخیص راست یا دروغ بودن بر عهده قضاات عادل جامعه و بعضاً هیات منصفه است.

۴- قوه قضاییه قوه ای کاملاً مستقل بوده و به همراه دو قوه مجریه و مقننه از ارکان اصلی کشور محسوب می‌شود.

۵- دیوان عالی عدالت بالاترین راس قوه قضاییه است که توسط شاهنشاه یا ملکه از بین برترین و عادل‌ترین قضاات کشور انتخاب و به مجلس پیشنهاد و پس از رای دو سوم نمایندگان مجلس به عنوان بالاترین مرجع رسیدگی قضایی فعالیت می‌کنند.

۶- وجود دادگاه عالی قانون اساسی برای رسیدگی به تخلفات و قوانینی که بر خلاف قانون اساسی ایران است.

۷- لزوم وجود دادگاه‌های محلی با هیأت منصفه و عملکرد بر اساس قانون کل کشور.

۸- تغییر مجازات‌های قضایی از زندان و اعدام و قطع دست و پا به طرح خدمت اجتماعی.

در اصل یکم مهم‌ترین خواسته ما برابری تمام ایرانیان در برابر قانون است، قانون نباید هیچ‌گونه تبعیض برای هر گروه، قوم یا نژاد خاصی قائل شود. از پادشاه و ملکه کشور تا نخست‌وزیر و نمایندگان کشور تا آن فردی که در دورترین روستاهای ایران زندگی می‌کند همه دارای حق و حقوق مساوی بوده و در برابر قانون برابر هستند.

دیگر باید به آن دوران تبعیض و ستم پایان داد که هر آخوند برای خود دادگاه روحانیت راه می‌انداخت و فساد خود را لاپوشانی می‌کرد. یا اینکه اگر کسی وضع مالی بهتری داشت با دادن رشوه، حق افراد مظلوم و فقیر جامعه را پایمال می‌کرد. شما با هر عقیده سیاسی، هر باور مذهبی و هر گویش و نژاد به صرف ایرانی بودن در برابر قانون برابر هستید.

در اصل دوم ما خواستار پایان دادن به تبعیض‌های قضایی و حقوقی علیه زنان

هستیم. متأسفانه از زمان حمله اسلام به ایران تا پایان دوره قاجار، زن به عنوان شهروند درجه دو در ایران شناخته می شد، زنان حق و حقوق برابری با مردان در جامعه نداشتند و کار آنها معمولاً به فرزند آوری و آمیزش جنسی در ازای لقمه‌ای نان محدود بوده است. خوشبختانه به همت رضا شاه بزرگ و محمد رضا شاه پهلوی، زن دارای حق انتخاب شد، حق رای و حق آزادی پوشش از دستاوردهای این دو ابرمرد بود ولیکن با بازگشت ارتجاع به وسیله نظام جمهوری اسلامی مجدداً زنان به عنوان شهروند درجه دو جامعه شناخته شدند. ملی‌گرایان مردم‌گرا به صراحت ذکر می‌کنند که از این پس هیچگونه تبعیض علیه زنان را نخواهند پذیرفت. زنان دارای حقوق برابری با مردان در همه موارد از جمله سهم ارث، حق شهادت دادن و ... خواهند بود.

در اصل سوم ما معتقدیم با توجه به ۱۴۰۰ سال حکومت دولت‌های اسلامی بر ایران حق اقلیت‌های دینی و یا کسانی که به هیچ وجه دین خاصی را قبول ندارند نقض شده است. قضاوت‌ها همیشه بر اساس دین اسلام بوده و این دین بوده که خط و مشی چگونگی قضاوت را تعیین می‌کرده است. همچنین این دین بوده است که حدود و مجازات‌ها را تعیین می‌کرده و همیشه بین مسلمانان با سایر افراد تبعیض قائل شده است. در این اصل ما به شدت متذکر می‌شویم که نظام قضایی آینده ایران باید فاقد هرگونه تبعیض دینی باشد و نوع نگارش آیین قضایی صرفاً بر اساس انصاف، عدالت و انسانیت باشد و هیچگونه آیین آسمانی در آن نقشی نداشته باشد.

در اصل چهارم تاکید ما بر استقلال قوا است. اصل تفکیک قوا یکی از اصول

موفق در غرب بوده، که باعث شده تا حدود بسیار زیادی عدالت و مردم‌سالاری به جایگاه واقعی خود برسد. زمانی که قوه قضائیه، مستقل از سایر دو قوه عمل کند تصمیم‌گیری‌های حزبی روی عملکرد این قوه اثری نخواهد داشت و با دست باز می‌تواند هر نوع تخلفی حتی در بالاترین راس حکومت را پیگیری کند. سه قوه همیشه می‌توانند فعالیت‌های هم را مورد ارزیابی قرار دهند و هر جا تخلفی دیدند با آن مقابله کنند.

در اصل پنجم بر این تاکید می‌کنیم که عالی‌ترین مرجع قضایی کشور دیوان

عالی عدالت است. این دیوان برای اینکه از هر گونه بازی حزبی و جناحی به دور باشد و مستقل عمل کند توسط شاهنشاه و یا ملکه که شخصیت‌هایی نمادین هستند از بین بهترین و عادل‌ترین قضات انتخاب می‌شوند. در انتخاب قضات دیوان عدالت، شاهنشاه و ملکه می‌توانند نظر سازمان‌های مستقل مانند کانون وکلا، افراد با تجربه و عادل جامعه را نیز مبذول دارند. رای دو سوم نمایندگان مردم باعث می‌شود این هیأت به مدت ۷ سال وظیفه اداره بالاترین مرجع قضایی کشور را به عهده بگیرد. تعداد اعضای دیوان عدالت نیز ۷ نفر است که بر حسب شرایط می‌توان آن را افزایش داد.

در اصل ششم وظیفه رسیدگی به هرگونه تخلف از قانون اساسی کشور که به

عنوان سرچشمه تمام قوانین محسوب می‌شود را به عهده دادگاه قانون اساسی گذاشته‌ایم. دادگاه قانون اساسی مجمعی است که زیر نظر دیوان عالی عدالت کشور فعالیت می‌کند و

فقط یک وظیفه را به عهده دارد آنهم رسیدگی به تخلفات مربوط به نقض قانون اساسی کشور است. وجود این دادگاه می تواند ضامن محفوظ ماندن قانون اساسی کشور از گزند و یا تغییراتی که بعدا ممکن است رخ دهد گردد.

در اصل هفتم بر لزوم وجود دادگاه های محلی و همچنین هیات منصفه تاکید کرده ایم. دادگاه های محلی می توانند در بعد کوچکتر به امور قضایی پردازند و حتی امکان حل اختلاف در این دادگاه ها و شوراها از اهداف اصلی آنها باشد. این کار صرفا برای تسریع روند رسیدگی به پرونده هایی با درجه اهمیت کمتر خواهد بود اما هیات منصفه که یکی از نمونه های موفق در بعضی کشورهای دیگر است می تواند از یک جمعیت محلی که معتمد و درستکار هستند تشکیل شود و در برخی پرونده های خاص که قرار است مجازات سنگین در نظر گرفته شود به کمک قاضی پرونده بیایند. این کار به انصاف و عدالت در کار قضاوت کمک بسیاری می کند و فقط رای یک قاضی نیست که حکمی سنگین برای یک نفر صادر کند بلکه این هیات منصفه و قاضی هستند که فرد را مورد قضاوت قرار می دهند.

در اصل هشتم بر جایگزین کردن مجازات های فعلی معمول در دنیا مانند زندان و یا اعدام و یا مجازتهای وحشیانه ای مانند قطع دست و پا با یک مجازات عادلانه به اسم طرح خدمت اجتماعی صحبت می کنیم. هدف ما این است که اگر کسی در جامعه مرتکب جرمی شد به نسبت همان جرم برای جامعه کار مجانی و خدمت اجتماعی انجام دهد. میزان

و سطح طرح خدمت اجتماعی را قضات عادل کشور تعیین خواهند کرد.

۵-۶ اصول مجازات‌ها

حال به بررسی اصول مجازات‌ها بپردازیم. در دنیای امروز مجازات‌های گوناگونی برای تخلفات مختلف وجود دارد. از اعدام و گردن زدن و قطع دست و پا در بعضی کشور های متحجر تا زندان‌های سوپر لوکس در کشور های حوزه اسکاندیناوی از انواع مجازات‌ها در دنیای امروز به شمار می‌آیند.

ابتدا لازم است مجازات‌های امروزی کشورمان را به نقد و بررسی بگذاریم و ببینیم آیا این مجازات‌ها تاثیر گذار بوده است؟

۵-۷ مجازات اعدام

همانطور که در فصل اول کتاب اشاره کردم اولین خاطره من از مجازات اعدام به زمانی بر میگردد که هنوز مدرسه نمی‌رفتم. من به صورت اتفاقی شاهد صحنه ای بودم که در آن یک نفر را در میدان شهر به دار کشیده بودند با وجود اینکه سن بسیار کمی داشتم آن صحنه را هرگز فراموش نمی‌کنم. دست و پا زدن‌های آن فرد زمانی که از طناب دار آویزان بود صحنه ای دردناک را در خاطر من که یک کودک ۶ ساله بودم بجای گذاشت. یادم است پس از اعدام آن فرد نگون بخت عده ای خرد باخته بر جنازه او که بر طناب دار آویزان بود سنگ می‌زدند و به باور من عکس العمل همه آنها بخاطر جوی بود که در دهه

۶۰ بر مغز افراد حاکم گردیده بود.

در طول مدت زندگی ام در ایران از تلویزیون یا در روزنامه ها شاهد محکوم شدن عده ای به اعدام بودم و یا این اعدام ها را از رسانه ها می دیدم. آخرین باری که از نزدیک شاهد تاثیرات منفی اعدام در شهر بودم زمانی بود که مسیری را با خط واحد اتوبوس در شیراز طی می کردم. گویا چند نفری را به جرم سرقت به یکی از میداین اصلی شهر آورده تا به دار بکشند همین امر باعث ترافیک سنگین شده بود. در مدتی که در اتوبوس، معطل باز شدن ترافیک بودیم مردم مدام با یکدیگر گفتگو می کردند. یکی می گفت: «اینها (حکومت اسلامی) خودشان از بزرگترین دزدان هستند حال یک بیچاره تخم مرغ دزد را به دار کشیده اند.» دیگری می گفت: «این چه وضعی است که در میدان شهر اعدام انجام می دهند راه ملت را چرا بسته اند.» من نیز خاموش به گفتگوی افراد گوش می کردم و همان روز طبق معمول واکنش های مردم را در وبلاگم گزارش دادم. این به من نشان می داد که جو جامعه نسبت به دهه ۶۰ تغییر محسوسی کرده و بسیاری با این نوع مجازات ها مخالف هستند چون دلیل اصلی اعدام ها را برای راه اندازی موج وحشت و خشونت می دانند و از سویی مشاهده می کنند که اعدام ذره ای تاثیر برای جلوگیری از روند جرم و جنایت در جامعه ندارد.

من همیشه بحث ها و گفتمان های افراد سیاسی، فعالین حقوق بشر و فعالین اجتماعی را از یک سو و عموم جامعه را از سوی دیگر دنبال می کردم تا بینم دیدگاه های

آنها در باب اعدام چیست. غالب نظرات افرادی که معتقد به تغییر نظام جمهوری اسلامی بودند و خود را از طیف سکولار و دموکرات می‌دانستند چنین بود که مجازات اعدام باید برای همیشه از کشور ما برداشته شود، البته افراد دیگری نیز بودند که می‌گفتند مجازات اعدام را هم به رای مردم بگذاریم و تعداد انگشت شماری نیز موافق حکم اعدام بودند و کشور آمریکا را به عنوان یک کشور دموکرات مثال می‌زدند که هنوز مجازات اعدام در آن پابرجاست.

اما دیدگاه مردم عوام بخصوص در داخل کشور و با تبلیغاتی که رژیم اسلامی در آن سالها انجام داده بود کمی متفاوت تر بود. اگر شما جمعیت بسیار زیادی از مردم را می‌دیدید که ساعت ۵ صبح به تماشای اعدام یک شخص، ولو گناهکار می‌روند این مشکل از تفکری بود که رژیم اسلامی سعی داشت در اذهان مردم جاری کند که تنها راه مقابله با جرم و جنایت و قتل و کشتار و تجاوز این است که شخص گناهکار اعدام شود و اگر مجازات اعدام برداشته شود هر روز امکان دارد خود شما و خانواده شما مورد تعدی اشرار جامعه واقع شوید و میزان جنایات بالا خواهد رفت. دو دستگی کاملی میان مردم ایران بر سر بودن یا نبودن مجازات اعدام نیز در جریان بود.

البته گروه دیگر مردم در درون مرز که دارای سطح خرد و دانش و بینش سیاسی و اجتماعی بودند مجازات اعدام را نه تنها سودمند نمی‌دانستند بلکه باعث تشدید جرم و جنایت هم بر می‌شمردند.

در کل هر چه از عمر حکومت و نا کار آمدی مجازات هایی مثل اعدام می گذشت تعداد هواداران این مجازات از داخل مردم ریزش کرده و بر مخالفین آن افزوده می شد.

من بارها دیده ام که هواداران جمهوری اشغالگر اسلامی و کسانی که معتقد به فلسفه اعدام هستند چطور توانسته اند به راحتی طرف مقابل خود را در بحث محکوم کنند. مثلا در یکی از برنامه های فارسی زبان برون مرزی از یک متخصص جامعه شناس دعوت شده بود که در دفاع از لغو مجازات اعدام صحبت کند و به تلفن های مردم پاسخ دهد، یکی از عوامل رژیم روی خط آمد و به جناب متخصص گفت که «اگر به دختر و همسر شما تجاوز شود و بعد آنها را به قتل برسانند آیا شما می گذارید که قاتل به راحتی به زندگی خود ادامه دهد؟» جالب بود که متخصص گرامی برای چند لحظه گیج و سردرگم شد و بعد هم نتوانست پاسخ درست و قانع کننده ای بدهد.

در راستای جایگزینی مجازات اعدام از یک سو با مردمی رو به رو هستیم که سالیان طولانی جمهوری اسلامی به آنها گفته که هیچ مجازاتی به جز مجازات اعدام نمی تواند عدالت را برای شما برقرار کند و از سوی دیگر فرهنگ چشم در برابر چشم و انتقام های شخصی در خون و پوست مردم رخنه کرده است.

سخنانی همچون «میکشم و دیه اش را میدهم» یا «میزنم و به زندان میروم» یا «میکشم و اعدامم هم کنند مهم نیست.» نمونه ای از گفتمان خشونت بار کلامی در آن مقطع ایران بود که به ما نشان می داد که اعدام و زندان نتوانسته است به عنوان مجازاتی که

باید از جرم پیشگیری کند کارایی لازم را داشته باشد.

همچنین با توجه به آمار جرایمی که هر روز در جامعه می‌دیدیم، مجازات اعدام نتوانسته بود که از میزان خشونت در جامعه بکاهد و چه بسا جامعه را به سمت خشونت بیشتری نیز برده بود.

۵-۸ مجازات زندان

دیدگاه سوپر دموکرات های جامعه و زندان های پیشنهادی آنان

خیلی از افراد سوپر دموکرات در گروه‌های حقوق بشری، اندیشه های چپ و مارکسیست‌های نوین و... به عنوان جایگزین مجازات اعدام، مجازات زندان را پیشنهاد می‌کنند و وقتی می‌خواهند خود را خیلی لطیف تر جلوه دهند هدف آنها ایجاد زندان هایی مانند زندان های کشور نروژ است که درونش تلویزیون و کامپیوتر و... وجود دارد و چیزی از هتل ۵ ستاره کم ندارد و این را می‌خواهند به عنوان جایگزین مجازات اعدام در جامعه ایران برگزینند. این افراد نیز همان هایی هستند که در قصرهای شیشه ای خود در خارج کشور نشسته اند و هیچ‌گاه بین عموم مردم جامعه زندگی نکرده اند و وضعیت واقعی جامعه را نمی‌دانند. من بنا به دلایل زیر مجازات زندان و کلا فلسفه زندان حتی برای مجازات غیر اعدام را هم صحیح نمی‌دانم.

۱- با بررسی دقیق زندان ها در این سالها می‌بینید که زندان هم نتوانسته آنگونه که

باید، جلوی کاهش جرم را بگیرد. چه بسا فجایی نظیر استفاده از مواد مخدر تا تجاوز به زندانیان کم سن و سال و حتی قتل نیز در همین زندان ها صورت می گیرد. بسیاری از زندانیان در طول دوره زندان با هم آشنا می شوند و از هم خلاف های بیشتری را یاد می گیرند و حتی بعد از بیرون آمدن تشکیل باندهای مافیایی را می دهند.

۲- میزان خرجی که زندان و امور زندان ها به جامعه تحمیل می کند بسیار بالا است. خیلی از افراد جامعه از این که در آمد مالیاتی آنها صرف اشخاصی شود که قصد آسیب رسانی به جامعه را داشته اند رضایت ندارند. و به علت همین مخارج زیاد، زندان باید تبدیل به گزینه ای سودده برای جامعه باشد و زندانی خود را مدیون جامعه ای ببیند که به آن ضرر وارد کرده است.

۳- با نگهداری افراد مجرم در یک مکان برای مدت زمان مشخص هیچ نوع حرکت و کاری از سوی زندانیان در جامعه صورت نمی گیرد. همه می دانیم که کار و تلاش نشانگر یک جامعه پویاست ولی با زندانی کردن، این امکان را هم از خود زندانی و هم از جامعه خواهیم گرفت و عملاً در راه تبلیغ مفت خواری خواهیم افتاد. بنابراین تبدیل یک عده افراد که در زندان ها به خورد و خواب مشغول هستند به نیروی محرکه جامعه از اهداف ملی گرایان مردم گراست.

۵-۹ راه حلی به نام طرح خدمت اجتماعی

همیشه تعیین مجازات در یک جامعه به دو علت صورت می‌گیرد. اول اجرای عدالت و دوم پیشگیری از وقوع جرم. با این تفسیر به باور من باید ساختار زندان را به طرح خدمت اجتماعی تغییر داد. طرح خدمت اجتماعی طرحی است که مجرم باید بر اساس میزان جرم، برای جامعه کار رایگان انجام دهد. در طرح خدمت اجتماعی کلیه مجرمان از بهداشت و امکانات رفاهی اولیه برخوردار خواهند بود. این تنها راهی است که کمک می‌کند آنها دوباره پاک شده و به جامعه بازگردند یا اگر جرم آنها سنگین است تنها راه، باقی ماندن آنها برای مدت طولانی در مکان‌های این طرح و کار رایگان برای جامعه می‌باشد.

ما با استفاده از تکنولوژی‌های نوین می‌توانیم به درستی هر زندانی را کنترل کنیم و میزان کارکرد هر زندانی را برآورد کنیم. دقیقاً می‌توانیم نوع برخورد آنها، شرایط فیزیکی و سلامت جسمانی آنها را به وسیله تکنولوژی برانداز کنیم به گونه‌ای که این مکان‌های خدمت اجتماعی محلی شود تا یک فرد مجرم را تحویل گرفته و یک فرد مفید به جامعه تحویل دهد.

طرح خدمت اجتماعی را باید بر اساس شرایط سختی درجه بندی کرد؛ در مقابل جرائم بزرگ مانند قتل و تجاوز می‌توان حکم کار تا ابد یا یک دوره ۲۰ تا ۲۵ ساله را در یکی از مکان‌های برگزاری طرح با درجه سختی بالا در نظر گرفت و در مورد جرم‌های سبک‌تر کار چند ماهه یا چند ساله با درجه سختی کمتر پیشنهاد داد.

در کل میتوان مزایای طرح خدمت اجتماعی را در موارد زیر خلاصه کرد:

- ۱- کاهش جرایم بخاطر تکثیر روحیه کار و کارگری در سطح مجرمان جامعه
 - ۲- جایگزینی منطقی مجازات غیر انسانی اعدام و مجازات غیر موثر زندان با یک مجازات عادلانه و انسانی
 - ۳- پرورش نیروهای کارآمد از مجرمین برای جامعه و تبدیل آنها به نیروی کار
 - ۴- برداشتن بار هزینه مالی و انسانی نگهداری از مجرمین از روی دوش مالیات دهندگان کشور
 - ۵- گسترش فلسفه زندگی مفید با روزانه ۸ ساعت کار (جامعه به این موضوع پی میبرد که اگر روزانه ۸ ساعت کار مفید انجام دهد و حقوق شرافتمندانه ای بگیرد بهتر از دست زدن به اعمال خلاف است که مجازات آن کار مجانی برای جامعه باشد).
- اما شاید در این میان طرفداران حقوق بشر نیز برایشان سوالی پیش بیاید که این کار شاید مخالف بیانیه حقوق بشر و حقوق انسانی افراد باشد. باید در پاسخ به این گروه گفت، فرهنگ کار شرافتمندانه در مقابل انجام جرم در یک جامعه هیچ منافاتی با اصول حقوق بشر ندارد.
- اتفاقا فرهنگی را که ملی گرایان مردم گرا پیشنهاد می دهند باز گرداندن شرافت

انسانی به افراد است. شرافتی که باعث می شود جرم و جنایت به کمترین میزان در جامعه برسد؛ شأن و منزلت انسانی چه مجرم و چه آسیب دیدگان جامعه حفظ شود، مجرم به صورت لازم تنبیه شود و کشور نیز رو به پیشرفت و سر بلندی برود.

۵-۱۰ عقیم سازی جنایتکاران خطرناک

یکی از اصولی که مدتها به حقانیت آن پی بردم در باب عقیم سازی مجرمین خطرناک مانند قاتلین و متجاوزان است. با پیشرفت علم و دانش برای ما روشن شده است که علاوه بر آنکه محیط، تاثیر بسزایی در تربیت افراد جامعه دارد ولیکن بعضی خصلتها به صورت ژنتیکی و نژادی از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا می کند. در نظام قضایی اولین کار پس از اثبات جرم های خطرناک در یک دادگاه منصفه، فرستادن مجرم برای عقیم سازی است. این حق جامعه است که تولید نسل را از یک مجرم خطرناک بگیرد و اجازه ندهد که وی به وسیله ژن های آلوده به خشونت خود، نسل دیگری را ایجاد کند.

۵-۱۱ نتیجه گیری

در آخر یادآور میشوم در ادبیات و فرهنگ کهن ما مجازات اعدام وجود نداشته است. همانگونه که در شاهنامه می خوانیم، زمانی که ضحاک ستمگر که روزی دو جوان را برای خوراک مارهایش سلاخی میکرد توسط فریدون دستگیر شد، فریدون او را نکشت و در کوه دماوند به بند کشید.

ما بازگشت به فرهنگ اصیل ایرانی خود را سرمشق و الگو قرار داده و به صراحت مجازات اعدام را رد کرده و مجازات طرح خدمت اجتماعی را توصیه می‌کنیم.

امیدوارم که با بهبود نظام قضایی کشور نا عدالتی‌ها یکبار برای همیشه رخت خود را از این کشور اهورایی بریندد و به یاری اهورمزدا ی ایران بتوانیم عدالت را در سراسر این میهن بگسترانیم.

فصل ششم

نظام آموزشی

۶ فصل ششم: نظام آموزشی

۱-۶ نظام آموزشی در جمهوری اسلامی

نظام آموزشی برای من از مدرسه ابتدایی ام آغاز شد. از آن مدارس شلوغ دو نوبته که حاصل انفجار جمعیتی دهه شصت بود. مدرسی که با تفکیک جنسیتی و جدا کردن دختران و پسران به مانند مبتلایان به جزام و وبا، یک نمونه آشکار از ذهنیت آخوندی برای جداسازی جنسیتی را تداعی می‌کرد. از هر کسی هم در آن سن و سال می‌پرسیدم چرا دخترها نمی‌توانند همراه ما به مدرسه بیایند کسی پاسخ درستی نمی‌داد.

متأسفانه یک دولتمرد با غیرت هم در آن مملکت نبود که در آن سالها یقه خمینی را گرفته و از او بپرسد که سیستم کنترل جمعیتی شاهنشاه چه مشکلی داشت که این چنین مردم را تشویق به داشتن بچه می‌کردی و البته اگر هم کسی سخن بر می‌آورد سر کارش با اعدام و سیاه چالهای رژیم بود. در آن سالها اکثریت عوام جامعه، خرد را از یاد برده و خمینی برای آنها امامی شده بود که موی او را در قرآن و عکس او را در ماه می دیدند. من همیشه و به طور جدی با این انفجار جمعیتی بعد از انقلاب مشکل اساسی داشتم.

وقتی که همان کودکان دهه ۶۰ و ۷۰ که در دهه های ۸۰ تا ۹۰ به سن جوانی رسیده بودند را می‌دیدم که اکنون بیکار و معتاد و افسرده شده یا از سر مشکلات به خارج از کشور فراری شده و برای پیدا کردن یک شغل باید هفت خان رستم را طی می‌کردند و یا می

بایست پول و پارتی معتبر داشته باشند، پی به این بدبختی بزرگی که خمینی برای ملت ایران به ارمغان گذاشته بود می بردم.

از دیاد دانش آموزان که در هر کلاس تا ۴۰ دانش آموز درهم می لولیدند و حقوق ناکافی معلمانی که مشکلات خانه و خانواده خود را با خود به سر کلاس ها می آوردند و درس های کسالت آوری چون عربی و دینی و دروس غیر قابل هضمی چون ریاضیات همه دست در دست هم داده بود تا یک نظام آموزشی فاجعه بار را در مدارس بسازند.

دعا و قرآن خواندن اول صبح در سر صف و بعد از آن دعا کردن به جان رهبر انقلاب و امام خمینی برای اینکه این انقلاب ننگین را برای ما به ارمغان آورده اند همیشه موجب آزار من بود و سوالات بسیاری در ذهنم ایجاد می کرد که چرا هر روز باید این کار افتضاح (دعا خوانی برای رهبر) را انجام داد. به یاد دارم که مدرسه به قدری برای بیشتر دانش آموزان زجر آور بود که از خدا می خواستند که برف و بارانی بیاید تا مدرسه را تعطیل کنند. مدرسه ای که باید آنقدر قدرت جذب داشته باشد که دانش آموز با دل و جان در آن حضور یافته و با یک تربیت صحیح به عنوان یک فرد مفید برای کشور و جامعه در آید تبدیل به محلی برای سوزاندن و نابودی استعداد کودکان این سرزمین شده بود. برای نابود کردن یک کشور باید ابتدا تربیت صحیح و نسل فردای آن را نابود کرد که نظام اسلامی به خوبی آن را انجام می داد.

در مدارس ما به جز سوزاندن استعداد کودکان و تحت فشار قرار دادن آنها برای

یاد گرفتن دروس غیر ضروری که در زندگی آنها ذرته المثلثالی ارزش و کارایی نداشت کاری انجام نمی‌گرفت. مغزهای کودکان که می‌توانست با بکارگیری درست در جای خود باعث پیشرفت و افتخار کشور شود فقط صرف حفظ کردن دروس بی‌ارزشی چون دینی و عربی و قرآن و یا دروس سنگینی چون ریاضیات می‌شد که اگر از تمامی دانش‌آموزانی که آن دروس را با نمرات عالی گذرانده‌اند کمی درباره آن دروس بپرسید می‌بینید بسیاری از آنها چیزی به یاد ندارند و این به ما نشان می‌دهد که سیستم آموزشی بسیار غلط بوده است.

از سوی دیگر فقر عاملی بود که دانش‌آموزان با استعداد از چرخه رسیدن به نقطه‌ای که مستحق آن بودند کنار روند.

۶-۲ حذف دروس زائد در آینده ایران

بخش اول: ابزار محوری و حذف دروس و روش‌های غلط

احتمالا بیشتر شما که در حال مطالعه این کتاب هستید دوران تحصیلات متوسطه و حتی آموزش عالی خود را گذرانده‌اید. دوران مدرسه و حتی دانشگاه با تمام خاطرات خوب و بدش برای من دورانی بود که حاصل علمی چندانی نداشت و بیشتر آگاهی و سطح سواد خود را مدیون مطالعات بیرون از این دوران هستم. شاید تنها آموخته نیمه مفیدی که من از ۱۴ سال نظام آموزشی در ایران داشته‌ام و برایم کاربردی بوده است یادگیری سواد خواندن و نوشتن و کمی حساب و کتاب ریاضی در حد جمع و تفریق و ضرب و تقسیم

بوده است. علت این امر هم آن است که نظام آموزشی پایه را بر حفظیات محوری قرار داده است نه مفهوم محوری و کاربردی. یعنی اگر دانش آموزی متنی از کتاب را حفظ کرده و به مانند طوطی در نزد معلم و استاد خود بلغور می‌کرد یا راه حل یک مساله را حفظ کرده و در پای تخته می‌نوشت برنده این بازی بود ولی من هیچگاه در این نظام آموزشی معانی و مفاهیم بسیاری از محتویات درسی را بخوبی متوجه نشدم.

ما باید بر طبق نگرش به جهان مدرن و نیازهای امروزی کشورمان سلسله ای از تغییرات را در کارکرد نظام آموزشی ایجاد کنیم. اولین اصل مهم، حذف دروس زائدی است که دانستن آنها بر خلاف اصول اخلاقی است و با ملی‌گرایی ما در تناقض است. به عنوان مثال چرا باید از همان کلاس اول ابتدایی درس قرآن و دینی را به اجبار به کودکان تحمیل کرد که هیچ حق انتخابی در دین خود نداشته است؟ چرا باید در مغزهای جوان کودکان که قابلیت یادگیری و انجام کارهای بزرگ را دارند دروس دینی و قرآن را فرو کرد که ذره ای کاربرد برای زندگانی آنها نداشته و چه بسا اخلاقیات و سلامت روح آنها را نیز از بین ببرد. ما باید کلیه دروس مربوط به یک دین خاص که به صورت اجباری به کودکان تدریس می‌شود را از نظام آموزشی جدا کنیم. کودکانی که تا سن ۱۸ یا ۲۰ سالگی حق رای ندارند نباید به اجبار دین خاصی به او تحمیل شود و تدریس هر دینی به عنوان دین رسمی کشور در واقع سمت و سوگیری به نفع یک دسته خاص از جامعه است و ملی‌گرایان

مردم‌گرا به شدت جلو این موضوع خواهند ایستاد. در واقع یکی از اصول سکولاریسم^۱ که در فصل‌های بعدی توضیح خواهم داد جدایی دین از آموزش و پرورش است. دروس آموزشی در مدارس نیز شامل این موضوع می‌باشند و دین حق ورود به دروس دانش‌آموزان را در دولت ملی‌گرایان مردم‌گرا نخواهد داشت.

در دولت ملی‌گرایان مردم‌گرا هیچ دانش‌آموزی مجبور نیست که آیه‌های سخت عربی که گفتن آن برای انسان‌های بزرگسال نیز دشوار است را حفظ کرده یا به یادگیری دینی بپردازد که اصولاً هیچ ربطی به کشور ما یعنی ایران نداشته و از کشورهای دیگر به زور شمشیر وارد کشور ما گردیده است.

شاید این پرسش مطرح شود با حذف کتب دینی از مدارس سطح اخلاق جامعه پایین می‌آید زیرا ادیان نقش مهمی در اخلاقیات جامعه ایفا می‌کنند. باید گفت که نیازی نیست برای اخلاق مند کردن جامعه به ادیان قرون گذشته متوسل شویم، ما می‌توانیم همه صفات خوب به مانند راستگویی، صداقت، شفافیت، کمک به دیگران و... که در فرهنگ ایران باستان ما بسیار به این امور سفارش شده را جایگزین دروس دینی کرده و همچنین بر اساس آموزه‌های بزرگانی همچون فردوسی و آشو زرتشت که «خرد» را برترین فضیلت هر انسان می‌داند توشه راه اخلاق دانش‌آموزان کنیم. می‌دانیم که خرد به معنی استفاده از

^۱ Secularism

عقل با در نظر گرفتن اخلاقیات است.

پس در مورد اول با حذف دروس اجباری دینی و قرآن و امثالهم و جایگزین کردن خردورزی توانستیم یک گام در جهت باز شدن اذهان کودکان و ملی کردن دروس برداریم.

حال به مرحله بعدی می‌رسیم. به درسی که مورد تنفر بسیاری است ولی آموزش آن در مدارس ما اجباری است و آن درس عربی بوده است. این درس که بسیاری از دانش آموزان از آن فراری هستند و دانستن آن هیچگونه کاربرد مفیدی برای ما ندارد نه تنها زبان بین‌المللی نیست بلکه زبان کسانی است که ۱۴۰۰ سال پیش به کشور ما حمله کرده و خواستند این زبان را بر ما تحمیل کنند. ما باید این زبان را در کلیه مقاطع تحصیلی حذف و بجای آن زبان انگلیسی که یک زبان فراگیر است را از همان سال اول ابتدایی در برنامه درسی کودکان بگنجانیم.

یادگیری زبان انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی برای ما و مردم ما بسیار مهم است و هر ایرانی باید بتواند به راحتی به دو زبان فارسی و انگلیسی صحبت کند.

اما مهم تر از هر چیزی آموزش زبان فارسی و سبک آموزش زبان فارسی به عنوان زبان ملی ایرانیان است. زبان ملی ما باید از هر چیزی محترم تر و والاتر باشد و به بهترین شکل ممکن به دانش آموزان تدریس شود. اهمیت زبان فارسی به عنوان عنصر همبستگی

کشورمان ایران به اندازه‌ای مورد اهمیت است که هر دانش‌آموزی در هر نقطه‌ای از کشور که دوره متوسطه خود را به پایان رساند بتواند به شیوایی هر چه تمام‌تر با دیگر مردمان ساکن ایران صحبت کند. بعضاً دیده شده است که در استان‌های مرزی ایران که با گویش‌های متفاوتی صحبت می‌کنند بر آموزش زبان فارسی به خوبی تأکید نمی‌شود. باید اساتید و معلمانی که برای آموزش زبان فارسی در مدارس گماشته می‌شوند خود از میهن پرستان واقعی باشند که نه تنها از نظر علمی بر آموزش زبان فارسی مسلط اند بلکه به صورت قلبی نیز وفادار به این زبان باشند.

تأکید من بر زبان فارسی بدان جهت است که دشمنان ایران زمین همیشه سعی کرده‌اند که از طریق تضعیف ستون‌های همبستگی، ما را خوار و ذلیل و نهایتاً بر ما مسلط شوند. یکی از ستون‌های همبستگی و پایداری کشور ما زبان فارسی بوده است. از بُعدی دیگر چون آموختن دستور زبان برای بسیاری از دانش‌آموزان سخت و سنگین است باید به راحت‌ترین شیوه‌ها که ماندگاری طولانی در ذهن دانش‌آموز پدید می‌آورد به زبان آموزی پرداخته شود.

آموختن شعرهای آموزنده از بزرگان ادبیات ایران نیز باید در دستور کار زبان‌آموزان ما در دولت ملی‌گرایان مردم‌گرا باشد. بخش حماسه که از مهم‌ترین بخش‌های ادبیات ماست باید به عنوان اصل مسلم در کتب دانش‌آموزان جای گیرد و فرهنگ اساطیری حماسی ایران و داستان رشادت‌ها و دلاوری‌های آنان به یکایک دانش‌آموزان منتقل شود.

در طول سالهای تحصیل همیشه این نکته در مورد دروسی مثل ریاضیات و مثلثات و بسیاری دروس دیگر همچون نقشه کشی و حتی کارهای گرافیکی و طراحی به نظر می‌آمد که چرا بسیاری عملیات وقت گیر را که میتوان به کمک کامپیوتر حل و فصل کرد باید اجباراً توسط مغز انجام داد و چرا باید این الگوی مدارس و تحصیلات ما باشد؟

برای مثال انتگرال گیری که یک عملیات بسیار سخت برای بسیاری است را یک ماشین حساب مهندسی در عرض چند ثانیه انجام می‌دهد. یا عملیات‌های دیگری همچون جذر، رادیکال، تابع و مشتق و حتی رسم نمودار را ماشین حساب و نهایتاً کامپیوتر به راحتی انجام می‌دهد. پرسش اینجاست چرا یک دانش آموز باید سلول‌های خاکستری مغز خود را بسوزاند تا بتواند یک انتگرال گیری را انجام دهد و وقتی یک عدد بالا و پایین شد و جواب آخر صحیح به دست نیامد نمره آن مساله را از دست دهد؟

ما باید از ریاضات و سایر علوم که در مدارس آموزش داده می‌شوند تنها مبانی و مفاهیم را به دانش آموز یاد دهیم و به سمت آموزش ماشینی برویم. یعنی بعد از یاد گیری اطلاعات پایه در مورد اعداد و ارقام و چهار عمل اصلی ضرب و تقسیم و جمع و تفریق به این سمت برویم که در مسائل پیچیده تر فقط مفهوم آن عملیات و نحوه کار را به دانش آموز بیاموزیم. مثلاً در مورد رادیکال گیری همین اندازه که دانش آموز بداند کار رادیکال گیری چیست کفایت می‌کند ولی عملیات رادیکال گیری را می‌تواند به راحتی با ماشین حساب انجام دهد. یا در مورد انتگرال گیری و سایر عملیات‌های پیچیده ریاضی. به عنوان

مثال بجای اینکه بخواهیم دانش آموزان فرمول‌های پیچیده ریاضی را از حفظ کنند و در یک مسابقه مارا تن به اسم کنکور (برای به دست آوردن جایگاه‌هایی که در طی سالها به عنوان ارزش اجتماعی محسوب شده است) باهم به رقابت یا نبرد تن به تن پردازند شروع به آموزش کار با ماشین حساب و کامپیوتر کنیم. این جایگزینی ماشین بجای روش قدیمی (روش محاسبات دستی) مزایای بسیار دارد که مهمترین آن این است که ما بجای اینکه چندین سال را صرف آموزش و یاد دادن این مباحث کنیم در طی یکسال مفاهیم را یاد داده و در کنار آن کار با کامپیوتر و ماشین حساب را آموزش دهیم.

دستاورد عظیم این هدف این است که دانش آموزی که ۱۲ سال به تحصیلات می پردازد با این روش مبانی و مفاهیم اولیه را در همان مقاطع ابتدایی یاد گرفته و بقیه وقت را صرف تحقیقات و یادگیری حرفه ای نماید.

۶-۳ آموزش و پرورش و ایجاد شغل

هدف دولت ملی‌گرایان مردم‌گرا صرفاً ارج نهادن به مشاغلی مانند دکتر و مهندس که به عنوان مشاغل دست اول جامعه شناخته می شوند نیست. از نظر ما همه مشاغل جامعه شریف و والا محسوب می شوند ولی اگر قرار است که یک کارگر یا یک کشاورز را تربیت کنیم باید این کارگر و کشاورز بتواند پس از گذراندن تحصیلات اجباری در مدارس به خوبی فارسی صحبت کند، از تاریخ کشور خود مطلع باشد، قهرمانان اساطیری ایران و بزرگان و خدمتگزاران کشور را بشناسد، ریاضیات کاربردی را به خوبی بداند، و

از همه مهم تر در تخصص خود کارگر فنی یا کشاورزی خبره باشد.

بخش دوم: تقسیم بندی دانش آموزان براساس استعدادها و قابلیت ها

شاید در داستان های قدیم یا در زندگی روزمره دیده اید که مثلاً فلان فرد جد اندر جد کفاش، یا قالیباف یا نظامی بوده و یا حرفه ای را داشته که از پدران خود به ارث رسیده است. به باور من تقسیمات شغلی و کاری بر اساس نیاز کشور و بر اساس استعداد دانش آموزان باید در همان سالهای اولیه ابتدایی انجام شود. هدف این است که ما به مانند نیاکان خود، آینده نگری در مورد کار و حرفه دانش آموزان را از مدارس آغاز کنیم تا وقتی هر ایرانی به سن کار یعنی ۱۸ سال رسید و خواست وارد جامعه شود یک فرد متخصص و حرفه ای در رشته خود باشد و حتی در صورت علاقه و استعداد بتوانیم شغل پدران و مادران خود را پیشه کنیم زیرا بهترین معلمان ما خود آنها هستند و تجربیات خود را در اختیار ما خواهند گذاشت.

خود این موضوع شامل چند مرحله است:

۱- نیاز شغلی کشور: برنامه ریزان در دولت ملی گرایان مردم گرا باید براساس

سنین دانش آموزان نیازهای کشور برای مشاغل را پیش بینی کنند. مثلاً دانش آموزی که در سن ۷ سالگی وارد مدرسه شده ظرف ۱۱ سال آینده که به سن ۱۸ سالگی می رسد می تواند به چه کارهایی مشغول شود. این دسته از نیازهای شغلی باید به وزارت آموزش و

پرورش ارائه شود تا بر اساس آن دانش آموزان را طبقه بندی کنند. مثلاً اگر برای ۱۰ سال آینده نیاز به ۱۰۰۰ پزشک، ۱۰ هزار مهندس و ۱۰۰ هزار کارگر است همه این نیازمندی‌ها به اطلاع آموزش و پرورش برسد تا از رقابت‌های غیر ضروری و اتلاف وقت و هزینه بی‌مورد جلوگیری شود.

۲- حضور روانشناسان: روانشناسان باید در مدارس در سالهای ابتدایی حضور

داشته باشند تا با روحیات بچه‌ها آشنا شوند و آنها را زیر نظر داشته باشند و تخمین بزنند که هر دانش‌آموزی روحیاتش با چه نوع کاری سازگار است. این بررسی‌ها نیز باید به مدارس اطلاع داده شود تا در سطوح بالاتر مثلاً از سن ۱۳ سالگی دانش‌آموز در گروه تخصصی‌تر طبقه بندی شده و هر کدام بر اساس علاقه و استعداد و تخصص، در رشته‌های مورد نظر خود وارد شوند.

۳- امکان تغییر: همیشه می‌توان زمینه را برای تغییر باز گذاشت، زیرا ممکن است

علائق انسان در بزرگسالی تغییر کند پس باید این زمینه برای هر دانش‌آموز فراهم باشد که در صورت تمایل به آن چیزی که علاقه و استعدادش را دارد وارد شود.

۴-۶ جایگاه ورزش

در سال‌های مدرسه جایگاه ورزش در مدارس برای من‌نهایتاً به یک نرمش اجباری و بازی فوتبال ختم می‌شد که شاید بهترین ساعت در بین دروس خسته‌کننده بود. اما حقیقتاً

نمی توانستم نام آن را ورزش بگذارم. به باور من ورزش، پرداختن حداقل ۴ روز در هفته به یک فعالیت فیزیکی (رشته های مختلف ورزشی یا رقص) است که باعث نشاط روح و جسم میشود. برنامه ورزشی در دوران مدرسه ما اینقدر ناقص بود که اگر نام آن را یک استراحت یک ساعته می گذاشتیم بسیار بهتر بود.

در دولت ملی گرایان ورزش در مدارس از اصول اساسی به شمار می رود و بجای بسیاری از دروس زائد که موجب سوزاندن استعداد و مغز کودکان می شود باید برنامه منظم ورزشی جهت پرورش یک ایرانی سالم و قوی در دستور کار قرار گیرد. حداقل نیمی از برنامه درسی مدارس باید به ورزش و پرورش بدنی دانش آموزان اختصاص یابد. یک ایرانی باید هم از لحاظ فکری و هم از لحاظ بدنی به اندازه لازم قوی باشد و هیچ گاه نباید فقط بر روی یکی از این دو اصل تاکید کرد چون بدن نیرومند بدون اندیشه و خرد، کارایی لازم را ندارد و بالعکس. اگر به مانند گذشته فقط و فقط بر یادگیری یک سری اصول تئوری و درسی تاکید کنیم و از اصل پرورش بدنی غافل بمانیم طبیعتاً با انسانهایی ضعیف رو به رو خواهیم شد.

۶-۵ پایان دوره آموزش تحصیلی و طرح خدمت به وطن

مساله سربازی اجباری از مسائل بحث برانگیز جامعه بوده است. بسیاری از جوانان از دوران سربازی متنفر هستند و حتی برای فرار از آن دست به هر اقدامی می زنند. سربازی در حکومت اسلامی در واقع بار آوردن و پرورش فردی که برای وطن مبارزه کند نبوده

است بلکه به منزله خرد کردن غرور و عزت جوانانی بوده که به ناچار برای ازدواج و استخدام باید این دوره را می‌گذراندند.

در دولت ملی‌گرایان مردم‌گرا مساله خدمت به وطن بسیار ضروری و مهم است و هر ایرانی فارغ از جنسیت باید این دوره را بگذراند؛ این بدان معنا است که دختران و پسران ما باید دوشادوش یکدیگر در این دوره شرکت کنند. بر خلاف حکومت اسلامی که دوره سربازی صرفاً برای شکستن غرور جوانان ایرانی بوده از نظر ملی‌گرایان مردم‌گرا این موضوع برای احیای غرور جوانان است.

هر جوان ایرانی براساس توانایی‌های جسمی و روحی‌اش باید طرح خدمت به وطن را پس از پایان دوره تحصیلات (متوسطه یا دانشگاه) و در پروسه‌ای حدوداً یکساله بگذراند. و علاوه بر داشتن دانش لازم و بدنی نیرومند و سالم که در دوران تحصیل و پرورش بدست آورده است، کار با سلاح و دفاع شخصی و پدافند از میهن و جان و مال و ناموس هم میهنان خود را بیاموزد و در موقع لزوم بکار گیرد.

اما ممکن است این سوال پیش بیاید که چرا طرح خدمت به وطن برای دختران نیز لازم و ضروری است؟ باید در پاسخ گفت از نظر ملی‌گرایان مردم‌گرا هیچ فرقی بین زن و مرد وجود ندارد و ما نباید با این سخنان ارزش و دلاوری بانوان ایرانی را زیر سوال ببریم. هر دختر جوان ایرانی باید به خوبی پسران آمادگی لازم برای دفاع از خود و وطن را داشته باشد. آن دوران گذشت که بانوان ایرانی تنها به عنوان دستگاه تولید مثل و کار در آشپزخانه

گماشته شوند و حتی اگر این بانوان بخواهند تنها به عنوان زن خانه دار مشغول شوند بهتر است دفاع از خود و خانواده خود را بیاموزند.

مطمئناً نوع و سبک طرح خدمت به وطن با آنچه در تصور شما از دوران سربازی در جمهوری اسلامی است بسیار متفاوت است. در آموزش نظامی اصول ما بر شادابی، غرور و ارزش های ملی به کسانی است که به این دوره خواهند رفت. همچنین در بخش دیگر طرح خدمت به وطن، افراد بر اساس توانایی ها در عرصه خدمات مدنی به مانند سپاه بهداشت و سپاه دانش و سپاه آبادانی و... طرح خدمت به وطن را سپری خواهند کرد.

۶-۶ نتیجه گیری

- ۱- نظام آموزشی یک نظام اجباری است که هر ایرانی باید آنرا بگذراند.
- ۲- دروس زائد باید از دروس مدارس ما حذف شوند.
- ۳- کتب درسی و آموزش های آن باید به صورت کاربرد محوری بنیان نهاده شوند.
- ۴- نیازهای شغلی جامعه باید از اولویت های مطرح در آموزش و پرورش باشد.
- ۵- بخش اعظمی از برنامه های آموزشی مدارس باید به ورزش و تربیت بدنی اختصاص یابد.

۶- طرح خدمت به وطن باید برای دختران و پسران به عنوان پایان دوره

تحصیلی (متوسطه) یا دانشگاهی انجام پذیرد.

با انجام این مراحل، یک دانش‌آموز ایرانی از روز ورود به مدرسه تا روز پایان طرح خدمت به وطن به عنوان یک ایرانی وطن‌پرست آماده خدمت به جامعه می‌شود و باید به او افتخار نمود.

باید بدانیم تاثیر آموزش درست، اصلی مهم در رشد و رسیدن به قله‌های افتخار در هر کشوری است که ملی‌گرایان مردم‌گرا به آن باورمند هستند.

فصل هفتم

جامعه و آزادی های

اجتماعی

۷ فصل هفتم: جامعه و آزادی‌های اجتماعی

۱-۷ جمهوری اسلامی در دهه شصت

از وضعیت آزادی‌های اجتماعی در دهه شصت این مورد را به خوبی بخاطر می‌آورم که مردم از بگير و ببندهای کمیته صحبت می‌کردند. کمیته‌ای به اسم کمیته انقلاب اسلامی که به مانند سگان هار پاچه هر کسی که ذره‌ای از لحاظ پوشش، اندیشه و گفتار و رفتار در خط و مشی انقلاب اسلامی‌شان نبود می‌گرفتند. در واقع اعضای کمیته عده‌ای انسان بی‌خرد و به جرات می‌توان گفت بی‌شعور و اراذل و اوباش در قبل از انقلاب بودند که حال رنگ عوض کرده و به لباس مجریان قانون آخوندی درآمده بودند. من به خوبی چندین تن از این کمیته‌چی‌ها را می‌شناختم که اکثراً از افراد عقده‌ای و از طبقات فرودست جامعه بودند که بجای اینکه برای به دست آوردن زندگی بهتر کار و تلاش کنند، راه بالا رفتن از پله‌های ترقی را پیوستن به ارگان‌های زیر نظر آخوند می‌دانستند. در دهه شصت که دوران سردمداری خمینی جلاد بود چیزی به اسم آزادی اجتماعی وجود نداشت و جامعه در یک فضای رعب و وحشت خاص به سر می‌برد. از سوی دیگر چون عده زیادی نیز به آرمان‌های خمینی باور داشتند و به قول خودشان انقلابی بودند امکان تغییر و صحبت از آزادی‌های اجتماعی بسیار سخت بود.

۲-۷ دهه هفتاد و ظهور خاتمی

دهه هفتاد زمان مدرسه رفتن من بود. وقتی از مسیر مدرسه به خانه باز می‌گشتم

صحنه هایی از عدم آزادی های اجتماعی را می دیدم. مثلاً یک روز نیروی انتظامی در خیابان ها ریخته و هرکسی را که آستین کوتاه پوشیده بود دستگیر می کرد. از طرف دیگر اگر چند تار موی دختری بیرون بود نیز با دستگیری و تویخ رو به رو می شد. حتی در بعضی موارد دست کسانی را که پیراهن آستین کوتاه به تن داشتند رنگ می کردند. در یکی از ماه های رمضان به خاطر دارم شخصی را به خاطر کشیدن یک نخ سیگار در ملاءعام شلاق زدند. تنها احساسی که از دیدن این صحنه ها در من ایجاد می شد حس نفرت از حکومت اسلامی بود. به یاد می آورم برای دیدن فیلم های زمان شاه، بزرگترهای ما ویدئویی را از فردی که فیلم و ویدئو کرایه می داد می گرفتند و آن را با هزار ترس و لرز در بقچه ای پیچیده و به خانه آورده تا نهایتاً بتوانیم فیلمی ببینیم. خوب که می نگرم با خود می گویم عجب انقلابی بوده است این انقلاب اسلامی! که مردم باید آرزوی ذره ای از آزادی های قبل از انقلاب را آن هم با هزاران ترس و لرز و التماس داشته باشند. چون همیشه انقلاب به معنی تجدد و رفتن به سمت تغییر است اما این انقلاب بازگشت از مدرنیسم به سمت ارتجاع بود و برای همین من آن را شورش ۵۷ می نامم.

اما خواست آزادی های اجتماعی همیشه برای مردم تمام نشدنی بود. بخاطر دارم بسیاری به علت داشتن دستگاه ویدئو در خانه دستگیر شدند و به زندان رفتند و شلاق خوردند ولی از خواسته خود کوتاه نیامدند. شاید اگر مردم بر خواسته های سیاسی خود نیز اینقدر پافشاری می کردند حکومت بسیار سریعتر تغییر پیدا می کرد. نکته ای که در این

میان وجود داشت این بود که مردم هنوز نمی‌دانستند چه می‌خواهند و این مهم‌ترین ضعف آنها بود؛ چون معلمین و مانیفست‌مشخصی برای آنها نوشته نشده بود که بدانند چه چیز را می‌خواهند و چه چیز را نمی‌خواهند.

مثلاً اگر می‌بینیم مردم برای داشتن ویدئو یا ماهواره، بر سر مساله حجاب و یا استفاده از فیلتر شکن‌های اینترنتی مقاومت می‌کنند چون می‌دانند چه چیز را می‌خواهند، ولی در باب تغییر حکومت، مردم دقیق نمی‌دانند چه چیز را می‌خواهند و همین امر سبب شده است که من این کتاب را برای شما تالیف کنم.

وضعیت خواست آزادی‌های اجتماعی از یک سو و خواست آزادی‌های سیاسی از سوی دیگر جامعه را تا مرز انفجار پیش برده بود. هر روز بر تعداد ناراضیان از حکومت افزوده می‌شد. از طرفی شکاف طبقاتی نیز آغاز شده و وفاداران به انقلاب و قشر عوام هر روز نسبت به حکومت بدبین‌تر می‌شدند. ترورهایی که حکومت در خارج از کشور آغاز کرده بود دقیقاً رژیم جمهوری اسلامی را به لبه یک پرتگاه رسانده بود. نه از لحاظ وجهه خارجی آبرویی برایش باقی مانده بود و نه در داخل جایگاهی داشت. در این مقطع حکومت بر آن شد تا با یک تغییر استراتژی خود را نجات دهد و آن هم ظهور سید محمد خاتمی بود.

خاتمی ابتدا با قیافه خنده‌رو و کمی متفاوت با آخوندهای دیگر ظهور کرد و وعده اصلاحات در ساختار جمهوری اسلامی را داد. این صحبت باعث شد که طیف زیادی از

ناراضیان حکومت در پشت سر خاتمی قرار گیرند.

سیاست رژیم در زمان خاتمی، دادن آزادی های قطره چکانی بود تا مردم را به همان میزان آزادی ها دلخوش کنند. مثلا روسری خانم ها یک سانتی متر به عقب تر رفته و یا چند روزنامه از مطالبات مردم می نوشتند. البته تمام اینها در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی بود. از طرف دیگر رژیم با یک شعبده، دسته دیگری به اسم اصولگرایان (تندروها) را راه انداخته بود و اصلاح طلبان را اپوزیسیون رژیم جلوه می داد در صورتی که پیدا بود هر دو پیرو یک سیاست هستند و آنهم ماندگاری جمهوری اسلامی است.

در دوره خاتمی مواردی مثل ویدئو آزاد شد، اینترنت نیز به ایران آمد البته همه اینها به صورت ذره ای به مردم داده می شد که با بدست آوردن این موارد مردم خوشحال شوند که توانسته اند آزادی هایی بدست بیاورند و از فکر تغییر رژیم بیرون بیایند. خاتمی همچنین استاد فریب دادن خارجی ها بود و برای دولت های خارجی از جمهوری اسلامی چهره یک دولت دموکراتیک را می ساخت.

از دیگر کارهای خاتمی دعوت از ایرانیانی بود که به خارج کشور پناهنده شده بودند و به نوعی راه ورود آنها که تا به آن روز بسته بود را باز کرد و سبب ریزش نیروهای مبارز در خارج کشور شد. خاتمی وظیفه اش را در قبال بیمه کردن رژیم به خوبی انجام داد.

۷-۳ آزادی‌ها در دهه ۸۰ و ۹۰ شمسی

بعد از خاتمی خواست آزادی‌های اجتماعی مردم فراتر رفته بود. مردم اکنون با پدیده‌ای به اسم ماهواره آشنا شده بودند که در آن با فرهنگ کشورهای مختلف و سبک زندگی غربی و افکار و زندگی ایرانیان خارج کشور که به ویژه از تلویزیون‌های لوس آنجلسی پخش می‌شد مانوس شده و یا از آنها تاثیر می‌گرفتند.

فشار مردم از یک سو و مقاومت رژیم از سوی دیگر سبب می‌شد که صحنه‌هایی مثل حضور گشت‌های ارشاد برای بررسی نوع پوشش زنان و دختران و همچنین حمله به خانه‌های مردم برای جمع‌آوری دیش‌های ماهواره و حمله به میهمانی‌ها و پارتی‌ها را شاهد باشیم. اما اینبار مقاومت‌ها برای آزادی‌های اجتماعی بسیار زیاد تر بود و حتی بسیاری از مردم در مقابل این حرکت‌های حکومتی عکس‌العمل نشان داده و اقدام به شعار دادن کرده و یا به ماشین‌های گشت ارشاد حمله می‌کردند.

از طرفی مردم با پدیده اینترنت آشنا شده بودند و این نیز برای آنها یک آزادی جدید محسوب می‌شد ولی حکومت با سانسور هر چه بیشتر اینترنت سعی بر جلوگیری از ورود اطلاعات آزاد در بین مردم داشت. اینترنت علاوه بر ایجاد جریان آزاد اطلاعات سبب نزدیکی آدم‌ها به یکدیگر می‌شد. بعنوان مثال: دختر یا پسری که تا دیروز مجبور بودند برای ابراز عشق به هم مشقت‌ها بکشند، شماره تلفن یا نامه بدهند اکنون به وسیله اینترنت به راحتی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کردند و همه این‌ها برای یک حکومت مرتجع به

مانند حکومت اسلامی غیر قابل تحمل بود. مدام می شنیدیم که عده ای را به خاطر ارتباط اینترنتی دستگیر کرده اند یا می شنیدیم سایت های دوست یابی را مسدود کرده اند؛ ولی خواست اجتماعی به قدری زیاد بود که از کنترل جمهوری اسلامی خارج شده و خود رژیم هم ترجیح می داد فقط کسانی را که برای براندازی فعالیتی می کردند در اولیت دستگیری قرار دهد و بقیه را در اولیت های بعدی این موضوع قرار می داد.

تمام مطالب گفته شده تا کنون مربوط به چند دهه انقلاب بود ولی در قسمت های بعدی می خواهیم به جامعه آرمانی خود و آزادی های اجتماعی بپردازیم.

۷-۴ تعریف آزادی

معنی لغوی آزادی در لغت نامه دهخدا: حریت. اختیار. خلاف بندگی و عبودیت و اسارت و اجبار. قدرت عمل و ترک عمل. قدرت انتخاب.

در فرهنگ فارسی معین: آزادگی. آزاده بودن. رهایی، خلاص. شادی خرمی. استراحت، آرامش. جدایی، دوری. شکر، سپاس.

در فرهنگ فارسی عمید: ۱. آزاد بودن؛ رها بودن از قید و بند؛ زندانی و یا اسیر نبودن. ۲. رهایی؛ خلاصی. ۳. حق انجام دادن افکار و خواسته ها بر اساس اراده خود. ۴. جوانمردی. ۵. گسستگی از تعلقات؛ وارستگی.

سخنان برخی از بزرگان درباره آزادی:

آنان که آزادی را فدای امنیت می‌کنند، نه شایستگی آزادی را دارند و نه لیاقت امنیت را. «بنجامین فرانکلین»

زینت انسان در ۳ چیز است: علم، محبت و آزادی. «افلاطون»

باید آزادی را همراه عدالت انتخاب کرد؛ یکی بدون دیگری بی معناست. اگر کسی نان شما را بگیرد آزادی شما را هم گرفته است و اگر کسی آزادی شما را بریابد مطمئن باشید که که نان شما نیز در معرض تهدید است. «آلبر کامو»

کیش اشوزرتشت، دین آزادگی و آیین داد و امید است. برای نمونه گاتها، انسان را به گزینش منش نیک، رهبر دانا، دوست خردمند و همسر آشو سفارش می‌کند ولی وادار نمی‌سازد. دین زرتشت به هر شخص به عنوان فرد ارج می‌گذارد. آزادی و اختیار یکی از باارزش‌ترین داده‌های اهورایی است و هیچ‌کسی حق گرفتن آن را ندارد.

ای خداوند خرد هنگامیکه در روز ازل جسم و جان آفریدی و از منش خویش نیروی اندیشیدن و خرد بخشیدی. زمانی که به تن خاکی روان دمیدی و به انسان نیروی کارکردن و سخن گفتن و رهبری کردن عنایت فرمودی خواستی تا هر کس به دلخواه و با

کمال آزادی راه و کیش خود را برگزینند. هات ۳۱ بند ۱۱^۱

آزادی اندیشه و قلم و زبان و مجامع و شغل و منزل و غیره موجب آبادی و عمران ممالک است. «علی اکبر دهخدا»

آزادی از دیدگاه‌های مختلف، بسته به دین و مذهب و فرهنگ و در حکومت‌ها و جوامع مختلف تعاریف متفاوتی دارد. جملاتی نظیر آزادی اما در چارچوب قوانین حقوق بشری، آزادی در قالب فرهنگ مدرن یا سنتی در جامعه و حتی آزادی اما در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی، مؤید همین مطلب است. بنابراین باید از هر گروه و هر کسی که مدعی آزادی است بخواهید که آزادی را از دیدگاه خود و به صورت کامل تعریف کند.

مثلاً طبق قوانین جمهوری اسلامی شما آزاد هستید، ولی چه نوع آزادی‌ای؟ آزادی‌ای که در آن زنان و مردان نوع پوشش و مدل موی خود را هم به سختی انتخاب می‌کنند. آزادی‌ای که برای خواندن خیر و یا خواندن یک کتاب تحت شکنجه و زندان قرار می‌گیرند. آزادی‌ای که در آن زنان شهروند درجه دو محسوب شده و از حقوق برابر در جامعه محروم هستند. همه اینها را دموکراسی اسلامی می‌نامند و ملایان بدان افتخار می‌کنند.

آزادی از دیدگاه من این است که انسان در انتخاب خود باید آزاد باشد. این انتخاب می‌تواند در همه زمینه‌ها باشد. مثلا انتخاب نوع پوشش، انتخاب خوراک، انتخاب کتاب و موسیقی، انتخاب حزب سیاسی یا باور مذهبی، آزادی اندیشه و سلیقه و همه اینها به شرط آن است که موجب آزار عمومی و یا شخص دیگری را فراهم نکند.

هیچ شخص و گروه و دسته‌ای نباید مانع این آزادی شود و به هر بهانه‌ای از آن جلوگیری کند. مثلا بارها دیده‌ایم در جمهوری اسلامی به علت‌های واهی، آزادی‌های افراد زیر سوال رفته است. نمونه‌ای که همه ما شاهد آن بوده‌ایم انتخاب نوع پوشش است که از خصوصی‌ترین مسائل هر فرد محسوب می‌شود که در جمهوری اسلامی این انتخاب از سوی حکومت صورت گرفته است. مثال دیگری که می‌توان ذکر کرد، آزادی در انتخاب دین است. شاید برخی از انسان‌ها در سنین مختلف تصمیم بگیرند که دین خود را تغییر دهند ولی چون ساختار جمهوری اسلامی بر مبنای استفاده از دین بنیان نهاده شده، اجازه این کار را به مردم نمی‌داد و آنها را به سختی مجازات می‌کرد.

در حکومت ملی‌گرایان مردم‌گرا بر طبق تعریف آزادی که ذکر شد مردمان ایران دارای حق انتخاب به صورت کامل هستند. این حق انتخاب تا جایی که موجب ضرر زدن به آزادی شخص دیگری نشود باید مورد پذیرش و احترام واقع شود و حکومت نباید کوچکترین دخالتی در آزادی‌های مردم انجام دهد. از سوی دیگر باید سعی شود تا با

قانونمند کردن بیشتر آزادی ها برای جامعه به آنها نظم و ترتیب خاصی دهیم. جمهوری اسلامی و اندیشه آخوندی در سال های حکومت سعی بر این داشته که تعریف آزادی را فقط برهنه گردیدن زنان و مردان در خیابان عنوان کند چون آخوندها روش کار خود را بر سوء استفاده از احساسات عوام در جهت منافع خود قرار داده اند. به دلیل همین مساله، مثال های عینی از آزادی را عنوان می کنم چون دانستن اینکه چطور باید آزادی قانونمند شود برای دفاع از حرمت آزادی بسیار مهم است و هر یک از هواداران ملی گرایان مردم گرا این را باید بدانند و به دیگران بیاموزند.

۷-۵ پرسش و پاسخ هایی در مورد آزادی

برای بهتر فهمیدن موضوع آزادی بهتر است آن را به صورت پرسش و پاسخ مطرح کنیم چون در مورد آزادی هر چقدر هم توضیح دهیم بازهم ناکافی است و معنای اصلی را نمی رساند.

در دولت ملی گرایان مردم گرا آزادی در ایران شبیه کدامین کشور

است؟

در دولت ملی گرایان مردم گرا آزادی و تعریف آن شبیه کشورهای در دنیا است که مردم آن بر اساس معیارهایی مشخص دارای بیشترین میزان کرامت انسانی هستند. پیدا کردن این گونه کشورها کار سختی نیست و حتی با مراجعه به نمودار معروف لگوتوم پروسپریتی و جستجوی آن در اینترنت می توانید این کشورها را پیدا کنید. کشورهای حوزه

اسکاندیناوی شاید بهترین نمونه برای ما در این مورد باشند که در آمار جهانی نیز دارای سطح بسیار بالایی از ارزش به کرامات انسانی هستند. با الگو برداری از این کشورها و آمیختن فرهنگ ایرانی در آن، می‌توانیم نسخه مورد نظر خود را در باب آزادی‌های اجتماعی به دست آوریم.

آیا در یک ایران آزاد ما می‌توانیم هر کاری را انجام دهیم؟

شاید این سوال کمی خنده‌دار باشد ولی باید باور کنید وقتی با بسیاری از مردم به خصوص نوجوانان و جوانان صحبت می‌کردم مرتباً این سوال را از من می‌پرسیدند. باید گفت بله. در یک ایران آزاد شما هر کاری را می‌توانید انجام دهید به شرط آنکه موجب آزار رساندن به شخص و اشخاص به صورت خصوصی یا عمومی نشود. به عنوان مثال، شما دوست دارید در آپارتمان خود میهمانی ترتیب دهید دولت حق دخالت در نوع میهمانی شما و برگزاری آن را ندارد ولی اگر صدای موزیک این میهمانی موجب آزار همسایگان شود، شما در واقع آسایش و آزادی اشخاص دیگری را از بین برده‌اید. پس به شرط از بین نرفتن آزادی و آسایش دیگران شما در انتخاب خود آزاد هستید.

مثال دیگری که می‌توان عنوان کرد: اگر شما عقیده یک گروه تروریستی را که برای کشتار و بریدن سر انسانها و یا بمب‌گذاری و... توسط نمایندگان ملت محکوم شده‌اند و دستگاه عادل قضایی نیز آنها را تحت تعقیب قرار داده است ترویج دهید نام این آزادی در انتخاب نیست بلکه سوء استفاده از آزادی برای ترویج اندیشه یک گروه تروریستی می‌

باشد.

آیا در ایران آزاد همه باید بی حجاب باشند؟

این نیز سوالی است که هم بسیاری از معتقدان به حجاب و هم مخالفان آن در گوشه و کنار مطرح می کنند. یکی از تبلیغات رژیم آخوندی این بوده است که «اگر ما برویم ضد انقلاب می آید و چادر از سر زن ها و دخترهایتان بر می دارد.» که بعضا این تبلیغات بر روی قشر مذهبی تاثیراتی داشته است. لازم است که توضیحات کامل تری در مورد موضوع چادر بدهیم.

۷_۵_۱ داستان چادر سیاه

داستان چادر سیاه به شکل امروزی از زمان ناصرالدین شاه قاجار و سفر او به فرانسه آغاز می شود او برای زنان حرمسرای خودش چادر مشکی سوغات می آورد و تا آن زمان چیزی به نام چادر مشکی در ایران رایج نبود. تمام اقوام ایرانی مثل بختیاری ها، لرها، قشقایی ها، کردها، زنان بندری، گیلک ها و شمالی ها، ترکمن ها و اکثر زنان ایران تا قبل از ناصرالدین شاه اصلا چیزی بنام چادر را نمی شناختند. این چادر که اسم پارچه اش "کِرپ دوشان" و ضخیم و گلدار و سرتاسر سیاه بود سوغات ناصرالدین شاه برای زنان خود و زنان ثروتمند دربار بود، بعدها در ایران چیزی شبیه آن (چادر سیاه) البته خیلی ساده و ارزانتر درست کرده و وارد بازار کردند و چادر سیاه جایگاه عمومی پیدا کرد.

با تمام این تفاسیر پاسخ من به انتخاب نوع پوشش باز هم در بحث اولیه خلاصه می‌شود که در دولت ملی‌گرایان مردم‌گرا انتخاب نوع پوشش آزاد است و دولت ملی‌گرایان مردم‌گرا قرار نیست چادر از سر کسی بردارد و ما معتقد هستیم ایرانیان باید به درجه ای از خرد رسیده باشند که پوشش خود را بر اساس زیبایی و آراستگی انتخاب کنند نه صرفاً الگوهای مذهبی. اگر رضا شاه بزرگ صرفاً در مقطعی در یک حرکت انقلابی و درست دستور کشف حجاب داد به این خاطر بود که در آن مقطع زنان ایرانی به عنوان برده در خانه‌ها نگهداری می‌شدند و کار آنها فقط به همخوابگی با مرد و زایمان و بیگاری در ازای دریافت یک وعده غذا یا کمتر محدود می‌شد. اقدامی که رضا شاه انجام داد و به عنوان کشف حجاب شهرت یافت نه تنها در آن مقطع اشتباه نبود بلکه رهایی‌بخش نیمی از جمعیت ایران که بانوان این سرزمین باشند از اسارت و بندگی و بردگی بود. رضا شاه بود که با این فرمان درست باعث شد هزاران زن ایرانی به مدرسه رفته، تحصیل کرده و کم‌کم به حقوق و ارزش خود پی ببرند و بتوانند در امور جامعه سهم باشند. دولت ملی‌گرایان مردم‌گرا هیچ پوشش خاصی را به کسی تحمیل نمی‌کند ولی به عنوان پوشش اصلی مردمان ایران یک پوشش ملی و ایرانی را پیشنهاد خواهد داد.

البته باید گفت در مواقعی بعضی پوشش‌ها مثل حجاب و سایر البسه‌ی از این دست ترویج‌دهنده ارتجاع است. مثلاً دیده شده است که طرفداران گروه‌های تروریستی در اروپا برای همبستگی، برقع یا همان چادر سیاه‌های عربی که فقط دو چشم انسان در آن نمایان

است را می پوشند. اگر این البسه و چادر و هر پوششی برای ترویج یک اندیشه تروریستی که با انسانیت در تضاد است باشد دستگاه قضا و نمایندگان مردم، مسئول رسیدگی به آن می باشند.

بعضی از آزادی هایی که ظاهراً به ضرر شخص است نه جامعه، مانند آزادی استفاده از مواد مخدر آیا جزو آزادی های اجتماعی محسوب می شود یا خیر؟

بعضی از افراد که مواد مخدر همچون تریاک یا ماری جوانا مصرف می کنند این توجیه را دارند که باید در یک حکومت آزاد مصرف موادی همچون تریاک یا ماری جوانا نیز آزاد باشد چون ضرر این مواد بیشتر متوجه فرد است تا جامعه! در پاسخ باید گفت مساله مصرف مواد، به خصوص برای جامعه ما از یک موضوع تفریحی که گروهی اندک آن را مصرف می کنند گذشته و به یک معضل ملی تبدیل گردیده است. کشور ما بنا بر موقعیت جغرافیایی، در همسایگی بزرگترین تولید کننده مواد مخدر یعنی افغانستان است که بستر مناسبی برای قاچاقچیان مواد مخدر را تشکیل داده است. توجیه مصرف کنندگان درباره ضرر زدن شخصی مواد مخدر نیز کاملاً اشتباه است. ممکن است بیشتر کسانی که مواد مصرف می کنند انسان های خوبی باشند که به صورت خواسته یا ناخواسته به این راه کشیده شده اند ولی باید گفت ضرری که مصرف مواد مخدر بر روی جامعه و خانواده های ایرانی گذاشته است غیر قابل چشم پوشی است و نمی توان صرفاً آن را آزادی شخصی نامید. باز

تاکید می‌کنم آزادی آن انتخابی است که موجب ضرر و زیان به شخص دیگر و عموم جامعه نشود ولی مواد مخدر جزو این مقوله به حساب نمی‌آید.

اکنون باید معضلات پیش روی جامعه را بررسی کنیم و بدانیم در راه نبرد خود با چه مشکلات اجتماعی مواجه هستیم.

۶-۷ خانواده

نهاد خانواده که کوچکترین بخش هر جامعه انسانی را تشکیل می‌دهد در زمان حکومت جمهوری اسلامی دچار آسیب‌های جدی شد و مفهوم واقعی خود را در بین بسیاری از خانواده‌ها از دست داد. خانواده که برای هر یک از ایرانیان تا پیش از این به عنوان کانون مقاومت و دفاع و همیاری و همدلی محسوب می‌شد، تحت تعالیم رژیم آخوندی با اختلاف افکنی و تبعیض‌های طبقاتی و اقتصاد از هم پاشیده و فاسد، و ترویج افکار مرتجع از یک سو و از سویی دیگر با تبلیغات رسانه‌های گلوبالیستی که خود را مدعی آزادی عنوان می‌کردند، مفهوم خود را از دست داد و ما با بسیاری از خانواده‌های از هم گسیخته روبه‌رو شدیم.

هر ایرانی وطن پرست باید بداند که جایگاه خانواده جایگاه والایی است و به این علت است که حکومت جمهوری اسلامی و استعمار برای نابودی این جایگاه در بین ایرانیان تلاش‌های بسیاری می‌کند. شما همیشه با داشتن خانواده‌ای قوی که پشتتان باشد احساس

قدرت خواهید کرد و می توانید بزرگترین حرکتها را انجام دهید، ولی وقتی در جامعه تنها باشید طبیعتاً منزوی گردیده و به زحمت خواهید توانست به جایگاه ارزشمندی که لایق آن هستید برسید.

مشکلات اقتصادی، عدم تطابق دیدگاه‌های مذهبی و به تبع آن فرهنگی، ترویج دروغ و ریاکاری، منفعت طلبی و از دست رفتن ارزش هایی مانند احترام به بزرگ ترها در خانواده های ایرانی باعث عدم انسجام و قطع معاشرت ها بین اعضای یک خانواده (از جمله فرزندان و پدر مادرها و دیگر اعضای خانواده با یکدیگر) گشته است.

۷-۷ معضلات جامعه ایران

۷_۷_۱ ازدواج

خانواده با ازدواج شکل می گیرد ولی مساله ازدواج نیز در ایران به یکی دیگر از معضلات بزرگ تبدیل شده که آن را در اینجا بررسی می کنیم.

از آنجایی که درازدواج بسیاری از ایرانیان خواست قلبی و شناخت کافی چندان مطرح نبوده و بیشتر تحت تاثیر عوامل دیگر است، این نوع ازدواج‌ها چندان دوامی نیاورده و خانواده‌های کوچک و نوبنیاد سریعاً از هم گسیخته می شوند. باید در دولت ملی گرایان مردم‌گرا تلاش خود را انجام دهیم که این عوامل را تا حد ممکن از بین برده و کرامت انسانی جامعه را به درجه ای برسانیم که اگر فردی بخواهد زندگی مشترکی را آغاز کند از

روی عشق و دوستی و اشتراکات فرهنگی و عقیدتی باشد نه دلایلی که هیچ کدام ربطی به یک زندگی پایدار ندارند.

دلایل ازدواج بسیاری از ایرانیان به شرح زیر است :

عامل فشار خانوادگی

این عامل شاید در کشورهای پیشرفته از بین رفته یا کم شده باشد اما همچنان در کشورهای جهان سوم یکی از مهم ترین علت های ازدواج است. در این کشورها که ساختار خانواده سنتی همچنان پابرجاست، بدون اینکه نظر خاصی از دختر یا پسر پرسیده شود برای آنها زوجی را انتخاب می کنند و پسر و دختر مجبور هستند تا آخر عمر بسوزند و بسازند یا پس از مدتی کار به جدایی می کشد و یا اینکه در حالت یک طلاق عاطفی به سر خواهند برد.

از دیگر نمونه های فشار خانوادگی: تلاش والدین برای بیرون کردن دختر یا پسر از خانه به وسیله ازدواج است. گویی دختران و پسران سربار آن خانه اند و پدر و مادر می خواهند سریعتر خود را از دست آنها راحت کنند. آنها با این فلسفه که با ازدواج، دختر و

پسر خود را سر و سامان می دهند، دلیل بیرون کردن دختر و پسر خود را از خانه توجیه می کنند. باید از چنین پدر مادرهایی پرسید، شما که توان نگهداری از فرزندان خود را ندارید به چه دلیل آنها را به وجود آورده اید؟

فشارهای اطرافیان و خانواده و اقوام نیز از فشارهایی است که معمولاً بر تصمیم افراد برای ازدواج تاثیر می گذارد. سوالات احمقانه و مضحکی مثل: کی میخواستی ازدواج کنی؟ یک شوهر یا زن خوب برایت سراغ داریم؟ دیگر داری پیر میشوی؟ اگر زن گرفته بودی الان بچه ات اندازه ما بود؟

و از این قبیل پرسش ها و نظرها که باعث وارد آوردن فشار روانی بر روی جوانان برای ازدواج می شود. حال فرض را بر این می گیریم که آن فرد، زن گرفته یا شوهر کرده بود و بچه اش هم اندازه شما بود! که چه بشود؟ چه دستاوردی برای بشریت و کشور و محیط زیست داشته است؟ و همین باورهای غلط بوده که روزگار ما را سیاه کرده است.

عامل فشارهای اجتماعی

جامعه هم فشارهای خاص خودش را دارد و این فشارها هم متأسفانه بیشتر در کشورهای توسعه نیافته جهان سومی و مخصوصاً خاورمیانه بیشتر است. هنوز در جامعه‌ای مثل ایران و مخصوصاً شهرهای کوچک تر مرد یا زنی که نخواهد ازدواج کند و به زندگی مستقل بپردازد پذیرفته نیست و اجتماع به چشم دیگری به او نگاه می‌کند.

این فشارها در زمان رژیم جمهوری اسلامی به حدی بود که شرط استخدام در ادارات دولتی را شرط تاهل گذاشته بودند و این خود توهین به همه انسان‌هایی بود که هنوز تصمیم به ازدواج نگرفته و یا شخص مناسبی را پیدا نکرده بودند و یا دیدگاه دیگری نسبت به زندگی مشترک داشتند. شرط متاهل بودن برای استخدام، تمامی قابلیت‌های یک شخص شایسته را زیر سوال برده و فقط شرط یافتن کار را تاهل می‌داند. معمولاً در حکومت جمهوری اسلامی داشتن مهارت و دانش لازم، کمترین تأثیر در استخدام و پذیرفته شدن شخص جوای کار را داشته و شرط دینداری و وفاداری به جمهوری اسلامی و تاهل مهمترین دلایل برای به دست آوردن کار محسوب می‌شود.

البته باید گفت این فشارهای اجتماعی معمولاً بر روی زنان بیشتر بود. مثلاً زنانی که مجرد و یا مطلقه بودند، از هر جهتی تحت فشار قرار می گرفتند و تربیت شدگان نظام آخوندی از هر جهت قصد سوء استفاده از آنها را داشتند.

عامل اقتصادی

همانگونه که در فصل پیش گفتم اقتصاد یکی از مهم ترین عوامل تعیین کننده در هر جامعه ای می باشد و این موضوع از جوامع پیشرفته جهان اولی تا جوامع سنتی و عقب مانده جهان سومی را شامل می شود. در مساله ازدواج نیز عامل اقتصادی نقش بسیار پررنگی دارد. حقیقتاً نمونه هایی که من شاهد آن بودم گاهی تأسف آور و گاهی مضحک بودند. در ایران این چنین مرسوم شده است که خانواده ها برای پسران خود دنبال دختر کارمند بودند و حتی خود پسرها هم، چنین دختری را برای ازدواج برمی گزیدند چرا که به تنهایی و به قول خودشان با یک حقوق توان اداره و زندگی مستقل را نداشتند. حال در نظر بگیرید اگر درآمد ماهیانه یک فرد شرایط یک زندگی خوب را فراهم میکرد آیا کسی حاضر بود به این دلیل دنبال ازدواج با یک دختر یا پسر کارمند برود؟ یا چیزی که اکنون آرزوی هر

دختری است که با یک پسر پولدار ازدواج کند و در این میان مساله عشق و دوست داشتن به دست فراموشی سپرده شده و عامل اقتصادی یا پول جای همه چیز را گرفته است. حتی شاهد پدیده‌های جدیدتری نیز در ایران بودیم تا جایی که ازدواج را به راهی برای کسب درآمد بدل کرده بودند. مثلاً دخترها برای مهریه خود (مهریه میزان پول یا طلا یا زمین و...) که در قرارداد ازدواج می‌نویسند و داماد باید به عروس بپردازد، بهای سنگینی را طلب می‌کردند، مثلاً به اندازه سال تولد خود سکه‌های طلا می‌خواستند. بدین گونه که اگر دختری متولد سال ۱۳۶۵ بود برای مهریه ۱۳۶۵ سکه طلا درخواست می‌کرد. البته این گونه دخترها به پسران می‌گویند که این مهر را از تو نمی‌گیریم و فقط برای پز دادن جلوی اقوام این کار را انجام می‌دهیم، ولی به شخصه شاهد بودم که در بعضی موارد هنوز یک روز از روز عروسی نگذشته دختر مهریه خود را به اجرا گذاشته و از این راه برای کاسی کردن استفاده می‌کرد.

از دیگر موارد می‌توان به مشکلات اقتصادی دختران یا پسرانی اشاره کرد که تمام

سعی خود را معطوف به پیدا کردن یک خانواده پولدار کرده که با دختر یا پسر این خانواده

ازدواج کند و از قبل این ازدواج، به ثروتی رسیده یا از بدبختی اقتصادی نجات پیدا کنند.

در هر سه عامل بالا یعنی عامل فشار خانوادگی، عامل اجتماعی و عامل اقتصادی

تنها موردی که فراموش شده است **عشق و دوست داشتن** دو طرف است. یعنی این

گونه عوامل باعث می شوند که دو نفری که با هم بیشترین تفاهم و علاقمندی احساسی و

عاطفی را دارند نتوانند به یکدیگر برسند.

وظیفه اصلی ما در دولت ملی گرایان مردم گرا بر طرف کردن مشکلات مذکور

است که اگر دختران و پسران ایرانی تصمیم به ازدواج گرفتند دیگر با این مسائل رو به رو

نگردند و این موارد ملاک و معیار برای ازدواج نباشد.

۲_۷_۷ معضل اعتیاد

هیچکس به صورت دقیق نمی‌داند معضل اعتیاد و آلودگی مردم ایران به اعتیاد از کجا آغاز شده است اما چیزی که واضح است در دوران قاجار مصرف تریاک در کشور با سرعت بسیار زیادی شدت گرفت. یک روایت این است که انگلیسی‌ها برای آلوده کردن مردم ایران، تریاک را مجانی در اختیار مردم قرار می‌دادند و حتی به کسانی که پس از کشیدن تریاک، شیره آن را تحویل داده پولی نیز پرداخت می‌کردند.

تصویر شماره ۷-۱ یکی از شیره‌خانه‌های زمان قاجار را نشان می‌دهد. این شیره‌کش خانه‌ها به همت رضا شاه بزرگ از کشور جمع و مشکل اعتیاد تا حدود زیادی به یاری شاهان ایران ساز پهلوی از ایران رفع گردید.



۷-۱ شیره‌کش خانه در دوران قاجار

اما می خواهیم به بررسی معضل اعتیاد در جامعه کنونی ایران پردازیم. از آنجا که ما ایرانیان عادت داریم افعال نکوهیده را با نامگذاری های خود تبدیل به پدیده ای مثبت کنیم ابتدا به نام های گذاشته شده بر روی مواد می پردازیم:

مثلا بسیاری نام تریاک را "دوا" گذاشته اند و بسیاری دیگر نام حشیش را "علف" و هر کدام از این افراد تفسیرها و تعبیرها و حتی وصف هایی از خودشان در باب مواد اعتیاد آور بیان کرده و از مفید بودن این مواد برای پا درد و کمر درد تا شادی و نشاط آور بودن و حتی خواص "ضد سرطان آن" سخنها گفته و می گویند.

بهر حال یک انسان برای انجام کاری اشتباه باید اول خود را از درون توجیه کند و برای انجام کار خود هزار و یک خاصیت و محاسن بشمارد و حق را به خود دهد تا بتواند خود را آماده انجام آن کار کند، این موضوع نه تنها در مورد اعتیاد بلکه در مورد بسیاری از خطاهای دیگر آدمی نیز صدق می کند.

مشکل اساسی در مورد اعتیاد به مواد مخدر در بین ایرانیان وجود همسایه شرقی یعنی افغانستان است که بزرگترین کانون تولید مواد مخدر دنیا محسوب می شود و این موضوع تاثیرات زیادی بر روی مردم ایران داشته است. آمارهای زیادی نیز در باب اعتیاد ایرانیان مطرح می شود، طبق آمارهای ذکر شده نزدیک به ده میلیون معتاد در کشور وجود دارد ولی چون همیشه آمارهای دولتی در ایران بسیار کمتر از واقعیات است، در این مورد نیز باید آمار فراتر از این رقم باشد.

باید گفت جای تاسف بسیار دارد که ما به اندازه مجموع جمعیت کشور نروژ و سوئد در کشورمان معتاد داریم، و نبرد ملی‌گرایان مردم‌گرا برای از بین بردن مشکل اعتیاد بسیار جدی خواهد بود، چون ملتی که همیشه نقطه ضعفی مانند اعتیاد دارد سرافکنده است و تمام فکر و ذکرش تهیه مواد و مصرف آن است نمی‌تواند جامعه‌ای سالم را به وجود بیاورد و این جامعه با اولین برخورد با سختی‌ها از هم خواهد پاشید.

۷_۷_۳ معضل فقر و تبعیض طبقاتی

از دیگر معضل‌های پیش روی ما معضل فقر و تبعیض طبقاتی است. این معضل با توجه به نظام طبقاتی ایجاد شده توسط جمهوری اسلامی در کشور ما بیشتر از هر زمانی به چشم می‌خورد. آخوندها و اطرافیان و آقازاده‌هایشان برای خود یک طبقه ثروتمند ساخته و ثروتی که متعلق به ملت ایران بود را چپاول کرده و جامعه را در فقر مطلق نگه می‌داشتند. وجود تبعیض‌های طبقاتی در جامعه ایران بیداد می‌کرد و شما می‌توانستید با نگاهی به جنوب شهر تهران و تفاوت آن با شمال شهر تفاوت بین فقر و ثروت را ببینید. مساله به تهران نیز ختم نمی‌شد و در روستاهای دور افتاده ایران همچون روستاهای بلوچستان، کردستان و حتی شهرهای مرکزی ایران این فقر نمود بیشتری می‌یافت.

از بین بردن فقر و ساختن طبقه بزرگ متوسط از وظایف اصلی ملی‌گرایان مردم‌گرا است. در فصل اقتصاد به خوبی این مورد را توضیح دادیم که چگونه می‌توان یک طبقه بزرگ متوسط ساخت و تبعیض‌ها را تا حد ممکن کم کرد. در اینجا نیز تاکید می‌کنم که

فقر و ثروت عوامل نسبی هستند و هیچ گاه ثابت نمی مانند. هر کس که ثروتی از راه های مختلف به دست آورده باید بداند این ثروت اصولاً پایدار نیست و با افزایش فقر در جامعه خطر از دست دادن ثروتش بیشتر می شود چون در هر لحظه امکان دارد فقرای جامعه قیام کرده و بنیان آنها را در هم بشکنند. باید این فرهنگ در جامعه رایج شود که ساخت طبقه بزرگ متوسط، کمک کننده به امنیت جامعه، ثبات سرمایه گذاری و یک جامعه پایدار است. مسائلی همچون فخر فروشی به علت ثروت زیاد باید از جامعه ما یکبار برای همیشه رخت برنندد و جای خود را به میهن پرستی و احترام متقابل بدهد.

۷_۷_۴ معضل افزایش نامناسب جمعیت

کوبیدن آخوند خمینی بر طبل افزایش جمعیت در دهه شصت باعث رشد بی رویه جمعیت ایران گردید به نحوی که اکثر متولدین دهه شصت و پس از آن با انواع و اقسام محرومیت ها در زمینه تحصیلی، شغلی و معیشتی رو به رو شدند. کلاس های پر جمعیت و مدارس دو شیفت از دستاوردهای آخوند خمینی برای افزایش نامناسب و غیر اصولی جمعیت در ایران بود. آخوند خامنه ای نیز مرتب بر طبل افزایش جمعیت در ایران می کوفت تا شاید بتواند به مانند خمینی با برهم زدن تعادل جمعیتی ایران و به وجود آوردن یک قشر فقیر از این موضوع سواستفاده کرده و برای خود نیرو جذب کند اما این سیاست با آگاه شدن بیشتر مردم و تجربه های آنها از گذشته شکست خورد. مردم به چشم خود دیده بودند که چگونه بسیاری قربانی سیستم افزایش جمعیت هستند و این بار فریب آخوند

مرتجعی چون خامنه‌ای را نخوردند.

سیاست حکومت آخوندی از افزایش جمعیت به دو علت عمده بود:

- ۱- تعداد جمعیت ایران را افزایش داده، در نتیجه به جمعیت شیعیان بیافزاید و در مسابقه‌ای که با دولت‌های سنی منطقه گذاشته پیروز شود.
- ۲- با افزایش نامناسب جمعیت به میزان فقرای جامعه افزوده و از این فقرا برای نقشه‌های خود استفاده کند. چون معمولاً کسانی که با فقر دست و پنجه نرم می‌کنند سریعتر به ارگان‌های سرکوب مردم مثل بسیج و... کشیده می‌شوند و خواسته و ناخواسته به نیروهای ضد مردمی تبدیل می‌شوند.

از وظایف دیگر ملی‌گرایان مردم‌گرا برقراری تعادل مناسب و توازن جمعیت مناسب در ایران است. وجود یک جمعیت ۳۰ میلیونی در رفاه و امنیت و کیفیت زندگی بالا، بسیار بهتر از وجود ۳۰۰ میلیون انسان است که هر روز با فقر و بدبختی باید دست و پنجه نرم کرده و توان گذر از مشکلات را ندارند.

۷_۷_۵ معضل تن‌فروشی

از دیگر معضله‌های اجتماعی در ایران معضل تن‌فروشی است. این نیز ریشه اساسی در فقر دارد و با شروع جمهوری اسلامی این موضوع به شکل چشم‌گیری افزایش یافت. آخوندها حتی نمونه تن‌فروشی اسلامی (صیغه) را رواج دادند و از فقر زنان و دختران سوء

استفاده کرده و جیب های خود را پر کردند و نام اسلامی صیغه بر روی آن گذاشتند تا کار خود را شرعی و حتی با ثواب در آخرت معرفی کنند! این معضل تن فروشی تا حدی در ایران افزایش یافت که اکنون پسران تن فروش نیز به زنان تن فروش افزوده شده اند.

شاید برخی این نظر را داشته باشند که در بسیاری از کشورهای دنیا تن فروشی آزاد است و این کار آسیبی به شخصی وارد نمی کند. باید اینطور پاسخ داد: تن فروشی یا کارگری جنسی در کشورهای دموکراتیک دنیا قوانین خاص خود را دارد که در آن حق و حقوق کارگران جنسی در نظر گرفته شده است. حتی در ترکیه کارگران جنسی از حق بیمه درمانی، حق بازنشستگی و دستمزد عادلانه برخوردار هستند. در اکثر کشورهای برجسته دنیا کارگران جنسی این کار را به عنوان یک شغل انتخاب کرده و اجباری از نظر فقر یا مافیای سکس و غیره بر روی آنها نبوده است. اما در ایران هیچ نوع تامین شغلی، بیمه سلامت و... برای کارگران جنسی وجود ندارد.

در دولت ملی گرایان مردم گرا بر اساس رأی اکثریت نمایندگان ملت اگر کسی شغل کارگری جنسی را انتخاب کرد باید حتما از بیمه درمانی و حق بازنشستگی نیز برخوردار باشد و از هر گونه سوء استفاده مافیای سکس و تجارت انسان از این موارد جلوگیری شود.

ما باید در درجه اول جامعه ای را بسازیم که کسی به علت فقر و بدبختی به تن فروشی نپردازد و تنها در صورتی که خود فرد تصمیم به برگزیدن این موضوع به عنوان

یک شغل را داشت وارد آن شود. مسلماً اگر برای همه افراد جامعه شغل و رفاه کافی فراهم شود افراد معدودی حاضر به پذیرش این موضوع به عنوان یک شغل خواهند شد.

در پایان این فصل نتیجه می‌گیریم که وضعیت اجتماعی ایران نیازمند تلاش و کوشش تمامی مردم برای بازگشت به اصالت ایرانی و ملی است. این تلاش به عهده یک‌ایک ما است و قبل از هر چیز بر اساس این مانیفست باید بدانیم چه چیز را می‌خواهیم و در راه آن مبارزه کنیم.

فصل هشتم

احیای هویت ملی

۸ فصل هشتم: احیای هویت ملی

۱-۸ جمهوری اسلامی و هویت ملی

در حکومت جمهوری اسلامی که بر منبای اسلام ناب محمدی بنا شده بود کمترین اهمیتی به هویت ملی ما داده می‌شد حتی ملاحی حاکم به خصوص در ابتدای انقلاب سعی بر از بین بردن این هویت ملی داشتند، زیرا وجود و ماهیت خود را با گرایش ایرانیان به هویت ملی در خطر می‌دیدند. اولین مبارزه آخوندها با هویت باستانی و ملی ما با بناهای باستانی مثل تخت جمشید بود که به واسطه مقاومت جانانه هم استانی‌های من در استان فارس این تلاش به شکست انجامید. پس از آن چون آقازاده‌ها^۱ و آخوند‌ها پی بردند از راه فروش این آثار باستانی می‌توانند به ثروت‌های یک شبه برسند، دست به فروش آثار باستانی زدند. هر بار که به تخت جمشید سری می‌زدید با این منظره رو به رو می‌شدید که یک اثر از آن کم شده است.

از سوی دیگر چون اندیشه آخوندیسم مخالف هر نوع جشن به غیر از اعیاد شیعیان بود و نوروز باستانی ما را به عنوان یک رقیب سرسخت برای اعیاد خود می‌دیدند سعی بر برچیدن نوروز داشتند. خوب بخاطر دارم که چندین بار به علت وفات «فاطمه دختر پیامبر

^۱ به فرزندان آخوندهای حاکم در جمهوری اسلامی و فرزندان سران جمهوری اسلامی آقازاده‌ها

گفته می‌شود.

مسلمانان» اعلام کردند که امسال عید نداریم و سعی کردند این را به مردم نیز القاء کنند ولی باز هم به علت مقاومت مردم بر سر برگزاری نوروز شکست جانانه ای خوردند. وقتی ملایان شکست خود را در برچیدن مراسم نوروز دیدند از راه جدیدی وارد شده و به آن رنگ و بوی مذهبی دادند. آخوند کلا همیشه اینطور بوده است، زمانی که نتواند یک پدیده ملی و یا مورد پسند اکثریت مردم را از بین ببرد سعی می کند از آن به نفع خود استفاده کند.

در مدارس ما هویت ملی از کمترین اهمیتی برخوردار بود. یاد دارم که در کتاب تاریخ، اکثر شاهان ایران را ستمگر معرفی می کردند که مردم از ظلم آنها رنج می بردند ولی خود و انقلاب اسلامی شان را بسیار زیبا و عادل جلوه می دادند.

از طرفی تمامی محاسن را در کتاب دینی و تاریخ به امامان شیعه و اعراب داده بودند و حتی ذره ای از عظمت فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، پادشاهان بزرگی مانند کورش و داریوش و دلاوری های ایرانیان و سرداران بزرگ ایرانی چون بابک خرمدین در مقابل اعراب سخنی در میان نبود. این کتاب ها را باید دانش آموزان در مدارس از همان مقطع ابتدایی تا دبیرستان به زور می خواندند و حفظ می کردند.

از سوی دیگر جمهوری اسلامی با روش های نسبتاً هوشمندانه تری سعی در تخریب فرهنگ و حتی اسامی ایرانی داشت. مثلاً در سریال ها و فیلم هایی که توسط حکومت یا کارگردانان حکومتی تهیه می شد نام شخصیت های منفی فیلم را اسامی ایرانی مانند ایرج،

بهرام، ماهرخ و فرهاد می‌گذاشتند و در سوی مقابل شخصیت‌های مثبت اسامی مذهبی و امام‌های شیعه داشتند.

در مجموع تمامی تلاش‌های حکومت جمهوری اسلامی برای نابود کردن فرهنگ و هویت ایرانی ما بوده است و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. وظیفه‌ای که بر عهده ملی‌گرایان مردم‌گرا است احیای مجدد فرهنگ ایرانی و آریایی ماست.

در این فصل به چند نمونه مهم از این احیای فرهنگ اشاره می‌کنیم.

۸-۲ مسأله انتخاب نام و کلمات پارسی

تاکنون شده بخواهید به یک کشور خارجی سفری کنید، یا با یک فرد خارجی ارتباطی برقرار کنید؟ مهم‌ترین گزینه‌ای که به ذهنتان رسیده چه بوده است؟ اولین راه ارتباطی که با او در نظر می‌گیرید چیست؟ و اولین سوالی که با دانستن اسم او به ذهنتان می‌آید چیست؟

هویت هر ایرانی از همان بدو تولد با دو اصل مهم تعیین می‌شود. یکی از این اصول **اسامی پارسی** و دیگری **مسأله درود و بدرود** است. در سال‌های اخیر دیده‌ایم که با تکامل خرد در بین ایرانیان و همچنین آگاه‌سازی ایرانیان وطن‌پرست، مردم اسامی عربی و اسلامی را کنار گذاشته و اسامی پارسی و ایرانی را جایگزین این اسامی کرده‌اند. حتی بسیاری که در شناسنامه نام‌های عربی-اسلامی داشتند در اولین فرصت این نام را تغییر

داده و حتی اگر سید بودند آن را نیز به کناری گذاشته اند و هویت ایرانی برگزیده اند.

موضوع اسامی پارسی و دانستن صحیح معانی اسامی پارسی باید یکی از برنامه های مدارس ما باشد و دانش آموزان باید به خوبی معنای نام خود و دیگر همکلاسی های خود را بدانند و این به عنوان یک ارزش محسوب شود. در پایین به توضیحات بیشتری در این باب می پردازم.

۸_۲_۱ درود و بدرود

درود و بدرود یا به عبارتی سلام و خداحافظ دو واژه بسیار ساده است که به سادگی قابل جایگزینی با معادل عربی آن در زبان ما می باشد. در هر فرهنگ و هر کشوری ساده ترین راه ارتباط با یکدیگر درود (سلام) و بدرود (خداحافظی) گفتن است. این واژه شاید روزانه بیش از چندین بار برای هر فردی در جامعه تکرار شود. حتی اگر یک خارجی بخواهد به ایران بیاید اولین کلمه ای که دنبالش میگردد معنی واژه درود (سلام) به زبان فارسی است. حال چرا باید مهم ترین و ساده ترین واژه زبانی ما، کلمه ای باشد که از زبان بیگانه وارد فرهنگ ملی ما شده است؟ جایگزین کردن واژه درود و بدرود در جامعه بسیار ساده تر از آن است که بخواهیم برای یکایک واژگان معادل پارسی انتخاب کنیم. البته این موضوع نیز بسیار مهم است ولی جایگزین کردن این دو واژه مهم که روزانه هزاران بار بکار می رود میتواند در حفظ اصول و فرهنگ پارسی ما بسیار موثر واقع شود و اولین گام است.

از طرف دیگر واژه عربی "سلام" را که بررسی کنیم به ریشه تسلیم بودن می‌رسیم. حتی اگر خوب دقت کنیم حرکاتی که هنگام سلام گفتن انجام میشود مثل دست بر سینه گذاشتن نشان از بندگی است. در حالی که واژه درود با یک قدرت و هیجان خاص گفته میشود که بر عکس سلام که نشانه تسلیم است نشانه عظمت و قدرت است.

پس در یک نتیجه‌گیری کوتاه یکی از اهداف آموزشی، باید جایگزینی کلمات کوتاه ولی موثر پارسی همانند "درود و بدرود" با معادل عربی آن باشد.

۸_۲_۲ انتخاب نام

آیا تا کنون راجع به نام خود تحقیق کرده‌اید و در مورد معنا و ریشه آن اطلاعاتی دارید؟

متأسفانه باید گفت با وجود این که ما در کشور پارسی زبان با فرهنگ بیش از ۲۵۰۰ ساله زندگی می‌کنیم اما بیشتر اسامی خود را عربی-اسلامی انتخاب کرده و این خود تیشه زدن به ریشه و فرهنگ ایرانی ماست.

از مهم‌ترین گامها برای باز یافتن عظمت از دست رفته، کنار گذاشتن اسامی تحمیلی عربی و... است، حتی اگر این اسامی سالها بر روی ما گذاشته شده و به آن عادت کرده باشیم، و پدر و مادر و اقوام و آشنایان برای ما انتخاب کرده باشند و برای ما عزیز باشد. چون برای باز یافتن غرور از دست رفته باید از بسیاری مسائل عبور کنیم.

شاید دیده باشید که من در کنار نام اصلی خودم نام **نستوه** را هم قرار می‌دهم و سعی کردم هویت خودم را با این کلمه پارسی بسازم که معنای "خستگی ناپذیر" دارد.

بارها و مخصوصاً در این سالهای اخیر دیده‌ام، متولدین عصر جدید (دهه ۶۰ تا ۹۰ هجری شمسی) به والدین خود نسبت به انتخاب نام خود اعتراض می‌کنند.

رضا شاه بزرگ در مقطعی بکارگیری اسامی ایرانی را برای شناسنامه اجباری کرد. به خوبی یاد دارم که پیرمردها و پیرزن‌های محله ما اکثراً نام‌های ایرانی اصیل داشتند و برایم جالب بود که چطور والدین این افراد چنین نام‌های اصیلی برای آنها انتخاب کرده‌اند. پس از تحقیق در این باره متوجه شدم که این نیز یکی از روشهای هوشمندانه رضا شاه برای ترویج نام‌های پارسی بوده است. راه ما نیز از راه ایشان جدا نخواهد بود.

۸-۳ احیای جشن‌های باستانی ایران

از دیگر وظایف ملی‌گرایان مردم‌گرا احیای جشن‌های باستانی ایران است. فلسفه ایرانیان باستان همیشه بر شادی و نیکی بوده و در این جشن‌ها همیشه اهورمزدا را بخاطر نعمت‌ها و زیبایی زمین ستایش می‌کرده‌اند. فلسفه سپاسگزاری در تمام این جشن‌ها نفهته است و باید بیاموزیم که وقتی در مقابل زیبایی و بخشش و رفاه سپاسگزار باشیم، آنها برای ما همیشگی و پایدار خواهند بود.

جشن‌های اصیل ایرانی که ریشه در آیین مهر و زرتشتی دارد به سه دسته تقسیم

می‌شوند: جشن‌های سالیانه (مانند نوروز و سده)، جشن‌های ماهیانه (هرگاه نام روز و نام ماه برابر می‌شد آن روز را جشن می‌گرفتند، مانند روز امرداد از ماه امرداد=امردادگان) و جشن‌های متفرقه.

در اینجا برخی از اسامی جشن‌های باستانی در ماه‌های مختلف سال آورده شده است.

فصل بهار

نوروز باستانی از اول فرودین ماه

زادروز آشو زرتشت در ششم فروردین ماه

مراسم سیزده به در و سبزه‌گره زدن، در سیزدهم فروردین ماه

جشن اردیبهشتگان در دوم اردیبهشت ماه

فصل تابستان

جشن تیرگان از دهم تیر ماه

جشن امردادگان در سوم امرداد ماه

جشن شهریورگان در چهارم شهریور ماه

فصل پاییز

جشن مهرگان در شانزدهم مهر ماه

جشن آبانگان در چهارم آبان ماه

جشن آذرگان در سوم آذر ماه

فصل زمستان

جشن شب یلدا شب در روز آخر آذر ماه

جشن بهمنگان در دوم بهمن ماه

جشن سده در ۱۰ بهمن ماه

جشن سپندارمزدگان در ۲۹ بهمن ماه

جشن چهارشنبه سوری در آخرین سه شنبه سال

وظیفه دولت ملی گرایان مردم گرا برگزاری تک تک این جشنها به بهترین و

شایسته ترین نحو و احیای دوباره حس شادی در بین مردم و سپاس گذاری از پروردگار

ایران برای نعمت هایش است.

۸-۴ احیای جشن های ۲۵۰۰ ساله

یکی از کارهای ارزشمند شاهنشاه آریامهر برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بود. شاهنشاه آریامهر در این طرح مبتکرانه و هوشمندانه با دعوت از تمام سران کشورهای دنیا عظمت و شکوه ایران را به رخ آنها کشید. این جشن ها علاوه بر به تصویر کشیدن شکوه ایران باعث شد تا مردم بسیاری از کشورهای دنیا با ایران آشنا شوند و به شکوفایی صنعت توریسم و اقتصاد کشورمان نیز بسیار کمک کرد. ما باید در دولت ملی گرایان مردم گرا در حد امکان هر چند سال یکبار این جشن باشکوه را برگزار کنیم تا عظمت تاریخ و فرهنگ ایران را به رخ جهانیان بکشانیم.

۸-۵ شناسایی و نگهداری آثار باستانی

جای جای ایران مملو از آثار به جای مانده از پیشینیان ما است. این آثار اغلب مورد بی توجهی و حتی نابودی و سرقت در زمان حکومت جمهوری اسلامی واقع شدند. مثلا در شهر من اقلید دو اثر بسیار مهم باستانی وجود دارد که یکی «حوضچه دختر گبر^۱» و دیگری «کتیبه تنگه براق^۲» است که در اثر فرسایش و مشکلات جوی و یا تخریب عده ای سودجو

^۱ حوض دختر گبر با سه پله، یک حوض با عمق کم و کتیبه ای به خط پهلوی ساسانی به طول دو متر و عرض ۸۸ سانتی متر در خود تاریخی از این شهرستان نهفته دارد.

^۲ کتیبه شاپور یکم که کتیبه ای دو زبانه به زبان پهلوی و زبان پارسی است، در سال ۱۳۳۵ در تنگ براق کشف شده است.

که هر نقطه ای از خاک کشور را به دنبال یافتن گنج و پول باد آورده کند و کاو می کنند تخریب گردیده است. ما باید تک تک این موارد را شناسایی و سریعاً راه هایی را برای حفاظت و نگهداری از این آثار باستانی پیدا کنیم.

در زیر می توانید تصویر حوضچه دختر گبر را ببینید.



حوضچه دختر گبر

در پایان باید خاطر نشان کنیم هویت ملی ما پیوند بسیار با ایران پادشاهی دارد. به همین دلیل است که خود را مدافع حکومت پادشاهی پارلمانی میدانیم و برای این هدف مبارزه می کنیم. مبارزه ما برای روزی است که بنایی زیبا و حیرت آور به مانند تخت جمشید طراحی و پادشاه کشورمان را در آنجا به تخت بنشانیم و دولت ها و مردم دنیا را برای نظاره عظمت و قدرت ایران بزرگ دعوت کنیم. ملی گرایان مردم گرا برای آن روز مبارزه می کنند.

فصل نهم

جدایی دین از

حکومت

(سکولاریسیم)

۹ فصل نهم: جدایی دین از حکومت (سکولاریسم)

۹-۱ نگاهی به تاریخچه مذهب در ایران

مردمان ساکن در فلات ایران زمین از دیرباز مردم خدا پرست و دینداری بودند. این موضوع را می‌توان از آثار باقی مانده در جای جای ایران باستان درک کرد. آیین مهر و آیین زرتشت تا قبل از حمله اعراب مسلمان به ایران دین غالب کشور بود و در کنار آنها دین و آیین‌های دیگری آزادانه به ترویج افکار بین مردمان مشغول بودند.

پس از حمله اعراب به ایران دین اسلام به زور شمشیر به مردم ایران تحمیل شد و البته این تحمیل برای اعراب نیز به آسانی میسر نشد. در نبرد قادسیه سپاه اسلام توانست پس از چندین سال مبارزه وارد ایران شود. در شهر من که در آن زمان استخر نامیده می‌شد مقاومت جانانه‌ای از جانب مردم در مقابل اعراب صورت گرفت.

در زمان ساسانیان شهر استخر مرکز حکومت ساسانیان شمرده می‌شد و اقلید نیز یکی از شهرک‌های شهر استخر به شمار میرفت. اگر تاریخ را خوانده باشید حتما می‌دانید که پس از فتح استخر به دست لشکر اسلام در سال‌های ۲۸ - ۳۰ هجری قمری مردم آن دیار دست به شورش زدند و حاکم عرب استخر را کشتند. عثمان خلیفه سوم، عبدالله بن عامر را برای فرو نشانیدن شورش استخر به این ناحیه اعزام داشت. مردم استخر با نهایت مردانگی و فداکاری در برابر لشکریان عبدالله بن عامر پایداری کردند تا جایی که وی به

خشم آمد و سوگند خورد آنقدر از مردم استخر بکشد تا خون روان گردد و بعد از فتح استخر، ۴۰۰۰۰ نفر را گردن زدند و خون آنها را جاری کردند. البته بازهم مردم استخر از این امر نهراسیدند و وقتی عثمان در مدینه به قتل رسید بازهم از فرصت استفاده کرده و دست به شورش زدند. امام اول شیعیان که در آن زمان خلیفه چهارم شده بود و بسیار هم برای ایرانیان مقدس است (علی بن ابوطالب) یک لشکر به سرکردگی عبدالله بن عباس به استخر می فرستد و باز هم مردم استخر دلیرانه در برابر او مقاومت می کنند ولی بازهم در اثر کمبود نیرو شهر سقوط می کند و عبدالله بن عباس فرستاده امام علی شروع به کشتار مردم شهر می کند و آنقدر از مردم میکشد که در شمار نمی آید.

داستان بدینجا ختم نمی شود. دوباره در سال ۲۹ هجری قمری مردم دلیر استخر باز هم بر حاکم عربی که بر آنها گمارده بودند شورش کردند و تا سال ۳۲ هجری قمری یعنی سه سال به مبارزه پرداختند که نهایتا در سال ۳۲ هجری قمری بازهم این شورش شکست خورد و بیش از ۴۰ هزار و بنا بر بعضی روایت ها تا ۱۰۰ هزار نفر از مردم شهر را کشتند به گونه ای که آنقدر خون مردمان در شهر باقی مانده بود که این خون ها پاک نمیشد تا آب گرم بر خون ها ریختند.

پس همانطور که می بینید پدران ما در برابر تحمیل دینی دیگر، مقاومت بسیار کردند و آنچنان که در کتب تاریخ مدارس به دروغ نوشته شده است با آغوش باز اسلام را نپذیرفتند. اصولا اگر مردم با آغوش باز هر چیزی را بپذیرند به جنگ و کشتار و قتل

عام مردم نیازی نمی‌باشد.

مردم پس از تسخیر ایران توسط مسلمانان و تغییر اجباری دین اسلام سعی کردند به نوعی این دین را اصلاح و نسخه‌های مورد نظر خود را معرفی کنند. برای همین می‌بینید که مثلاً در زمان صفویان نسخه جدید از اسلام به اسم شیعه بنیان نهاده شد، تصوف و بسیاری دیگر از شاخه‌های اسلام نیز برای اصلاح و لطیف کردن این دین به وجود آمدند. به هر روی اسلام شیعه که در واقع برای متحد کردن مردم در برابر امپراطوری عثمانی و با دیدگاه ناسیونالیستی به وجود آمده بود، چندین قرن در کشور ما حکومت کرد و به عنوان دین رسمی بسیاری از مردم در آمد.

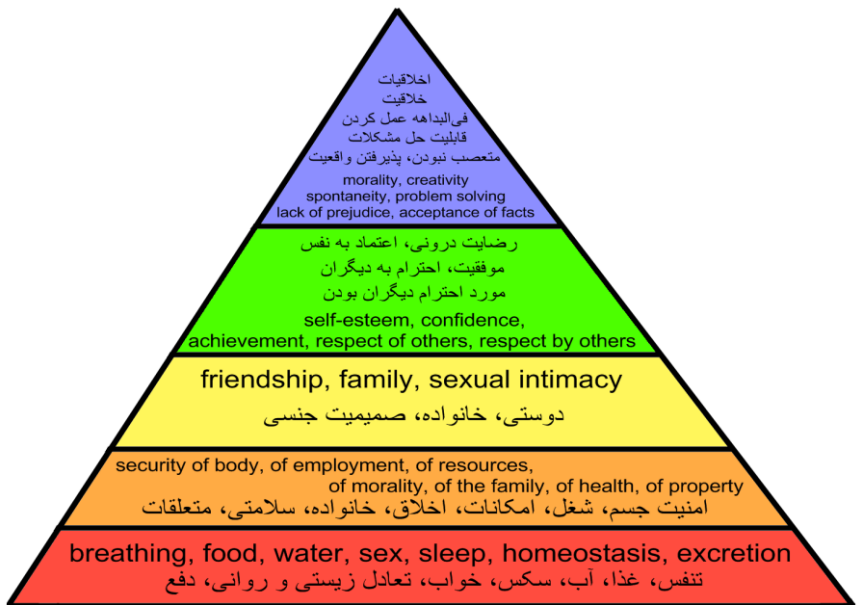
۹-۲ دخالت دین در حکومت

دخالت دین در حکومت تا دوران قاجار وجود داشت و در این دوران به اوج خود رسید. کار به جایی رسیده بود که مردم خرد را کنار گذاشته و زندگی خود را با فتوای آخوندها می‌گذراندند. مثلاً بارها شنیده ایم چون سهم یک آخوند از واردات قند و شکر را نمی‌دادند آن آخوند می‌آمد و قند و شکر را حرام اعلام می‌کرد. فردا که باج مورد نظر به او پرداخت می‌شد قند و شکر را حلال اعلام می‌کرد. از اینگونه سوء استفاده‌ها در دوران قاجار بسیار دیده و شنیده ایم و اکثر آخوندها نیز یا نوکر روس بودند یا نوکر انگلیس.

بساط این دخالت‌ها با قیام ملی رضا شاه بزرگ که به کودتای ۳ اسفند معروف شد بر هم چیده شد. آخوندها که تا آن زمان فقط به مفت خوری و دربوزگی مشغول بودند توسط رضا شاه بزرگ به سربازی فرستاده شدند و مجبور به پوشیدن لباس ملی شدند؛ تا حدود زیادی دست دینداران در دوران شاهان ایران ساز پهلوی از کشور کوتاه شد و یکی از عقده‌های آخوندهای مرتجع از خاندان پهلوی نیز همین علت بود.

بعد از انقلاب اسلامی که به قادسیه دوم معروف است بار دیگر لشکر آخوندهای مرتجع، ایران را مورد چپاول و غارت قرار دادند. آنها با استفاده از باور مذهبی مردم، کمک کشورهای خارجی و همچنین یاری گرفتن از ایرانیان خرد باخته مارکسیست شده، ایران را تصرف کرده و به حکومت خود ادامه دادند.

نتیجه و برآیند حکومت دینی در طی سالهای حکومت جمهوری اسلامی و سایر حکومت‌های دینی دیگر در منطقه و جهان مشخص است. اروپایی‌ها چندین سال پیش به این موضوع پی بردند که برای پیشرفت و رهایی از استبداد مذهبی و حتی مقدس ماندن جایگاه مذهب باید آن را از حکومت کنار گذاشت و دقیقاً از مقطعی (عصر رنسانس) که این کار را انجام دادند توانستند کشورهای خود را مجدداً احیا کنند و از آن بدبختی که دخالت دینداران در حکومت برایشان به وجود آورده بود نجات پیدا کنند. برای فهم بهتر نگاهی به هرم مازلو می‌اندازیم.



هرم مازلو

بر اساس این هرم که از دانشمند بزرگ آبراهام مازلو^۱ است انسان یک سری سلسله نیاز دارد که این سلسله نیازها به ترتیب از پایین هرم شروع می شود و زمانی انسان به یک انسان کامل تبدیل می شود که سلسله نیازهای اولیه برایش فراهم شده و به سطوح بعدی هرم برود. این دقیقاً عکس قضیه بسیاری از ادیان ابراهیمی است. مثلاً بسیاری از ادیان عقیده دارند شما باید به صورت پیش فرض اخلاقیات را داشته باشید، ولی آنها هیچگاه نمی گویند اگر فردی گرسنه باشد و از گرسنگی در حال هلاک است چطور می تواند با اخلاق باشد. از قدیم گفته اند: « شکم گرسنه ایمان ندارد.» پس همانطور که در این هرم دیدید زمانی می توانیم جامعه را اخلاق محور کنیم که نیازهای اولیه جامعه را فراهم کرده و بر اساس یک روش علمی به پیش رویم. کشورهای اروپایی که توانستند مساله دخالت کلیسا را از زندگی شان کوتاه کنند و مسائل علمی و دانش و خرد را جایگزین آن کنند، اکنون از موفق ترین کشورهای جهان به شمار می روند.

وظیفه ملی گرایان مردم گرا و همچنین ارتش ایران به عنوان حافظ قانون اساسی کشور این است که در حکومت آینده جلوی هر گونه دخالت مذهب در امور حکومتی را بگیرند و به سختی با این موضوع برخورد کنند تا مجدداً به دام یک حکومت دینی نیافتیم و مساله دین باید برای تمام مردم یک امر شخصی باقی بماند.

^۱ Abraham Maslow

۹-۳ وجود و عدم وجود خدا

آیا خدا هست؟ این مساله یکی از قدیمی‌ترین پرسش‌های بشریت و یکی از بحث‌های داغ بین دانشمندان و فلاسفه و علما و فضلا بوده که سالها ادامه داشته و هر کسی از ظن خود در پی اثبات یا عدم اثبات وجود خدا بوده است. من نظریات مختلفی را در این باب مطالعه کرده و نتیجه گرفتم که یک خالق (به وجود آورنده) وجود دارد و فلسفه وجود خالق، از نظر من یک فلسفه ثابت شده است. شاید در آینده علم و دانش و تئوری‌های دیگری را بیان کنند ولی تا مقطع کنونی این باور من خواهد بود و من یک معتقد به وجود خدا هستم.

به باور من جهان ما یک جهان ۳ بعدی است و این سه بعد عبارتند از:

۱- زمان ، ۲- مکان ۳- خدا

شما نمی‌توانید به هیچ وجه لحظه‌ای از زندگی را تصور کنید که در آن زمان وجود نداشته باشد یا نمی‌توانید لحظه‌ای از زندگی را تصور کنید که در آن مکان وجود نداشته باشد و این دو امکان پذیر نیست و همچنین نمی‌توانید هیچ شیء، جهان هستی و موجودات و هر چیز دیگری را تصور کنید که خالق نداشته باشد و این نیز غیر ممکن است.

به باور من نظریه عدم وجود خدا زمانی اثبات می شود که بتوانیم جهانی را پیدا

کنیم که در آن نه زمان نه مکان و نه پدید آورنده ای وجود داشته باشد.

۹-۴ چارچوب های پذیرش ادیان

جامعه ایران یکی از جوامع متکثر از نظر باور دینی و مذهبی است. هر چند در اواخر دهه سوم از حکومت جمهوری اسلامی بسیاری از مردم به علت جنایات ملایان شیعه از دین اسلام خارج شدند، تغییر دین دادند و یا به کلی بی دینی و یا بی خدایی را پیش گرفتند. در بعضی مواقع از زبان خود آخوندها می شنیدیم که مردم دارند از اسلام خارج و زرتشتی و مسیحی و بی دین می شوند و آخوندها از این موضوع هراس داشتند. گویا حکومت دینی باعث گریزان شدن مردم از دین شده بود و به نوعی معکوس عمل کرده بود. اصولاً ذات حکومت دینی چنین است و هر جا دین در حکومت دخالت کند میزان تنفر مردم از آن دین بیشتر خواهد شد، و برعکس هر جا دین به عنوان یک نهاد بی طرف فقط به معنویات مردم بپردازد میزان هواداران و علاقه مندانش بیشتر خواهد بود.

به هر روی برای پذیرش مذهب در جامعه باید چارچوب هایی را در نظر گرفت

که آن چارچوب ها به ترتیب زیر است :

۹_۴_۱ عدم دخالت در سیاست و حکومت

دخالت دین در حکومت و در سیاست در سراسر دنیا به جز بدبختی و بیچارگی

مردمان و فروپاشیدن بنیان‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی آن کشورها چیزی به ارمغان نیاورده است.

برای نمونه میتوان به دخالت‌های کلیسا در قرون وسطی اشاره کرد که زندگی مردم در اروپا رابه تباهی برده بود و تا روزی که مردم در مقابل دخالت‌های کلیسا به پا نخواستند و دین را از سیاست جدا نکردند، اروپا وارد عرصه پیشرفت و یا به قولی رنسانس نشد.

اگر بخواهیم سرنوشت کشور خود را در مقاطعی که دخالت دین در امور حکومتی زیاد شده بود را به عرصه قیاس بگذاریم متوجه این امر می‌شویم که در مقاطعی که دخالت دین در امور سیاسی کشور زیاد شد کشور ما رو به نابودی کامل رفت. معمولاً ارزش‌های ملی و میهن پرستی در سایه ادیانی مانند اسلام که مرز ندارند رنگ می‌بازد.

برای مثال می‌توان به دوران شاه سلطان حسین صفوی که دخالت مذهب تشیع در آن به حداعلی رسیده بود اشاره کرد. سلطان حسین به طور کلی امورات کشور را رها کرده و کشور را به حسینیه تبدیل کرده بود و در آخر در مقابل محمود افغان شکست خورد. یا در مورد دیگر می‌توان به دخالت‌های روحانیت در دوران قاجار که سهم عمده‌ای در قراردادهای ننگین گلستان و ترکمنچای داشتند اشاره کرد و در نهایت حکومت جمهوری اسلامی (که حکومتی بر پایه دین است) که نه تنها هیچ دستاوردی برای کشور بزرگ ایران نداشته بلکه کشور ما را تا سرچشمه‌های سقوط اخلاقی، معنوی، سیاسی و اقتصادی پیش

برده است. حاصل حکومت اسلامی مسائلی مانند تورم، اعتیاد، دزدی، فساد اداری، فقر، خود فروشی، طلاق و بسیاری پس رفت های تاریخی دیگر بوده است و همه این پس رفت های تاریخی در کشوری اتفاق می افتد که از لحاظ ثروت و منابع طبیعی جزو ۴ کشور برتر دنیا است. حکومت آخوندی حاکم در ایران به راحتی و به اسم اسلام به چپاول و غارت مشغول بود و هیچگاه در برابر جامعه و مردم پاسخگویی نداشت، زیرا رهبران این جامعه با بیان اینکه ما فرستاده خدا و امام زمان هستیم و تنها باید به خدا پاسخگو باشیم از پاسخ به ملت شانه خالی می کردند.

پس در اولین شرط و با توجه به تفاسیر گفته شده نهاد دین باید به طور کامل از نهاد حکومت جدا شود و هر نوع دخالت دین در دولت ملی گرایان مردم گرا ممنوع است و مسئولین جامعه باید در درجه اول به مردم پاسخگو باشند و به اسم اینکه به خدا پاسخگو هستیم از زیر مسئولیت شانه خالی نکنند.

۹_۴_۲ عدم مداخله در نظم عمومی و آرامش جامعه

ادیان و مذاهب، تحت هر فلسفه ای و هر میزان طرفداری، نباید محل نظم و آرامش عمومی جامعه شوند. بارها دیده شده، بسیاری از مراسم مذهبی باعث به وجود آمدن درگیری ها، مرگ و میر، از بین رفتن آسایش جامعه و همسایگان مکان های مذهبی شده است. راه انداختن کارناوال های مذهبی در خیابان ها که باعث ترافیک و از بین رفتن آرامش روحی و روانی ملت شده و حتی پخش شربت و شیرینی و غذای نذری که باعث آلودگی

محل، و کار مضاعف برای ماموران درستکار شهرداری می‌شود. در بعضی مراسم مذهبی کارهایی مانند قمه زنی و خودزنی، به نوعی ترویج خشونت در جامعه است و باعث ایجاد رعب و ترس می‌شود. آلودگی‌های صوتی مانند پخش نوحه با صدای بلند در بلندگوها و یا ماشین‌های سیار باعث ناراحتی و حتی ایجاد آزار برای افراد سالمند و بیمار، از دیگر نمونه‌های این نوع برهم زدن آرامش و نظم عمومی می‌باشد.

بنابراین، برگزاری هر نوع مراسم مذهبی مربوط به هر دین و آیین و با هر تعداد طرفدار منوط به پایبندی به حفظ نظم و آرامش عمومی جامعه است. برای این منظور دولت و مقامات محلی موظف هستند بسته به خواست افراد و با استفاده از بودجه شخصی آن گروه‌ها برای اینگونه مراسم، مکان‌های مخصوصی ایجاد کرده که کمترین میزان آسیب را به نظم و آرامش عمومی برساند.

۹_۴_۳ جلوگیری از انجام گفتار و اعمال تحریک‌آمیز

یکی از مفاد اعلامیه حقوق بشر که اکثر ما با آن آشنا هستیم، آزادی بیان است. ولی این قانون در بسیاری از حوزه‌ها نیاز به اصلاح دارد. در نظر بگیری رهبر مذهبی یک دین یا فرقه حکم می‌دهد که فلان دین و یا فلان فرقه دیگر مشرک، کافر، ملحد و... هستند و باید از بین بروند. یا اینکه بسیاری از ادیان یا افراد و رهبران این ادیان به سنگسار، اعدام و مجازت‌هایی از این قبیل اعتقاد دارند. این نوع گفتار تحریک‌آمیز برای کشتار و از بین بردن انسان‌های دیگر به هیچ وجه

آزادی بیان محسوب نمی شود. آزادی بیان تا جایی قابل تحمل است که باعث از دست رفتن جان انسان های دیگر و کرامت انسانی نشود.

پس دولت ملی گرایان مردم گرا موظف است با هر گروه و فرقه ای که دارای چنین عقایدی است و آن را ترویج می دهد برخورد لازم را انجام داده و رهبران آن ها را برای کار رایگان به مکان های طرح خدمت اجتماعی تبعید کند تا در قبال تحریک جامعه به خشونت و قتل برای کشور و مردم کار مفید انجام دهند.

۴_۴_۹ عدم اجبار کودکان به پذیرفتن دین خاص

اگر ما به حق رای دادن اعتقاد داریم، یعنی معتقدیم افراد با رسیدن به سن ۱۸ یا ۲۰ سالگی شعورشان کامل شده و حق تشخیص و انتخاب دارند، پس تا آن سن نیز کودک و نوجوان نباید تحت فشار خانواده و محیط برای پذیرش دین و آیینی خاص قرار گیرد. تحت اجبار قرار دادن کودکان و نوجوانان برای ورود به مراسم مذهبی نیز، از نظر دولت ملی گرایان مردم گرا صحیح نمی باشد.

کودکان و نوجوانان باید به صورت کلی با فلسفه بعضی از ادیان رایج کشور در دوران مدرسه آشنا شوند و مدارس، مهم ترین ارگان برای آموزش کودکان می باشد. انتخاب دین امری کاملا اختیاری بوده و اجبار و یا فشار بر کودکان در رابطه با پذیرش مذهب ممنوع است.

پس در مجموع دین در جامعه می‌تواند حضور داشته باشد ولی به شرط رعایت قوانینی که نام برده شدند.

اکنون برای اینکه مبحث سکولاریسم را باز کنیم به چند سوال رایج در این باب پاسخ خواهیم داد.

۹-۵ سوالات رایج درباره سکولاریسم

۱- آیا سکولاریسم به معنی بی‌خدایی است؟

معمولا آخوندها به علت ترس از دست دادن جایگاه مذهبی خود سعی می‌کنند سکولاریسم را به معنی بی‌دینی و بی‌خدایی معرفی کنند در صورتی که سکولاریسم، تنها به معنی جلوگیری از دخالت دین در امور حکومتی است. به عنوان نمونه در یک جامعه سکولار کسی از رهبران کشور نمی‌تواند بگوید که نماینده خدا یا نماینده امام زمان بر روی زمین است و فقط به او پاسخ خواهد داد. همه افراد در برابر قانون مساوی هستند و همه باید پاسخگوی قانون و نمایندگان مردم و دستگاه قضایی عادل جامعه باشند.

خود من یک فرد سکولار هستم که به خداوند اعتقاد داشته و دارم. در واقع یکی از ویژگی‌های نظام سکولار این است که جایگاه دین و کسانی که به دین و خداوند اعتقاد دارند مقدس مانده و احترام دین نیز حفظ می‌شود. چون امور سیاسی و حکومتی اموری زمینی است و شاید با دروغ و سوء استفاده و کلاهبرداری همراه باشد ولی چون جایگاه

دین یک جایگاه معنوی است بهتر است با جدا کردن آن از نهاد حکومت جایگاه مقدس آن حفظ شود و از هر گونه آلودگی مصون بماند.

۲- آیا نظام سکولار برای از بین بردن دین در جامعه آمده است؟

همانطور که گفته شد نظام سکولار تنها، وظیفه جدایی دین از نهاد حکومت را دارد و این بدین معنا است که کسی نمی تواند به اسم خدا یا هر دین و آیینی وارد شده و بر مردم حکومت کند و قوانین آن دین خاص را در قوانین ملی کشور وارد کرده و بر مردم بر اساس آن قوانین حکومت کند. نظام سکولار به هیچ عنوان برای از بین بردن دین یا آیینی نیست و همه ادیان حق دارند در نهایت آرامش در دولت ملی گرایان مردم گرا به شرط رعایت قانون به انجام امور خود پردازند.

۳- تفاوت بین سکولاریسم و آتئیسم چیست ؟

بسیاری این سوال را در ذهن دارند و دقیقاً تفاوت سکولاریسم و آتئیسم را نمی دانند. سکولاریسم به جدایی مساله دین از حکومت می پردازد اما آتئیسم یک نوع اندیشه است که وجود خدا را نفی می کند و باورمندان به این اندیشه را آتئیست یا خداناباور یا بی خدا می گویند. در اصل آتئیسم و سکولاریسم ربط خاصی به یکدیگر ندارند و در یک نظام سکولار، دینداران و آتئیست ها از حق مساوی در قانون برخوردارند و از نظر قانون هیچ اندیشه ای بر اندیشه دیگر برتری ندارد.

۴- آیا سکولاریسم که یک دستاورد غربی است با ارزش‌های ملی ما

در تضاد نیست؟

این سوال را بیشتر ملی‌گرایان تندرو می‌پرسند، کسانی که معتقدند هرگونه برداشت از نسخه‌های غربی و شرقی، اسلامی و مسیحی، و هر چیز که از خارج وارد شده است باید ممنوع باشد و همه نسخه‌ها برای اداره کشور باید تماما ایرانی باشد. دو موضوعی که هیچگاه این افراد به آن توجه نمی‌کنند این است:

اول اینکه: در آیین‌های باستانی و ملی ایرانی مساله‌ای به نام فرگشت موجود است یعنی شما می‌توانید بر حسب زمان، هر چیز درست و تازه‌ای را جایگزین مسائل قدیمی کنید. مثلا با نگاهی به اروپا می‌بینیم که آنها با طراحی سکولاریسم توانستند از قرون وسطی عبور کنند و رنسانسی عظیم را صورت دهند، ما نیز بر حسب فرگشت می‌توانیم اینکار را برای کشور خودمان انجام دهیم.

دوم اینکه: اگر به آیین زرتشت به عنوان یکی از آیین‌هایی که ملی‌گرایان ایرانی به آن باور دارند نگاه کنیم، این آیین یک آیین زمینی است و دقیقا مصداق همان موضوع سکولاریسم است. این آیین آمده است تا زندگی زمینی ما را بهبود بخشد و انسان‌ها را برای بهتر زیستن در این دنیا یاری دهد. پس طبق این موضوع ما بسیار قبل‌تر از اروپاییان صحبت از سکولاریسم و نگاه زمینی به مسائل حکومتی داشتیم تا نگاه آسمانی یا ماوراءالطبیعه.

در پایان این فصل باید گفت ملی‌گرایان مردم‌گرا خود را به ارزش‌های سکولار دموکراسی پایبند دانسته و هر گونه قسور از این ارزش‌ها را باعث نابودی کشورمان می‌دانند.

فصل دهم

بازگشت به خانه

۱۰ فصل دهم: بازگشت به خانه

۱-۱۰ آخرین سخن

این فصل به عنوان فصل پایانی کتاب است. در ۹ فصل پیشین سعی داشتم شما را با ساز و کار یک حکومت ملی و مردمی بر پایه سامانه پادشاهی پارلمانی و آزادی احزاب آشنا کنم چون به باور من، مهم این بود که بدانیم چه چیز می‌خواهیم زیرا اکثریت مردم ایران فقط می‌دانند چه چیز نمی‌خواهند.

در فصل دهم فرض را بر این می‌گیریم که ایران آزاد گردیده و آماده بازگشت به میهن یا روز پس از جمهوری اسلامی هستیم. باید دقیقا در روزهای ابتدایی پس از حکومت جمهوری اسلامی چه کرد؟ چگونه باید با هرج و مرج احتمالی برخورد کرد؟ وظیفه نیروهای ملی و وظیفه مردم عادی چیست؟

آیا این آمادگی را در خود احساس می‌کنید که در روزهای اول شروع به بازسازی ایران کنید؟ آیا حاضر هستید یک یا چند سال داوطلبانه در راه میهن در روستاهای دور افتاده ایران خدمت کنید؟

در این فصل ما به بررسی این امور می‌پردازیم که در روزهای ابتدایی آزادی ایران چه کارهایی باید انجام دهیم.

۱۰-۲ پایین کشیدن پرچم جمهوری اسلامی

در ساعات اولیه پایان جمهوری اسلامی و بازپس گرفتن ایران از آخوندهای مرتجع، نیروهای ملی گرایان مردم گرا پرچم جمهوری اسلامی را به نشانه پایان حکومت ملایان در سراسر ایران به پایین کشیده و پرچم سه رنگ شیر و خورشید نشان که پرچم ملی و واقعی کشور ماست را به اهتزاز در می آورند. این اقدام به معنای پایان حکومت جمهوری اسلامی در ایران و رسیدن ملت ایران به آزادی تلقی خواهد شد.

ملی گرایان مردم گرا در داخل کشور باید شروع به ساخت پرچم های شیر و خورشید کرده و از آنها نگهداری کنند تا در روز آزادی ایران پرچم جمهوری اسلامی را به زیر کشیده و پرچم واقعی ایران را برافراشته سازند.

۱۰-۳ ادغام ارتش و سپاه در ارتش ملی ایران

در روزهای نخستین آزادی ایران باید طرح ادغام ارتش و سپاه در یک ارتش واحد و ملی آغاز شود. این ارتش ملی باید تحت نظر افسران میهن پرست یا حتی افسران بازنشسته شاهنشاهی اداره شوند تا ارتش ملی به یک ثبات و هماهنگی لازم برسد. در نظر داشته باشید که اکثریت نیروهای ارتش و بیشتر نیروهای سپاه از میهن پرستان ایران هستند و هر آنکس که دستش به خون ایران و ایرانی و خیانت به میهن آلوده نشده باشد باید در جایگاه خود باقی مانده و به میهن خدمت کند. به هیچ وجه نباید به مانند دوران خمینی قتل عام سازمان یافته از نیروهای نظامی کشور صورت بگیرد چون همین نیروها حافظ مرزهای کشور

خواهند بود و امنیت ایران را تضمین خواهند کرد. موضوع مهم: یکپارچه سازی و نظم دهی ارتش ملی ایران است که این موضوع توسط میهن پرستان انجام خواهد پذیرفت. نیروهای ملی‌گرایان مردم‌گرا باید در روزهای ابتدایی وظیفه حفظ امنیت و حتی حفاظت از مکان‌های نظامی را برعهده بگیرند و اجازه خرابکاری به هر کسی و در هر لباسی را ندهند. نباید امکان این موضوع فراهم شود که دشمنان یا وابستگان به استعمار و کشورهای دیگر بخواهند در روزهای اول، عملیات خرابکارانه در کشور انجام داده و یا حتی نیروهای نظامی و پایگاه‌های نظامی را از بین ببرند، از این رو وظیفه نیروهای میهن پرست این است که سریعاً در ساعات نخستین سقوط جمهوری اسلامی وظیفه حفاظت و تامین امنیت را به دست گرفته تا کشور را به درجه ای از ثبات و آرامش برسانند.

۱۰-۴ تغییرات در نیروی انتظامی

در گام بعدی باید نیروهای انتظامی که شاخه‌های مختلفی دارد سریعاً از دستور العمل جدید دولت موقت پیروی کنند. شاخه‌هایی مانند گشت ارشاد؛ نیروهای نوپو و هر نیروی دیگری که برای سرکوب مردم به وجود آمده بود باید سریعاً منحل گردیده و نیروهای ملی‌گرایان مردم‌گرا ناظر عملکرد نیروی انتظامی خواهند بود.

۱۰-۵ تغییر برنامه‌های رادیو و تلویزیون

یکی از مهم‌ترین ارگان‌ها در روز آزادی ایران رادیو و تلویزیون است زیرا این رسانه در سراسر ایران دیده می‌شود. در روزهای نخستین سقوط جمهوری اسلامی رادیو و

تلویزیون ایران نیز باید تغییرات خود را آغاز کند. آغاز به کار برنامه های سیاسی برای آگاهی دادن به ملت و همچنین برنامه های شاد و دعوت از خوانندگان، شعرا، ترانه سرایانی که سالها در تبعید بودند باید در دستور کار رادیو و تلویزیون ملی در روزهای اول قرار گیرد تا حس شادی و نشاط به جامعه باز گردد. تمامی برنامه های آخوندها در رادیو و تلویزیون باید تعطیل، و برنامه های ملی و روشنگرانه و همچنین پخش دقیق اخبار از تحولات سیاسی ایران جایگزین آنها شود. رادیو و تلویزیون نیز باید به مانند سایر ارگان ها در روزهای نخستین، زیر نظر نیروهای ملی گرایان مردم گرا اداره شود.

همچنین در جریان تبلیغات احزاب مختلف برای انتخابات آزاد، رادیو و تلویزیون باید بی طرفی خود را اعلام کرده و به همه گروه ها به صورت مساوی وقت دهد.

۱۰-۶ شروع کار ایرانیان داوطلب

قبل از جریان سرنگونی جمهوری اسلامی باید حزب ملی گرایان مردم گرا نام نویسی از ایرانی هایی که می خواهند به صورت داوطلبانه شروع به خدمت به مردم کنند را آغاز کند. این داوطلبین می توانند شامل معلمین، پزشکان، پرستاران، ارتشیان و نظامیان بازنشسته و یا شاغل، و سایر کارمندان و کارگرانی باشند که می توانند به صورت داوطلبانه به نقاط مختلف کشور رفته و در یاری رسانی به هموطنان ما کوشا باشند.

با توجه به اینکه در روزهای نخستین امکان هرج و مرج و ناکارآمدی در ادارات، بیمارستان

ها و موسسات دولتی و نظامی وجود دارد، این افراد که از قبل آماده شده و آموزش دیده‌اند می‌توانند به حفظ نظم این موسسات کمک کرده تا شرایط با ثبات و پایداری در کشور حاکم شود.

این دسته از داوطلبین می‌توانند از میان ایرانیان خارج از کشور یا ایرانیان درون مرز باشند ولی باید قبل از سرنگونی رژیم، آموزش‌های لازم را دیده و خود را برای این امر آماده کنند. این افراد تحت عنوان کمیته موقت برای اداره کشور می‌توانند گروه‌بندی شوند.

۱۰-۷ بازگشت به خانه

اکنون زمان بازگشت به وطن فرا رسیده است. این روز، روز بزرگی برای هر ایرانی است، که سالهای زندگی خود را در تبعید گذرانده است. زمان بازگشت برای چندین میلیون ایرانی که می‌توانند چرخ اقتصاد، صنعت و نوآوری‌های کشور را به حرکت در آوردند فرا رسیده است. زمان بازگشت افراد تحصیل کرده و با تجربه که می‌توانند بسیاری از امور کشور را سامان دهند فرا رسیده است. زمان بازگشت کسانی که به علت گرایش سیاسی یا باور مذهبی مجبور به ترک خانه و زندگی شده و زندگی آنها توسط آخوندها مصادره گردیده است، آغاز شده است. زمان بازگشت خوانندگان، شعرا، فیلم‌سازان و هنرمندانی که با هنر خود و با ترانه‌های خود زمینه شادی مردم را فراهم می‌کنند فرا رسیده است.

و از همه اینها مهم تر زمان بازگشت میهن پرستانی است که تمامی سالهای عمرشان را به مبارزه با جمهوری اسلامی سپری کرده اند فرا رسیده است.

دیگر، روزگار مبارزه و جدایی و اختلاف به پایان رسیده و عصر سازندگی آغاز می شود. هر ایرانی هر چه در توان دارد، باید در طبق اخلاص گذاشته تا ایران را بازسازی کرده و این عقب افتادگی که توسط آخوندها بر ملت ما تحمیل شده است را جبران کند.

حکومت جمهوری اسلامی درس تاریخی بزرگی برای ما بود که دیگر تن به هیچ حکومت مذهبی ندهیم، دیگر حرف هیچ آخوند و آخوندزاده ای که وعده های آسمانی و دروغین می دهند را باور نکنیم. هیچ گاه دنبال آب و برق مجانی و اتوبوس مجانی نباشیم بلکه با کار و همت خود آن را به دست آوریم.

هیچ گاه هیچ چیز را مجانی نخواهیم و بدانیم هر چیز بهایی دارد. اگر به دنبال مفت خواهی و تن پروری برویم دوباره بدبختی ما آغاز می شود.

باید بدانیم که دین و مذهب جایش در حکومت نیست و همیشه مواظب این باشیم و از ارزش های یک نظام لاییک به شدت دفاع کنیم.

باید بدانیم همیشه خدمت گزاران این مملکت مانند رضا شاه بزرگ و همه کسانی که این کشور را ساختند را ارج نهاده و اجازه ندهیم کسی زحمات آنها برای ساختن ایران را مورد توهین و تحقیر قرار دهد.

باید بدانیم منفعت طلبی شخصی از خصوصیات انسان‌های نافرهیخته است و یک ایرانی میهن‌پرست منافع ملی و عمومی را در نظر می‌گیرد تا هم خود و هم دیگران از آن سود ببرند.

باید بدانیم و بیاموزیم به طبیعت، آب و خاک ایران احترام بگذاریم و اجازه ندهیم هر گروه جدایی‌طلب، مدعی این آب و خاک شود و با تمام قوا در مقابل هر جدایی‌خواهی بایستیم.

باید بدانیم همه شهرهای ایران و جای‌جای سرزمین ایران زیبا و متعلق به تمامی ایرانیان است. از جدایی‌از یکدیگر بپرهیزیم و بدانیم تنها با کمک هم می‌توانیم به ایران بزرگ تبدیل شویم. ایران بزرگی که جهان از دیدن آن انگشت‌حیرت به دهان‌گیرد.

باید صنایع ملی و تولیدات داخلی خود را قوی و ارزشمند کنیم و انتخاب اول هر ایرانی محصول ایرانی باشد.

باید همگی به آرمان‌ها و ارزش‌های پدر ایران نوین رضا شاه بزرگ وفادار باشیم و از یکایک دستاوردهای او حمایت کنیم.

و در مجموع باید یاد بگیریم که ایرانی باشیم نه فقط مردمان ساکن فلات ایران.

ملی گرایان مردم گرا

مانیفستی برای هواداران پادشاهی پارلمانی



نویسنده: مهدی میرقادر

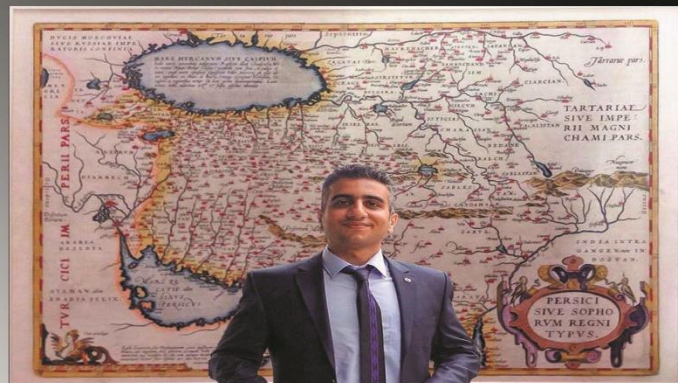
(مبارز نستوه)

ملی گرایان مردم گرا

نویسنده: مهدی میرقادر
(مبارز نستوه)

Melli-Garayane Mardom-Gara

Mehdi Mirghaderi
(Mobarez Naftoo)



کتابی که مطالعه می کنید حاصل تجربیات شخصی من در مبارزه چندین ساله علیه نظام اشغالگر جمهوری اسلامی و همچنین زندگی در زیر سایه این حکومت و بررسی راه های بازگشت به یک ایران آزاد و نیرومند می باشد.

هدف از نوشتن این کتاب ارائه یک مانیفست (بیاننامه) برای هواداران پادشاهی پارلمانی است. این کتاب در ۱۰ فصل تألیف شده که فصل اول اختصاصی به زندگی نامه و مبارزاتم داشته، ۸ فصل بعدی مربوط به بررسی حکومت آینده ایران تحت یک نظام پادشاهی پارلمانی است و در فصل آخر نگاهی به روز بعد از جمهوری اسلامی می اندازیم.